
۱۲
تفسیر باران
نگاهی دیگر به قرآن مجید

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

بهار دلها

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر باران جلد ۱۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم : بهار دل ها، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۱۴ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۱-۴ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۰-۷ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۲-۱ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۳-۸ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۴-۵ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۵-۲ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۶-۹ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۷-۶ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۸ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۸-۳ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۹ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۹-۰ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۰-۶ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۱-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : چاپ قبلی: وثوق، ۱۳.

مندرجات : ج. ۱. فاتحه، بقره.- ج.۲.آل عمران، نساء.- ج.۳. مائده، انعام، اعراف.- ج. ۴. انفال، توبه، یونس، هود.- ج. ۵. یوسف،رعد، ابراهیم، حجر، نحل.- ج. ۶. اسرا، کهف، مریم، طه.- ج. ۷. انبیا،حج، مومنون، نور، فرقان.- ج.۸. شعرا، نمل، قصص، عنکبوت، روم.- ج.۹. لقمان، سجده، احزاب، سبا، فاطر.- ج.۱۰. یس، صافات، ص، زمر، غافر.- ج.۱۱. فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح.- ج.۱۲.حجرات،ق،ذاریات،طور،نجم،قمر ....- ج.۱۳.جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک ....- ج.۱۴.جزء ۳۰ قرآن.

عنوان دیگر : نگاهی دیگر به قرآن مجید.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : Qur'an -- Shiite hermeneutics -- ۲۰th century

رده بندی کنگره : BP۹۸/خ۶ت۳۶ ۷ ۱۳۹۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۷۳۶۰۴

ص:۱

اشاره

خدامیان آرانی، مهدی

تفسیر باران: نگاهی جدید به قرآن مجید، جلد دوازدهم (حجرات تا صفّ) / مهدی خدامیان آرانی . قم: وثوق، ۱۳۹۳.

۱۲۸ ص. (اندیشه سبز/۶۲) ۷ – ۱۶۰ – ۱۰۷ – ۶۰۰ – ۹۷۸ ISBN:

مندرجات:

جلد ۱: حمد، بقره جلد ۲: آل عمران، نساء جلد ۳: مائده تا اعراف جلد ۴: انفال تا هود جلد ۵: یوسف تا نحل

جلد ۶: اِسراء تا طهجلد ۷: انبیاء تا فرقان جلد ۸: شعراء تا روم جلد ۹: لقمان تا فاطر جلد ۱۰: یس تا غافر

جلد ۱۱: فُصّلت تا فتحجلد ۱۲: حجرات تا صفّ جلد ۱۳: جمعه تا مرسلاتجلد ۱۴: جزء ۳۰ قرآن: (نبأ تا ناس).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:

کتابنامه: ص.]۳۴۹[– ۳۵۰

۱. قرآن – – تحقیق۲. خداشناسی.الف.عنوان.

۱۳۹۳ ت ۸ خ ۴/۴/۶۵ BP

۲۹۷/۱۵

تفسیر باران، جلد دوازدهم (نگاهی نو به قرآن مجید)

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی

ناشر : انتشارات وثوق

مجری طرح: موسسه فرهنگی هنری پژوهشی نشر گستر وثوق

آماده سازی و تنظیم: محمد شکروی

قیمت دوره ۱۴ جلدی: ۱۶۰ هزار تومان

شمارگان و نوبت چاپ : ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول ، ۱۳۹۳.

شابک : ۷ – ۱۶۰ – ۱۰۷ – ۶۰۰ – ۹۷۸

آدرس انتشارات : قم ; خ، صفاییه ، کوچه ۲۸ (بیگدلی) ، کوچه نهم، پلاک ۱۵۹

تلفکس : ۳۷۷۳۵۷۰۰ – ۰۲۵همراه : ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

Email:Vosoogh_m@yahoo.com www.Nashrvosoogh.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات : ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

مراکز پخش:

 تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۳، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰

 تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶

 آران و بیدگل: بلوار مطهری، حکمت هفت، پلاک ۶۲، همراه: ۰۹۱۳۳۶۳۱۱۷۲

 کاشان: میدان کمال الملک، نبش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۶، کلک زرین۴۴۶۴۹۰۲

 کاشان: میدان امام خمینی، خ اباذر ۲، جنب بیمه البرز، پلاک ۳۲، انتشارات قانون مدار، ۴۴۵۶۷۲۵

 اهواز: خیابان حافظ، بین نادری و سیروس، کتاب اسوه. تلفن: ۲۹۲۳۳۱۵ – ۲۲۱۶۶۴۸

ص:۲

فهرست

...

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خواندن جلد دوازدهم کتاب «تفسیر باران» می باشید، من تلاش کرده ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتابِ زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می دهد.

خدا را سپاس می گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشاند تا پیام های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت(علیهم السلام) آن را تفسیر نمایم.

امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند.

شما می توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید.

مهدی خُدّامیان آرانی

جهت ارتباط با نویسنده به سایت M۱۲.ir مراجعه کنید

سامانه پیام کوتاه نویسنده: ۶۹ ۴۵ ۳۰۰۰

ص:۷

فهرست راهنما

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱ حمد، بقره.

جلد ۲ آل عمران، نساء.

جلد ۳ مائده، انعام، اعراف.

جلد ۴ انفال، توبه، یونس، هود.

جلد ۵ یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.

جلد ۶ اِسراء، کهف، مریم، طه.

جلد ۷ انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.

جلد ۸ شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.

جلد ۹ لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.

جلد ۱۰یس، صافات، ص، زُمر، غافر.

جلد ۱۱فُصّلت، شوری، زُخرف، دُخان، جاثیه، احقاف، محمّد، فتح.

جلد ۱۲حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، مُمتحنه، صفّ.

جلد ۱۳جمعه، منافقون، تغابُن، طلاق، تحریم، مُلک، قلم، حاقّه، معارج، نوح، جنّ، مُزمّل، مُدثّر، قیامت، انسان، مرسلات.

جلد ۱۴جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مُطفّفین، انشقاق، بروج، طارق، أعلی، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بیّنه،زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مَسد، اخلاص، فلق، ناس.

...

سوره حُجُرات

اشاره

ص:۹

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۴۹ قرآن می باشد.

۲ - «حُجُرات» به معنای «اتاق ها» می باشد. در آیه ۴ آمده است: گروهی برای دیدن پیامبر به مدینه آمدند، پیامبر در خانه خودش بود، چند اتاق در همسایگی مسجد بود که از آنِ پیامبر بود، آنان فریاد زدند: «ای محمّد! نزد ما بیا». آنان پشت هر اتاقی می رفتند و این گونه فریاد می زدند. خدا مسلمانان را از این کار بازداشت و از آنان خواست رعایت ادب را بنمایند و پیامبر را این گونه صدا نزنند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: رعایت ادب در گفتار، وقتی فاسقی خبری می آورد، باید آن را بررسی کرد، مؤمنان با یکدیگر برادر هستند، پرهیز از گمان بد و غیبت و تجسّس و تهمت، تفاوت اسلام با ایمان...

حُجُرات: آیه ۳ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۲) إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (۳)

مؤمن واقعی کیست؟ کسی است که در هیچ کاری از قرآن و سخن پیامبر، پیشی نمی گیرد. تو از همه مسلمانان می خواهی که پیرو قرآن و پیامبر باشند و فکر خود را بر فرمان تو و سخن پیامبر مقدّم نشمارند و تقوا پیشه کنند که تو شنوا و دانا هستی و از همه کارهای آنان باخبری.

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را به عنوان پیامبر خود برگزیدی و به او مقام عصمت دادی، مسلمانان باید از او پیروی کنند و در هیچ کاری بر او پیشی نگیرند، او

ص:۱۱

کامل ترین الگو برای سعادت و رستگاری انسان ها می باشد و هر کس مشتاق سعادت است باید از او پیروی کند.

تو دوست داشتی که مسلمانان به پیامبر احترام گذارند، برای همین به آنان فرمان دادی تا صدایشان را از صدای پیامبر فراتر نبرند و با او با صدای بلند سخن نگویند.

اگر کسی به قصد بی احترامی با صدای بلند با پیامبر سخن بگوید، گناه کرده است و تو کارهای خوب او را نابود می کنی و او از این ماجرا بی خبر خواهد بود، وقتی روز قیامت فرا رسد او می فهمد که در پرونده اعمالش، هیچ کار خوبی ندارد.

اکنون از کسانی که به آرامی و با کمال ادب در حضور پیامبر سخن می گفتند، مدح می کنی، آنان کسانی هستند که تو دل های آنان را برای تقوا خالص کرده ای، تو به آنان لطف می کنی و گناهانشان را می بخشی و پاداشی بس بزرگ به آنان می دهی.

* * *

کسی که به سفر حجّ می رود در روز عید قربان در سرزمین «مِنا» قربانی می کند. پیامبر همراه با مسلمانان به سفر حجّ رفت تا مراسم حجّ واقعی را به آنان یاد بدهد.

روز عید قربان فرا رسید، همه در سرزمین منا جمع شده بودند، عدّه ای قبل از آن که نماز عید را بخوانند، گوسفندان و شترهای خود را قربانی کردند، آنان صبر نکردند تا از پیامبر راهنمایی بخواهند. پیامبر نماز عید قربان را خواند سپس شتر خود را قربانی کرد.

آنان نزد پیامبر آمدند و گفتند: «ما قبل از نماز عید قربان، قربانی کرده ایم».

اینجا بود که آیه اول این سوره نازل شد: «ای مؤمنان ! در هیچ کاری از قرآن و سخن پیامبر، پیشی نگیرید».

آری، آنـان در قربـانی کردن بر پیامبر پیشـی گرفتنـد، وقتی این آیه نازل شـد، پیامبر از آنان خواست تا گوسـفند یا شتری تهیّه کنند و یک بار دیگر قربانی نمایند.(۱)

* * *

حُجُرات: آیه ۵ – ۴

إِنَّ الَّذِینَ یُنَادُونَکَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَکْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ (۴) وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَیْهِمْ لَکَانَ خَیْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۵)

روزی گروهی از کسانی که در خارج از مدینه زندگی می کردند به مدینه آمدند تا پیامبر را ببینند، آنان به مسـجد آمدند، امّا پیامبر در آن لحظه در خانه خودش بود.

خانه پیامبر در همسایگی مسـجد قرار داشت، چنـد اتاق در آنجا بود که از آنِ پیامبر بود، آنان نمی دانسـتند که پیامبر در کدام یـک از آن اتاق ها می باشـد، برای همین فریاد زدنـد: «ای محمّـد ! نزد ما بیا». آنان پشت هر اتاقی می رفتنـد و این گونه فریاد می زدند.

آنان از راه دوری آمده بودند و خسته راه بودند و عجله داشتند، امّا این کار آنان، بی احترامی به پیامبر بود.

آری، بیشتر کسانی که از پشت اتاق ها، پیامبر را صـدا می زدند، نمی دانسـتند که باید ادب را رعایت کنند، اگر آنان صبر می کردند تا پیامبر خود نزد آنان می آمد، این کار برای آنان بهتر بود، البتّه تو خدای بخشنده و مهربانی هستی و

اگر آنان از کار خود پشیمان شوند، تو آنان را می بخشی.

* * *

ادب بزرگ ترین سرمایه انسان می باشد، تو دوست داری که مسلمانان همواره با ادب باشند و به پیامبر احترام گذارند. این سخن تو درس بزرگی برای همه است. من باید بدانم دین، مجموعه ای از ادب ها می باشد:

ادب در برابر تو، ادب در برابر پیامبر، ادب در برابر استاد و معلّم، ادب در برابر پدر و مادر.

وقتی می خواهم به نماز بایستم، باید وضو بگیرم و با جسم و لباس پاک به سوی قبله رو کنم و ...

وقتی در کنار استاد خود قرار می گیرم، باید صدایم را از او بلندتر نکنم و در حضور او بلند سخن نگویم و...

هرگز جلوتر از پدر و مادر خویش راه نروم، با آنان با صدای بلند سخن نگویم و ...

* * *

حُجُرات: آیه ۸ – ۶

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آَمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَهٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (۶) وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (۷) فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَهً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۸)

روزی یکی از مسلمانان به نام «ولید» به مدینه آمد و به همه خبر داد که قبیله

«بنی مصطلق» تصمیم گرفته اند تا از اسلام جدا شوند. این قبیله در اطراف مدینه زندگی می کردند.

وقتی مسلمانان این خبر را شنیدند، عصبانی شدند و خواستار آن بودند که پیامبر لشکر اسلام را به جنگ آنان بفرستد.

پیامبر از آنان خواست عجله نکنند، او کسی را مأمور کرد تا نزد آن قبیله برود و موضوع را بررسی کند. بعد از مدّتی فرستاده پیامبر بازگشت و خبر آورد که آن قبیله نماز می خوانند و خودش صدای اذان آنان را شنیده است و آنان هرگز از دین اسلام جدا نشده اند.

اینجا بود که تو از مؤمنان خواستی تا اگر شخص فاسقی برای آنان خبری آورد، درباره آن تحقیق کنند و هرگز عجله نکنند. اگر آنان عجله کنند، ممکن است به گروهی از روی نادانی آسیب برسانند و بعداً از کار خود پشیمان شوند.

تو پیامبر را برای هدایت مؤمنان فرستادی، مؤمنان نباید انتظار داشته باشند که پیامبر به همه سخنان آنان عمل کند. اگر پیامبر در بسیاری از کارها از آنان پیروی کند، ممکن است ضرر آن به خودشان برگردد و خودشان در سختی قرار گیرند.

وقتی «ولید» آن خبرِ دروغ را برای مسلمانان آورد، مسلمانان عصبانی شدند و از پیامبر خواستند تا لشکر اسلام را به سوی قبیله «بنی مصطلق» بفرستد، اگر پیامبر این خواسته آنان را اجابت می کرد، معلوم نبود چقدر افراد بی گناه، کشته می شدند و این خطای بزرگی بود.

به راستی چه شد که مسلمانان از این خطای بزرگ نجات پیدا کردند؟

علّت دو چیز بود: «عشق به ایمان، نفرت از گناه».

ص:۱۵

مسـلمانان می دانسـتند که ایمان واقعی این است که از پیامبر اطاعت کنند و از نافرمانی او بپرهیزند، آنان به سخن پیامبر گوش فرا دادند و به خاطر آن از اشتباهی بزرگ، نجات پیدا کردند، پیامبر از آنان خواست عجله نکنند، آنان هم صبر کردند.

این روحیّه اطاعت از پیـامبر را تو در وجود آنـان قرار دادی، تو ایمـان را محبوب آنان نمودی و ایمان را در دل های آنان زیبا جلوه دادی و کفر و پلیـدی و گنـاه را در نظر آنـان ناپسـند گردانـدی. این راز اطـاعت آنـان از پیـامبر بود و به راستی که آنان هـدایت یافتگان هسـتند. آنان بایـد قـدردان نعمت های تو باشـند، تو این نعمت ها را به آنان عطا کردی که تو بر حال بندگان خود آگاه هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

ص:۱۶

حُجُرات: آیه ۱۰ – ۹

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۹) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۰)

اگر دو گروه از مسلمانان با هم به جنگ و دعوا بپردازند، مسلمانان نباید بی تفاوت باشند، بلکه باید برای صلح میان آنان اقدام کنند، تو از آنان می خواهی که بین آن دو گروه، آشتی برقرار کنند.

اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری ظلم و ستم کرد و پیشنهاد صلح را نپذیرفت، ستمگر است و باید جلوی او ایستاد، تو به مسلمانان اجازه می دهی تا با آن گروه ستمگر پیکار کنند تا حکم تو را بپذیرند.

وقتی آن گروه ستمگر صلح را پذیرفت باید با حفظ عدالت، میان دو گروهی

که با هم اختلاف داشتند، صلح برقرار شود، این دستور توست که مسلمانان با دوست و دشمن به عدالت رفتار کنند زیرا تو عدل و داد را بسیار دوست می داری و با کسانی که اهل عدالت هستند، مهربان هستی.

مؤمنان برادرانِ یکدیگر می باشند بنابراین باید میان آنان صلح و صفا باشد، اگر اختلافی بین آنان پیش آمد، باید دیگران برای صلح دادن آنان، پیش قدم شوند، مؤمنان باید تقوا پیشه کنند، باشد که رحمت تو شامل حال آنان شود.

* * *

این سخن تو چقدر زیباست: «مؤمنان برادران یکدیگر می باشند»، این یک اصل مهم اسلامی است، مسلمانان از هر نژادی که باشند و دارای هر زبان و سنّ و سالی که باشند، با یکدیگر احساس برادری می کنند.

تو دوست داری که اگر یک مسلمان از شرق دنیا به غرب دنیا برود، احساس غربت نکند، بلکه وقتی او مسلمانی را در آنجا می بیند، فکر کند که برادر خود را دیده است، آری، تو در اینجا از مسلمانان می خواهی تا خود را همچون یک خانواده بزرگ ببینند و همه زنان و مردان مسلمان با یکدیگر برادر و خواهر دینی باشند و به یکدیگر مهربانی نمایند. تو دوست داری اگر برای یکی از آنان مشکلی پیش آمد، دیگران به فکر چاره باشند و مشکل او را مشکل خود بدانند.

* * *

حُجُرات: آیه ۱۲ – ۱۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَومٌ مِنْ قَوْم عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاء عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ

ص:۱۸

بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۱۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ (۱۲)

سخن از این بود که اگر دو گروه از مسلمانان با هم اختلاف داشتند، باید میان آنان صلح و آشتی داد، امّا ریشه این اختلافات چیست؟

اگر مردم همدیگر را مسخره کنند و از هم عیب جویی نمایند و نسبت به هم بدگمان باشند و درباره یکدیگر غیبت کنند، آن جامعه روی آرامش و صلح و صفا را نمی بیند، ریشه همه اختلافات در این رفتارهای ناشایسته است، تو در اینجا از مسلمانان می خواهی تا از این گناهان دوری کنند تا جامعه اسلامی، جامعه ای سالم و به دور از دشمنی باشد.

اکنون به آنان چنین می گویی:

* * *

ای مؤمنان ! نباید گروهی از شما، گروه دیگر را مسخره کند، چه بسا کسانی که مسخره شده اند از کسانی که مسخره می کنند، بهتر باشند.

هرگز از یکدیگر عیب جویی نکنید.

یکدیگر را با لقب های زشت و ناپسند نخوانید. چقدر بد است کسی که تازه مسلمان شده است، شما لقب کفرآمیز بر او بگذارید !

کسانی که از این رفتار ناپسند دست برندارند و توبه نکنند، در شمار ستمکاران هستند.

ای مؤمنان ! از بسیاری از گمان ها دوری کنید، به یکدیگر گمانِ بد نبرید که

بعضـی از گمان هایی که درباره دیگران می برید، گناه است. در کار دیگران کنجکاوی نکنید و درباره یکدیگر غیبت نکنید. آیـا دوست داریـد که گوشت برادر مرده خود را بخوریـد؟ حتماً شـما از این کار، نفرت داریـد، پس غیبت نکنیـد و پرهیزکار باشـید و تقوا پیشه کنید و بدانید که من توبه بندگان خود را می پذیرم و به آنان مهربانی می کنم، اگر از شـما چنین رفتارهای ناپسندی سر زده است، توبه کنید تا من شما را ببخشم.

* * *

در آیه ۱۱ چنین می خوانم: « چقدر بد است بر کسی که تازه مسلمان شده است، لقب کفرآمیز بگذارید».

منظور از این سخن چیست؟

صفیّه، نـام یکی از همسـران پیـامبر بود، او قبلاًـ یهودی بود و در «خیبر» زنـدگی می کرد، خـدا به پیـامبر فرمان داد تا با لشـکر اسـلام، به سوی سـرزمین خیبر برود و آنجـا را فتـح کنـد. صـفیّه، دختر رهبر یهودیـان بود، او مسـلمان شـد و به همسـری پیامبر درآمد و به مدینه آمد. روزی چند نفر از زنان به صفیّه گفتند: «ای یهودی زاده !». صفیّه با شنیدن این سخن بسیار ناراحت شد و ماجرا را به پیامبر گفت. اینجا بود که این آیه نازل شد و از مسـلمانان خواستی وقتی کسی مسلمان می شود، هرگز به او لقب کفرآمیز ندهند.

* * *

در آیه ۱۲ خدا مسـلمانان را از غیبت کردن نهی کرده است، اگر زمانی شخصـی، کنار من نباشد و من پشت سـر آن شـخص، عیب های او را برای دیگران بگویم، غیبت او را نموده ام و آبروی او را برده ام، زشتی این کار مانند این است که من گوشـت بدن برادر مرده ام را بخورم. آبروی مؤمن، همانند

ص:۲۰

گوشت بدن اوست، ریختن آبروی او مانند خوردن گوشت بدن اوست.

من عیب دوست خود را برای مردم می گویم و او در کنار من نیست تا از خود دفاع کند، همان طور که مرده نمی تواند از خود دفاع کند، دوست من هم خبر ندارد که من عیب های او را می گویم، او در آنجا نیست تا از خود دفاع کند.

اگر کسی قد او بلند باشد و به دیگران این نکته را بگویم، آیا غیبت او را کرده ام؟

پاسخ این سؤال را در سخنی از امام صادق(علیه السلام) خواندم. روزی آن حضرت به یکی از یاران خود فرمود: «غیبت آن است که درباره کسی چیزی بگویی که خدا آن را پنهان کرده است، امّا اگر چیزی مانند تندخویی و عجله کردن او را بگویی، غیبت نیست، زیرا این چیزی است که آشکار است و پنهان نیست».(۲)

وقتی این سخن را خواندم، معنای غیبت را دانستم.

اگر کسی تند یا آهسته راه برود، چاق یا لاغر باشد، سیاه یا سفید باشد و من این ویژگی های او را بگویم، غیبت نکرده ام، اگر من به دیگران بگویم: «دوستم تند رانندگی می کند»، غیبت نیست.

غیبت این است که من عیب کسی را برای مردم بگویم و آن عیب از دیگران پوشیده باشد.

* * *

در آیه ۱۲ از چهار گناه «تهمت»، «غیبت»، «عیب جویی»، «تجسّس» سخن به میان آمده است، مناسب است شرح بیشتری در اینجا بنویسم:

* گناه اول: تهمت

اگر چیزی را به دروغ، به کسی نسبت بدهم، به او تهمت زده ام و گناه بزرگی

انجام داده ام. اگر کسی پاکدامن باشد و من به او نسبت زنا بدهم، این تهمت است و عذاب بزرگی در انتظار من خواهد بود.

* گناه دوم: غیبت

اگر کسی مخفیانه گناهی انجام داد و من آن گناه او را برای مردم گفتم، غیبت کرده ام. درست است که من دروغ نگفته ام، امّا نباید گناه مسلمانی را برای مردم آشکار می کردم. البتّه اگر کسی به صورت آشکارا گناه انجام می دهد و همه گناه او را می بینند، دیگر بازگو کردن گناه او، غیبت نیست.

اگر کسی قصد ازدواج داشت و برای مشورت پیش من آمد تا درباره جوانی تحقیق کند، در اینجا من باید امانت در مشورت را مراعات کنم، نباید از ترس غیبت کردن، حقیقت را پنهان کنم.

آری، وقتی مسلمانی با من مشورت می کند من باید حقیقت را بگویم، خدا می داند که قصد من، چیزی جز خیر نیست، اگر عیبی را بگویم، گناه نکرده ام، در واقع در اینجا غیبت کردن، حرام نمی باشد، زیرا اگر من حقیقت را پنهان کنم، چه بسا یک مسلمان در دام بیفتد.

* گناه سوم: عیب جویی

اگر دوست من لاغر و قد بلند است، من این ویژگی او را برای مردم می گویم و قصد من این است که دوستم را مذمّت کنم و او را با این سخن مسخره کنم، گناه کرده ام، این کار من، غیبت یا تهمت نیست، عیب جویی و مذمّت است.

ولی اگر من قصد مذمّت او را نداشته باشم و ویژگی لاغر و بلند قد بودن او را ذکر می کنم، گناهی انجام نداده ام. این کار من، غیبت نیست، چون چیزی را بیان کرده ام که ظاهر و آشکار است و بر دیگران پنهان نیست.

* گناه چهارم: تجسّس

تجسّس این است که من تلاش کنم تا از زندگی خصوصی مردم باخبر شوم و عیب ها و رازهای پنهانی آنان را کشف کنم. این کار، گناه بسیار بزرگی است. اسلام می خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیّت باشند. اگر افرادی در جامعه به تجسّس در زندگی دیگران بپردازند، آبروی افراد آن جامعه بر باد می رود.

مناسب می بینم در اینجا ماجرای خلیفه دوم را نقل کنم: عُمر به خلافت رسیده بود و مسلمانان با او به عنوان خلیفه پیامبر بیعت کرده بودند، یک شب او از دیوار خانه یکی از مسلمانان بالا رفت و داخل حیاط پرید و صاحب خانه را در حالی که داشت شراب می نوشید، دستگیر کرد و به او گفت: «ای دشمن خدا !». عمر تصمیم داشت او را در مقابل مردم به جرم نوشیدن شراب، تازیانه بزند.

صاحب خانه به او رو کرد و گفت:

ـــ ای خلیفه ! من یک گناه کرده ام، شراب نوشیده ام، امّا تو سه گناه کرده ای.

ـــ من چه گناهی کرده ام؟ من دین خدا را اجرا نموده ام.

ـــ ای خلیفه ! قرآن می گوید: «تجسس نکنید»، تو تجسس کردی. قرآن می گوید: «از در خانه وارد خانه ها شوید»،تو از بالای دیوار آمدی، قرآن می گوید: «وقتی وارد خانه ای شدید، سلام کنید»، تو دشنام دادی».(۳)

اینجا بود که عمر سرش را پایین انداخت و از خانه او بیرون رفت. آری، اگر کسی در میان کوچه و بازار، شراب بخورد، می توان او را دستگیر کرد.

افسوس که عدّه ای در جامعه برای این که امر به معروف کنند، سیاست خلیفه دوم را انجام می دهند، آنان فقط از قرآن، امر به معروف و نهی از منکر را به یاد دارند و نمی دانند که قرآن، تجسّس را هم حرام می داند.(۴)

ص:۲۳

* * *

حُجُرات: آيه ۱۳

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳)

سلمان فارسی در مسجد نشسته بود، عدّه ای از مسلمانان دور هم جمع شده بودند، هر کدام از آنان قبیله خود را ذکر می کرد و به آن افتخار می کرد، یکی می گفت: «من از قبیله قریش هستم، همان قبیله ای که بهترین قبیله عرب است»، یکی خود را از قبیله دیگری می دانست و نام نیاکان خود را ذکر می کرد، یکی از آنان رو به سلمان فارسی کرد و گفت: «ای سلمان ! تو هم برایمان بگو که پدرت که بوده است و از کدام قبیله ای؟». سلمان در جواب به او گفت: «من سلمان هستم، بنده ای از بندگان خدا که به دین اسلام هدایت شده ام». کسانی که سخن سلمان را شنیدند، پیش خود به این سخن خندیدند.

اینجا بود که تو این آیه را بر پیامبر نازل کردی: «ای مردم ! بدانید که من همه شما را از یک مرد و زن آفریده ام، همه شما فرزندان آدم و حوّا هستید، من شما را به صورت گروه ها و قبیله های مختلف درآوردم تا یکدیگر را به واسطه همین تفاوت های ظاهری بشناسید، نباید این تفاوت ها، وسیله فخرفروشی شما به یکدیگر باشد، بدانید که گرامی ترین شما نزد من با تقواترین شماست. من به همه کارهای شما دانا و آگاه هستم».(۵)

آری، تو همه انسان ها را از آدم(علیه السلام) و حوّا آفریدی، تو برای هر قبیله و گروهی ویژگی هایی قرار دادی، یکی را سیاه و دیگری را سفید، یکی را عرب و دیگری را فارس. اگر همه انسان ها یکسان و به یک شکل بودند و به یک زبان

سخن می گفتند، کار شناسایی آنان مشکل می شد. حکمت تو در این بود که انسان ها با هم متفاوت باشند.

هرگز نژاد، پول و ثروت، پست و مقام سبب برتری انسان ها نزد تو نمی شود، فقط تقوا و پرهیزکاری است که می تواند کسی را نزد تو گرامی نماید، تو دوست داری مسلمانان از اسارت قبیله، نژاد، مال و مقام آزاد گردند و ارزش واقعی را در تقوا بدانند. تو دوست داری در جامعه اسلامی همه با هم برادر و برابر باشند، فقیر و ثروتمند، سیاه و سفید با هم یکسان باشند و فقط پرهیزکاری، معیار ارزش انسان ها باشد.

تقوا میوه ای است که از درخت ایمان به تو به بار می نشیند، هر کس که ایمان او قوی تر باشد، از گناهان بیشتر دوری می کند و در برابر وسوسه های شیطانی مقاومت می کند و به دیگران ظلم نمی کند. در جامعه ای که تقوا، ملاک ارزش انسان ها می باشد، عدالت برقرار می گردد و مردم آرامش واقعی را تجربه می کنند.

* * *

حُجُرات: آیه ۱۴

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴)

پیامبر در مدینه بود، گروهی از مردمی که در بیابان های حجاز زندگی می کردند به خشکسالی مبتلا شدند، آنان به امید این که پیامبر به آنان جایزه ای بدهد به مدینه آمدند و به پیامبر گفتند: «ما ایمان آورده ایم»، بعضی از آنان از این که اسلام آورده اند بر پیامبر منّت می گذاشتند.

تو می دانستی که آنان فقط «شـهادَتَین» را گفته اند و به یگانگی تو و رسالت محمّد(صـلی الله علیه وآله)، شهادت داده اند، امّا هنوز نور ایمان به دل های آنان وارد نشده است.

برای همین تو از محمّد(صـلی الله علیه وآله)می خواهی تا به آنان چنین بگوید: «شما ایمان نیاورده اید ولی بگویید که مسلمان شـده ایم. هنوز ایمان به قلب شـما وارد نشده است، اگر شـما از خدا و من که پیامبر او هسـتم، اطاعت کنید، خدا پاداش اعمال شما را به طور کامل می دهد که او بخشنده و مهربان است».

آری، بین «اسلام» و «ایمان» تفاوت وجود دارد، همان گونه که بین «مسلمان» و «مؤمن» تفاوت وجود دارد.

مسلمان کسی است که «شهادتین» را بگویید:

اَشهَدُ اَنْ لا اله الا الله وَ اَشهَدُ اَنَّ مُحَمّداً رَسولُ الله.

کسـی که این دو جمله را بر زبان جاری کنـد، مسـلمان است، مال و جانش در امان است، مثل بقیّه مسـلمانان باید به او احترام گذاشت.

ولی ایمان مرحله ای بالاتر است، کسـی که مسـلمان شـد و شـهادتین را گفت باید به قرآن عمل کند، کار نیک انجام دهد، از گناهان و زشتی ها دوری کند و تقوا پیشه کند.

آری، ایمان نوری است که در قلب انسان وارد می شود و این نور سـبب می شود انسان از گناهان دوری کنـد و کارهای نیک انجام دهد.

آن کسانی که نزد پیامبر آمدند و «شهادتین» گفتند، مسلمان شدند، امّا هنوز راه زیادی تا ایمان داشتند.

* * *

حُجُرات: آیه ۱۵

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ

ص:۲۶

يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۱۵)

آن صحرانشینان که نزد پیامبر آمدند، نمی دانستند مؤمنان واقعی چه کسانی هستند، آن ها تصوّر می کردند اگر کسی «شهادتین» گفت، دیگر کار تمام است و او مؤمن شده است.

اکنون تو برای آنان از مؤمنان سخن می گویی، مؤمنان واقعی کسانی هستند که به یگانگی تو و پیامبر ایمان آورده اند و هرگز شک و تردیدی به دل راه ندادند و با مال و جان خود در راه دین تو جهاد کردند، آنان راستگو هستند زیرا با عمل به دین خدا نشان دادند که به قرآن، ایمان دارند.

* * *

حُجُرات: آیه ۱۸ – ۱۶

قُلْ أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۶) يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۷) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸)

آن صحرانشینان نزد پیامبر آمدند و به پیامبر گفتند: «ما ایمان آوردیم»، آیا آنان می خواستند تو را از ایمان آوردن خود باخبر کنند؟ تو تمام آنچه در آسمان ها و زمین است را می دانی و به همه چیز آگاه هستی.

آنان به خاطر این مسلمان شده بودند که بر پیامبر منّت گذارند، اکنون از پیامبر می خواهی تا به آنان چنین بگوید: «برای اسلام آوردنتان بر من منّت نگذارید. اگر شما واقعاً ایمان آورده باشید و راست بگویید، باید بدانید که

خدا بر شـما منّت نهاده است که شما را به راه دین و ایمان هدایت کرده است، بدانید خدا اسرار پنهان آسمان ها و زمین را می داند و به اعمال شما بینایی کامل دارد».

آری، اگر نور ایمان به قلب کسـی بتابد به رستگاری می رسد، این تو هستی که پیامبر را برای هدایت مردم فرستادی تا آنان را از جهل و نادانی برهاند و به کمال و سعادت برساند.

قرآن و دین اسـلام، بزرگ ترین نعمتی است که تو بر انسـان هـا ارزانی داشـته ای، تو بر انسـان ها منّت نهادی و اسـباب کمال آنان را برایشان فراهم کردی، اگر این لطف تو نبود، آنان در جهل و نادانی سرگردان بودند.(۶)

ص:۲۸

...

سوره ق

اشاره

ص:۲۹

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۵۰ قرآن می باشد.

۲ - این سوره با حرف «ق» آغاز می شود، «قاف» یکی از حروف الفبا می باشد و خدا می خواهد به همه بفهماند که قرآن معجزه ای است که از این حروف ساده شکل گرفته است.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: دعوت به یکتاپرستی، پرهیز از بُت پرستی، قیامت، نشانه های قدرت خدا، عذاب کافران در جهنّم، آفرینش آسمان ها و زمین، سفارش به صبر و استقامت...

ص:۳۰

ق: آیه ۳ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (١) بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ (٢) أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ (٣)

در ابتدا، حرف «قاف» را ذکر می کنی، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

سپس به قرآن سوگند یاد می کنی، همان قرآن که کتابی باشکوه است، سخن تو این است: «به قرآن سوگند که روز قیامت، حقّ است».

مردم مکّه بُت ها را می پرستیدند و به قیامت باور نداشتند، تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای هدایت آنان فرستادی و از او خواستی تا به آنان خبر دهد که در روز قیامت همه زنده می شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند.

محمّد(صلی الله علیه وآله) آنان را از عذاب روز قیامت ترساند، امّا آنان وقتی سخن محمّد(صلی الله علیه وآله)را شنیدند، تعجّب کردند و گفتند: «محمّد(صلی الله علیه وآله)سخنان عجیبی می گوید، چگونه

ص:۳۱

می شود که ما بعد از آن که مُردیم و به مشتی خاک تبدیل شدیم، زنده شویم؟ چنین چیزی امکان ندارد».

* * *

ق: آیه ۴

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْاَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ (۴)

آنـان می گفتنـد: وقتی انسان می میرد، بـدن او در خاک می پوسـد و به خاک تبـدیل می شود و جزء زمین می گردد، پس از مدّتی، هر ذرّه ای از آن به گوشه ای از جهان پخش می شود، چه کسـی می تواند این ذرّات را جمع کند، اصـلاً چه کسی می داند این ذرّات کجا رفته اند؟

تو پاسـخ آنـان را این گونه می دهی: «من می دانم آنچه را که زمین از جسـدِ آنان کم می کنـد و کتابی نزد من است که همه چیز در آن ثبت شده است».

آری، تو به همه چیز آگاهی داری، می دانی که ذرّات بـدن هر انسانی در کجاست، تو در روز قیامت، با قـدرت خود انسان ها را زنده می کنی، همه چیز در این جهان، در کتابی ثبت شده است و هیچ چیز گم نمی شود.

به راستی آن کتاب چیست؟

آن همان «لوح محفوظ» است که همه اتّفاقات جهان در آن نوشته شده است.

* * *

ق: آیه ۵

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ (۵)

تو محمّـد(صـلی الله علیه وآله) را برای مردم مکّه فرسـتادی، امّا آنان او را دروغگو خواندنـد، محمّـد(صـلی الله علیه وآله)برای آنان قرآن را خواند و به آنان گفت: «اگر در این قرآن شک

دارید، یک سوره مانند آن را بیاورید»، ولی آنان هرگز نتوانستند چنین کاری کنند، آنان فهمیدند که قرآن، معجزه توست، حقّ را شناختند و آن را انکار کردند و برای همین در کار خود، سرگشته و حیران ماندند.

* * *

ق: آیه ۱۱ – ۶

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (۶) وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۷) تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۸) وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ (۹) وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ (۱۰) رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ (۱۱)

چرا آنان به آسمان بالای سرشان نگاه نمی کنند تا ببینند که تو چگونه آن را بنا کردی و چگونه آن را با ستارگان زینت دادی، در این آسمان هیچ عیب و نقصی نیست و نشانه ای از قدرت توست.

زمین را گستردی و برای حفظ آرامش آن، بر روی آن کوه های محکم و استوار قرار دادی و انواع گیاهان سبز و خرّم در آن رویاندی.

هر بنده ای که بخواهد به سوی تو بازگردد، وقتی به عظمت آسمان و زمین نگاه کند، بینش او افزون می شود و از آن پند می گیرد.

تو از آسمان باران پر برکت نازل می کنی و به وسیله آن باغ های میوه و دانه های گندم، جو و... می رویانی تا انسان ها از آن غذای خود را تهیّه کنند، تو درختان بلند خرما را آفریدی که خوشه های منظّمی پر از خرما دارند، همه این ها را تو آفریدی تا روزیِ انسان ها باشد.

ص:۳۳

چرا آنـان به طبیعت نگـاه نمی کننـد؟ هر سال فصل زمسـتان زمین مرده است و گیاهی سبز نیست، فصل بهار که فرا می رسـد، باران را از آسمان نازل می کنی، آن وقت است که زمین را با گیاهان زنده می کنی.

تو همان خـدایی هستی که قـدرت داری از خاکی که مرده بود و سـرسبزی نداشت، این همه گیاهان را سبز کنی، رسـتاخیز نیز این گونه است. تو می توانی از همین خاک، مردگان را زنده کنی.

چرا بُت پرستان چشم خویش را بر عجایب این دنیا بسته اند؟

در زمسـتان، درختان، چوبی خشـکیده به نظر می آیند، چه کسـی از این چوب، میوه های خوشمزه و زیبا بیرون می آورد؟ چه کسـی دانه گنـدم را سبز می کنـد و کشتزاری را چنـان پدیـدار می سازد؟ دانه گنـدم در دل خاک است، وقت بهار که فرا می رسد، جوانه می زند و از دل خاک سر برمی دارد و رشد می کند. این ها همه نمونه هایی از قدرت توست.

* * *

ق: آیه ۱۴ – ۱۲

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوح وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ (۱۲) وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوط (۱۳) وَأَصْحَابُ الْأَيْكَهِ وَقَوْمُ تُبَّع كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ (۱۴)

محمّد(صـلی الله علیه وآله) بُت پرسـتان را از آتش جهنّم می ترساند و از آنان می خواست به یکتاپرستی روی آورند، امّا آنان به او سـنگ پرتاب می کردنـد و بر سـرش خاکستر می ریختند و او را دروغگو می خواندند، اکنون تو از محمّد(صـلی الله علیه وآله)می خواهی بر این سختی ها صبر کند، همه پیامبران با دشمنی ها و سختی هایی روبرو شدند، این چیز تازه ای نیست.

ص:۳۴

در اینجا از هشت گروه ستمگر نام می بری که همه به عذاب تو گرفتار شدند:

۱ – نوح(علیه السلام) را برای هدایت قومش فرستادی، امّا آنان نوح(علیه السلام)را دروغگو شمردند، نوح(علیه السلام) سال های سال آنان را به یکتاپرستی فرا خواند، ولی فایده ای نکرد و سرانجام کافران در طوفان غرق شدند.

۲ – برای اصحاب «رس»، پیامبری فرستادی. «رسّ» به معنای چاه می باشد، آنان درخت پرست بودند، درخت صنوبری را می پرستیدند، آنان به سخن پیامبر خود گوش نکردند و چاه عمیقی کندند و پیامبرشان را در چاه انداختند و سر چاه را بستند تا آن پیامبر شهید شد، پس از آن بود که تو آنان را هلاک کردی.(۷)

۳ – تو برای قوم «ثَمود»، صالح(علیه السلام) را فرستادی، آنان از صالح(علیه السلام)شتری به عنوان معجزه خواستند، امّا آنان شتر را کشتند و تو همه آنان را نابود کردی.

۴ – هود(علیه السلام) را برای قوم «عاد» فرستادی امّا آنان سخن او را انکار کردند. تو هود(علیه السلام) و یارانش را نجات دادی و آن مردم را گرفتار تندبادهای سهمگین کردی و همه آنان از بین رفتند.

۵ – موسی(علیه السلام) را برای هدایت فرعون فرستادی، امّا او نیز نافرمانی کرد و با موسی(علیه السلام)دشمنی کرد، تو به فرعون مهلت دادی، امّا سرانجام مهلت او تمام شد و تو او و پیروانش را در رود نیل غرق نمودی.

۶ – لوط(علیه السلام) را برای هدایت مردم شهر «سُدوس» فرستادی، آنان به همجنس بازی رو آورده بودند، لوط(علیه السلام) آنان را از عذاب تو ترساند، ولی آن ها با او دشمنی کردند، سرانجام بارانی از سنگ های آسمانی را بر سر آن مردم ریختی و همه را نابود کردی.

۷ – شعیب(علیه السلام) را برای هدایت مردم شهر «ایکه» فرستادی، این شهر نام

دیگری هم داشت، بعضی ها آن شهر را به نام «مدین» می خوانند. آنان مردمی بُت پرست بودند و دچار انحراف اقتصادی شده بودند و در معامله با دیگران تقلّب و کم فروشی می نمودند، آنان به سخنان شعیب(علیه السلام) گوش نکردند و عذاب آسمانی بر آنان فرود آمد و همگی نابود شدند.

۸ – برای قوم تُبّع، پیامبری فرستادی، آنان مردمی بودند که در یمن زندگی می کردند. آنان تمدّن بزرگ و قدرت و نیروی فراوان داشتند و بر سرزمین پهناوری حکومت می کردند، حکومت آنان از یمن تا هند بود، امّا راه کفر را برگزیدند و سرانجام به عذابی آسمانی گرفتار شدند و نابود شدند. آن همه قدرت نتوانست آنان را از عذاب برهاند.(۸)

همه این مردم پیامبران تو را دروغگو شمردند و به سخنان آنان ایمان نیاوردند و به عذاب تو گرفتار شدند.

* * *

ق : آیه ۱۵

أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الاْوَّلِ بَلْ هُمْ فِى لَبْس مِنْ خَلْق جَدِيد (۱۵)

کافران، قیامت را دروغ می پنداشتند و می گفتند وقتی ما به مشتی خاک و استخوان تبدیل شدیم، چه کسی می تواند ما را زنده کند؟

مگر تو از آفرینش نخستین، خسته و ناتوان شدی که بار دیگر نتوانی انسان ها را زنده کنی؟

هرگز چنین نیست.

چقدر این کافران نادانند، چرا قدری فکر نمی کنند؟ چرا آنان روز قیامت را باور ندارند و در شک و تردید هستند؟

ص:۳۶

وقتی تو قدرت داری انسان را از «هیچ» بیافرینی، قدرت داری که بار دیگر او را از مشتی خاک و استخوان زنده کنی. تو هرگز از آفرینش انسان ها خسته نشدی، تو بر هر کاری توانا هستی، فقط کافی است اراده کنی و هر آنچه را که بخواهی، خلق کنی، قدرت تو بی پایان است، تو روز قیامت را برپا می کنی و همه را به قدرت خویش زنده می کنی و در آن روز است که اهل باطل زیان می بینند، کسانی که راه کفر را برگزیدند و از باطل پیروی کردند از سعادت محروم خواهند شد.

* * *

«خداوند هرگز از آفرینش نخستین، خسته و ناتوان نشده است».

چه رازی در این سخن نهفته است؟

من مدّت ها به این سخن فکر کردم تا این که به سخنی از امام باقر(علیه السلام)رسیدم، آن حضرت در سخن خود به این دو نکته مهم اشاره کرد:

۱ - از زمان حضرت آدم(علیه السلام) تاکنون تقریباً هفت هزار سال می گذرد، امّا قبل از آدم(علیه السلام)، روی زمین، هفت عالَم وجود داشته است، هفت دنیا. هفت دوران.

کسانی که در آن هفت دوران زندگی می کردند، از نسل آدم(علیه السلام)نبودند، خدا آدم(علیه السلام) را بعداً آفریده است.

وقتی این سخن امام باقر(علیه السلام) را خواندم، یک معمّا برایم حل شد، امروزه فسیل های انسانی پیدا شده اند که دانشمندان می گویند ۲۵ میلیون سال پیش روی زمین زندگی می کرده اند، من اکنون می دانم این فسیل ها از انسان هایی است که از نسل آدم(علیه السلام) نبوده اند.

۲ - وقتی قیامت بر پا شود، خدا همه انسان ها را زنده می کند و مؤمنان را به بهشت و کافران را به جهنّم می برد. پس از آن، بار دیگر آفرینش جدیدی را

آغاز می کند.

خدا مردمانی را می آفریند که آنان دیگر زن و مرد ندارند، آنان در دنیای خود زندگی می کنند، این معنای این آیه است: «خداوند هرگز از آفرینش نخستین، خسته و ناتوان نشده است».

* * *

ق: آیه ۱۶

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۱۶)

تو انسان را خلق کردی و از آنچه در دل او می گذرد، آگاه هستی، تو از وسوسه هایی که در دل او ایجاد می شود، باخبری.

تو به انسان از رگ گردن او نزدیک تر هستی !

* * *

یک بار دیگر این جمله را می خوانم: خدا از «حبل الوَرید» به انسان نزدیک تر است».

«حبل الورید» چیست؟

رگی که به شکل طناب است، یعنی رگی که بسیار بزرگ است، بعضی آن را رگ گردن معنا کرده اند، امّا من باید تلاش کنم معنای دقیق این جمله را بفهمم.

در روزگاری که قرآن نازل شد، وقتی می خواستند بگویند که چیزی به آن ها بسیار نزدیک است، از «نزدیک تر از حبل الورید» استفاده می کردند، منظور آنان از حبل الورید، قلب انسان بود. آنان قلب را جایگاه روح می دانستند.

من باید این آیه را این گونه معنا کنم: «خدا از روح من به من نزدیک تر است»، سپس چنین بگویم: «خدا از خودِ من به من نزدیک تر است».

* * *

ق : آیه ۱۸ – ۱۷

إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ (۱۷) مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (۱۸)

اکنون به انسان خبر می دهی که همواره دو فرشته همراه او هستند، یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ و همه کارهای او را ثبت می کنند و نیز هر سخنی که او بر زبان بیاورد، آن دو فرشته آن را می نویسند.

آری، تو برای هر انسانی دو فرشته قرار داده ای و به آنان مأموریّت داده ای تا گفتار و رفتار را بنویسند، یکی مأمور است تا اعمال و سخنان خوب را بنویسد، دیگری مأمور است تا اعمال و سخنان بد را بنویسد. آنان تا آخرین لحظه عمر انسان با او هستند و همه جا همراه او می باشند.

انسان هایی که راه کفر را برگزیده اند، به کجا می روند و به چه فکر می کنند؟ تو به آنان مهلت می دهی و آنان فکر می کنند که تو از کارشان بی خبری. اگر آنان تو را می شناختند می دانستند که تو بر همه چیز آگاه هستی، تو همه چیز را می دانی، امّا برای این که در روز قیامت آنان نتوانند کارهای خود را انکار کنند، دو فرشته را مأمور هر کدام از آنان کرده ای تا در پرونده او، همه سخنان و کارهای او را بنویسند تا در روز قیامت پرونده شان را به دستشان دهی که آن را بخوانند.

* * *

ق : آیه ۱۹

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (۱۹)

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای هدایت مردم مکّه فرستادی تا آنان را از بُت پرستی نجات دهد، امّا آنان با محمّد(صلی الله علیه وآله) دشمنی کردند و به سویش سنگ پرتاب کردند و او را دیوانه و جادوگر خواندند، تو به آنان مهلت دادی و در عذابشان شتاب نکردی، امّا سرانجام لحظات سخت جان دادن کافر فرا می رسد، لحظاتی که او در اضطراب و ناآرامی شدید فرو می رود و دیگر نمی تواند سخنی بگوید.

آری، این مرگ است که حقیقت را برای او آشکار می کند و او می فهمد که نتیجه راه کفر چیست، در آن لحظاتی که فرشتگان به او می گویند: «این همان مرگی است که تو از آن فرار می کردی».

در آن لحظات، فرشتگان پرده از چشم او برمی دارند و او شعله های آتش جهنّم را می بیند و صحنه های هولناکی را در مقابل خود می یابد، فریاد و ناله های جهنّمیان را می شنود، گرزهای آتش و زنجیرهایی از آتش و... وحشتی بر دل او می آید که گفتنی نیست.(۹)

* * *

ق: آیه ۲۰

وَنُفِخَ فِی الصُّورِ ذَلِکَ یَوْمُ الْوَعِیدِ (۲۰)

تو به اسرافیل که یکی از فرشتگان است، فرمان می دهی تا در «صور» بدمد و به راستی که روز قیامت، روز وعده عذاب برای کافران است.

«صور» به معنای «شیپور» است. در روزگار قدیم، وقتی لشکری می خواست فرمان حرکت دهد، در شیپور می دمید و همه سربازان آماده حرکت می شدند. صور اسرافیل، ندای ویژه ای است که اسرافیل آن را در جهان طنین انداز می کند.

اسرافیل دو ندا دارد: در ندای اوّل، مرگ انسان هایی که روی زمین زندگی

می کنند، فرا می رسد. با این ندا روح کسانی که در برزخ هستند نیز نابود می شود، همه موجودات از بین می روند، فرشتگان هم نابود می شوند. سپس تو جان عزرائیل را هم می گیری. فقط و فقط تو باقی می مانی.

هر وقت که بخواهی قیامت را برپا کنی، ابتدا اسرافیل را زنده می کنی، او برای بار دوم در صور خود می دمد و فرشتگان زنده می شوند، انسان ها هم زنده می شوند و قیامت برپا می شود.

بزرگان مکّه زنده شدن دوباره را دروغ می شمردند، امّا وقتی اسرافیل برای بار دوم در صور خود بدمد به فرمان تو همه زنده می شوند، در آن روز هیچ کس فرصت جبران گذشته اش را ندارد، هیچ کس نمی تواند به دنیا بازگردد و کار نیک انجام دهد، آن روز، روز سختی برای آنان خواهد بود.

* * *

ق : آیه ۲۶ - ۲۱

وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْس مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ (۲۱) لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَه مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (۲۲) وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ (۲۳) أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّار عَنِيد (۲۴) مَنَّاع لِلْخَيْرِ مُعْتَد مُرِيب (۲۵) الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ (۲۶)

در آن روز هم همراه هر انسانی دو فرشته خواهد بود، دو فرشته ای که در دنیا اعمال انسان را می نوشتند در روز قیامت نیز همراه او خواهند بود. آری، وقتی کافر از قبر سر برمی دارد، این دو فرشته به سراغ او می روند، یکی از آن ها مأمور است تا او را برای حسابرسی به پیشگاه عدل تو بیاورد و دیگری هم به کردار و گفتار او گواهی می دهد.

کافر صحنه های قیامت را که می بیند، وحشت می کند، فرشتگان به او می گویند: «تو از قیامت و رستاخیز، غافل بودی، امروز پرده از چشم تو برداشتیم و امروز چشم تو، بیناتر گردید».

آری وقتی کافر در دنیا بود، علاقه به دنیا و هوس های سرکش و آرزوها، او را دچار غفلت کرده بودند و بر چشم دل او پرده ای انداخته بودند و قیامت را دروغ می پنداشت، امّا وقتی سر از خاک بردارد، دیگر پرده های غفلت کنار می رود و او دیگر نمی تواند قیامت را انکار کند، او عذاب تو را به چشم می بیند، تو فرمان می دهی تا فرشتگان او را به سوی جهنّم ببرند، ترس و وحشت، تمام وجودش را فرا می گیرد، وقتی او به جهنّم می رسد، درهای جهنّم باز می شود و او آتش هولناک جهنّم را می بیند.

شخص کافر، دچار ترس و وحشت می شود، فرشته ای که مأمور نوشتن گناهانش بوده است به او می گوید: «این عذاب، نتیجه گناهان توست که من آن را برای تو ثبت کرده ام». آن کافر هیچ سخنی نمی تواند بگوید، نه می تواند فرار کند، نه کسی به او کمک می کند.

همه کافران در کنار جهنّم ایستاده اند، در کنار هر کدام از آنان، دو فرشته ای که در دنیا مأمور ثبت اعمال آن ها بوده اند، ایستاده اند. اینجاست که تو به فرشتگان فرمان می دهی تا هر کافر متکبری را در جهنّم افکنند.

آن روز هر کافری که مردم را از کار خوب باز می داشت و به دیگران ستم می کرد، در آتش جهنّم می سوزد، هر کافری که در شک و تردید بود و قیامت را دروغ می پنداشت و بُت ها را می پرستید، گرفتار شعله های آتش می شود.

آری، در کنار هر کافر، آن دو فرشته ایستاده اند و چون تو فرمان می دهی، کافر را در آتش می اندازند.

ص:۴۲

* * *

آیه ۲۴ این سوره، معنـای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یـاد می کنیم. «بطنِ قرآن» معنـایی است که از نظرها پنهان است: روزی پیامبر رو به یارانش کرد و این آیه را خوانـد و سپس چنین فرمود: «وقتی روز قیامت فرا می رسد، خدا همه انسان ها را در صحرای قیامت جمع می کند، سپس من و علی را صدا می زند و به ما می گوید: شما دو نفر برخیزید و دشمنان خود را در آتش اندازید».(۱۰)

وقتی این سخن پیامبر را شنیدم، به یاد مطلبی دیگر افتادم، اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جـا آورد و نمـاز بخوانـد و روزه بگیرد، هزار حـجّ هم به جا آورد و سـپس در کنار خانه خـدا مظلومانه به قتل برسـد، با این همه، اگر ولایت اهل بیت(علیهم السـلام)را انکار کنـد، خـدا هیـچ کـدام از کارهای او را قبول نمی کند و او وارد بهشت نمی شود.(۱۱)

این سخن پیامبر است: «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیّت مرده است».(۱۲)

معلوم می شود کسـی که می خواهـد به بهشت برود بایـد در راه راست قـدم بردارد، اگر کسـی با پیامبر(صـلی الله علیه وآله) و علی(علیه السلام) دشمن باشد از راه راست دور افتاده است و در روز قیامت هم جایگاهش آتش جهنّم است.

* * *

ق : آیه ۲۹ – ۲۷

قَالَ قَرِینُهُ رَبَّنَا مَا أَطْغَیْتُهُ وَلَکِنْ کَانَ فِی ضَلَال بَعِید (۲۷) قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَیَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَیْکُم بِالْوَعِیدِ (۲۸) مَا یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّام لِلْعَبِیدِ (۲۹)

ص:۴۳

کافران که در آتش جهنّم قرار می گیرند، شیطان را در آنجا می بینند و به او می گویند:

ـــ ای شیطان ! تو می گفتی که جهنّم دروغ است، عذاب خدا دروغ است، روز قیامت دروغ است. چرا آن سخنان را گفتی؟

ـــ من دروغ می گفتم، شما چرا به حرف من گوش دادید؟

ـــ ای شیطان ! به ما می گویی چرا به سخنت گوش کردیم، مگر فراموش کرده ای؟ تو ما را مجبور به این کار کردی؟ تو باعث همه این عذاب ها و بدبختی های ما هستی.

ـــ چنین سخن نگویید ! من هرگز بر شما تسلّطی نداشتم، من فقط شما را به سوی کفر فرا خواندم و شما مرا اجابت کردید، شما قدرت انتخاب داشتید، می توانستید سخنم را نپذیرید.

ـــ ای شیطان ! تو دروغگو هستی ! (۱۳)

سخنان شیطان و کافران به نتیجه ای نمی رسد، در این هنگام شیطان با تو چنین سخن می گوید: «بارخدایا ! من آن ها را به عصیان وا نداشتم، آن ها خود در گمراهی دوری بودند».

* * *

تو سخنان شیطان و کافران را می شنوی و به آنان می گویی: «در پیشگاه من با یکدیگر ستیزه نکنید، که من قبلاً وعده این عذاب را به شما داده بودم و با شما اتمام حجّت کرده بودم، من به پیامبرانم گفتم تا به شما هشدار بدهند و سخن مرا به شما برسانند که هر کس راه کفر را در پیش گیرد، به این آتش گرفتار خواهد شد. اکنون این سخن من، تغییر نمی کند، شما راه کفر را پیمودید و این عذاب نتیجه کفر شماست، من هرگز به بندگانم کمترین ستمی روا نمی دارم».

* * *

ق : آیه ۳۰

یَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِید (۳۰)

تو قسم یـاد کرده ای که جهنّم را از کـافران پر کنی، در آن روز به مـأموران جهنّم خطـاب می کنی و می گویی: «آیا جهنّم از کافران پر شده است؟».

آن مأموران در پاسخ می گویند: «بلی، جهنّم پر شده است، آیا باز هم کافری هست که به جهنّم انداخته شود؟».

تو همه کـافران را در جهنّم انـداختی و به عهـد خود وفـا کرده ای، دیگر هیـچ کـافری در صـحرای قیـامت نیست، همه آنان به عذاب گرفتار شده اند، همان عذابی که آن را دروغ می پنداشتند.

* * *

ق : آیه ۳۵ – ۳۱

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّهُ لِلْمُتَّقِینَ غَیْرَ بَعِید (۳۱) هَـٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِکُلِّ أَوَّاب حَفِیظ (۳۲) مَنْ خَشِیَ الرَّحْمَنَ بِالْغَیْبِ وَجَاءَ بِقَلْب مُنِیب (۳۳) ادْخُلُوهَا بِسَلَام ذَلِکَ یَوْمُ الْخُلُودِ (۳۴) لَهُمْ مَا یَشَاءُونَ فِیهَا وَلَدَیْنَا مَزِیدٌ (۳۵)

اکنون می خواهی از سـرنوشت مؤمنـان سـخن بگویی، در روز قیـامت فرمـان می دهی تا بهشت را نزدیک مؤمنان آورنـد، آن وقت است که دیگر بهشت با مؤمنان فاصـله ای نـدارد، مؤمنان نگاهشان به بهشت می افتـد، فرشـتگان به آنان می گویند: «این پاداشـی است که وعده آن را به شـما داده اند، این بهشت برای هر بنده ای است که توبه می کرد و به پیمان خدا وفا می کرد، این بهشت برای

کسی است که از خدایی که به چشم دیده نمی شود، بیم داشت و با قلبی خاشع و نالان به درگاه خدا رو می کرد».

اینجاست که فرشتگان به مؤمنان می گویند: «به سلامت وارد بهشت شوید، امروز روز آغاز زندگی همیشگی شما می باشد، هر آنچه بخواهید در بهشت برای شما فراهم است، خدا به شما نعمت هایی می دهد که به فکر هیچ کس نرسیده است».

* * *

ق: آیه ۳۷ – ۳۶

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْن هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيص (۳۶) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ (۳۷)

مردم مکّه محمّد(صلی الله علیه وآله) را دروغگو خواندند و به قرآن ایمان نیاوردند، محمّد(صلی الله علیه وآله)آنان را از عذاب تو ترساند، به راستی که تو پیش از آنان، انسان های زیادی را عذاب نمودی، انسان هایی که راه کفر را برگزیدند، از مردم مکّه قوی تر بودند و شهرهای مختلف را فتح کرده بودند، وقتی عذاب تو فرا رسید، هیچ چیز نتوانست آنان را نجات دهد و هیچ راه فراری نیافتند و همگی نابود شدند.

به راستی چرا مردم مکّه به قرآن ایمان نیاوردند؟ چرا سخن حقّ را انکار کردند؟ چرا از سرگذشت کسانی که به عذاب گرفتار شدند، پند نگرفتند؟ به راستی که در سرگذشت آنان پند و موعظه است برای کسی که عاقل باشد یا گوش دل فرا بدهد و توجّه کامل کند.

* * *

ق: آیه ۴۰ – ۳۸

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا

فِی سِتَّهِ أَیَّام وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوب (۳۸) فَاصْبِرْ عَلَی مَا یَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ (۳۹) وَمِنَ اللَّیْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ (۴۰)

محمّد(صلی الله علیه وآله) برای مردم مکّه از روز قیامت سخن می گفت و از آنان می خواست دست از بُت پرستی بردارند، بعضی می گفتند: «محمّد دیوانه است، او می گوید ما بعد از مرگ، زنده می شویم، چه کسی می تواند ما را بار دیگر زنده کند؟ وقتی ما مُردیم به مشتی خاک تبدیل می شویم و هرگز زنده نمی شویم».

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) این سخنان آنان را شنید، اندوهناک شد، اکنون تو با او چنین سخن می گویی: «ای محمّد ! آنان خیال می کنند که من نمی توانم آنان را بار دیگر زنده کنم، آیا آنان فراموش کرده اند که من آسمان ها و زمین و آنچه در بین آنان است را در شش دوران آفریدم و این کار برای من سخت و خستگی آور نبود، من که چنین قدرتی دارم و این گونه جهان را آفریدم، هرگز زنده کردن آنان برایم سخت نیست».(۱۴)

آری، اگر کافران در آفرینش آسمان ها، ستارگان و... فکر کنند به قدرت تو پی می برند، تو خدایی هستی که این همه قدرت داری، زنده کردن انسان ها برای تو، کار سختی نیست !

* * *

در آیه ۳۸ برایم گفتی که جهان را در شش دوران آفریدی و این کار برای تو سخت و خستگی آور نبود.

به راستی منظور تو از این سخن چیست؟

تو می خواهی دروغ یهودیان را ثابت کنی، یهودیان بر این باورند که وقتی

جهان را آفریدی، خسته شدی و برای استراحت، یک پای خود را بر روی پای دیگر انداختی !

این چه سخن باطلی است که آنان می گویند؟

آنـان تو را نشـناختند، عظمت تو را درک نکردنـد و ویژگی هـای یـک انسـان را به تو دادنـد و در جهل و نادانی خود گرفتار شدند.(۱۵)

تو بالاتر از این سخنان کفرآمیز هستی ! تو جسم نداری، تو خسته نمی شوی، قدرت تو بی پایان است. تو خدای یگانه ای !!

* * *

یهودیـان آن سـخن نابجـا را گفتنـد، تو به محمّـد(صـلی الله علیه وآله) چنین فرمان می دهی: «ای محمّـد ! بر سـخنان این مردم شکیبایی کن و قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب، تسبیح و ستایش مرا به جای آور، همچنین پاسی از شب و بعد از سجده ها نیز مرا تسبیح بگو !».

آری، از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تو را به پاکی یاد کند و «سبحان الله» بگوید.

سبحان الله !

«پاک و منزّه است خدا».

یهودیـان گفتنـد که تو وقتی جهان را آفریـدی، خسـته شـدی و پا روی پا انـداختی، من وقتی «سـبحان الله» می گویم، در واقع، فریاد می زنم که این سخنان باطل است.

سبحان الله !

* * *

تو خدای یکتا هستی و هیچ همتایی نداری، تو هیچ کدام از ویژگی ها و صفات مخلوقات خود را نداری.

ص:۴۸

من می دانم که نبایـد تو را به چیزی تشبیه کنم و همه صـفات و ویژگی هـایی را که در بین مخلوقـات می بینم بایـد از تو نفی کنم.

وقتی من به تو فکر می کنم، اوّل باید از عمق وجودم اعتراف کنم که تو بالاتر از هر چیزی می باشی که به ذهن من می آید.

اگر برای تو جسم فرض کنم، اگر برای تو، مکان و زمان فرض کنم، این خدایی است که من در ذهن خود ساخته ام.

تو خـدای یگـانه ای، تو بودی که زمـان و مکـان را آفریـدی، تو بالاـتر از آن هستی که به زمـان یا مکان توصـیف شوی. همه ویژگی هایی که من در آفریده ها می بینم، برای تو عیب و نقص حساب می شود، تو از هر عیب و نقصی پاک و منزّه هستی.

تو خدای من هستی، به هیچ کس ظلم نمی کنی. جاهل نیستی، ناتوان نیستی، هرگز از بین نمی روی.

همه این صـفات در «سـبحان الله» گنجانـده شـده است. یـک «سـبحان الله» می گویم و معنای آن هزار جمله است. با گفتن این واژه، تو را از تمام عیب ها و نقص ها دور می دانم.(۱۶)

* * *

قرآن از پیامبر می خواهد تا قبل از طلوع و قبل از غروب و در پاسی از شب او را به پاکی یاد کند. سؤالی به ذهن من می رسد: منظور از این وقت ها چیست؟

وقتی بررسـی می کنم، می فهمم که در اینجا به نمازهای واجب پنج گانه اشاره شده است، در نماز، انسان ذکر «سبحان الله» را بارها تکرار می کند و خدا را حمد و ستایش می نماید.

ص:۴۹

اکنون مناسب است که این سه وقت را شرح دهم:

۱ - قبل از طلوع آفتاب: منظور نماز صبح است که از اذان صبح تا طلوع آفتاب وقت خواندن آن است.

۲ - قبل از غروب آفتاب: منظور نماز ظهر و عصر می باشد که از ظهر تا غروب آفتاب وقت خواندن آن است.

۳ - پاسی از شب: منظور نماز مغرب و عشاء می باشد که از اوّل شب تا نصف شب وقت خواندن آن است.

این سه وقت را دانستم که به نمازهای پنج گانه اشاره دارد، امّا در آیه ۴۰ خدا از پیامبر می خواهد «بعد از سجده ها» هم او را تسبیح کند، منظور از این سخن چیست؟ منظور از سجده ها در اینجا، نمازهای مستحبّی می باشد که به آن «نافله» می گویند.

بعد از نماز مغرب، مستحب است که دو نماز خوانده شود که هر کدام دو رکعت می باشند، به این نماز، «نافله مغرب» می گویند و ثواب بسیار زیادی دارد. در اینجا به این نماز، اشاره شده است. آری، قرآن از پیامبر می خواهد این نماز را بخواند و این گونه خدا را تسبیح و ستایش کند.(۱۷)

* * *

ق: آیه ۴۵ - ۴۱

وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (۴۱) يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ (۴۲) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ (۴۳) يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ (۴۴) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ (۴۵)

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) برای بُت پرستان از روز قیامت سخن می گفت، آنان می گفتند: «محمّد خواب پریشان دیده است که این سخنان را می گوید، او دروغگویی بیش نیست».

تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا در برابر سخنان آنان صبر کند، تو به آنان مهلت می دهی و در عذابشان شتاب نمی کنی، امّا سرانجام روز قیامت فرا می رسد و آن روز برای آنان، روز سختی خواهد بود. تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی منتظر روزی باشد که ندا دهنده ای از جایی بسیار نزدیک ندا می دهد. آن ندا دهنده، همان اسرافیل است که در صور می دمد.

اسرافیل دو بار در صور خود می دمد، در صور اوّل، که نزدیک برپایی قیامت است همه می میرند و نابود می شوند.

وقتی تو می خواهی قیامت را برپا کنی، اسرافیل را زنده می کنی و او در صور خود می دمد، این همان صیحه آسمانی است با هدفی خاص که در همه جا می پیچد و همه آن را می شنوند.

روز قیامت، روزی است که همه زنده می شوند و از قبرهای خود خارج می شوند. تو همان خدایی هستی که زنده می کنی و می میرانی، تو بر هر کاری توانا هستی، انسان ها را زنده می کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند.

آری، تو فرمان می دهی و زمین شکافته می شود، همه به سرعت از قبرها خارج می شوند و همه در صحرای قیامت جمع می شوند، به راستی که زنده کردن و جمع کردن انسان ها برای تو، کاری آسان است.

تو به رفتار همه بندگانت آگاهی داری، تو می دانی که کافران به محمّد(صلی الله علیه وآله)چه سخنان ناروایی نسبت دادند، محمّد(صلی الله علیه وآله)آنان را از عذاب قیامت ترساند و آنان

او را دیوانه و دروغگو خواندند، تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی که وظیفه خود را انجام دهد و پیام تو را به انسان ها برساند.

آری، محمّد(صلی الله علیه وآله) وظیفه ندارد که کافران را به اجبار، مؤمن کند، وظیفه او تنها رساندن پیام تو است و بس ! تو از او می خواهی تا با قرآن، کسانی که از عذاب قیامت می ترسند را پند و موعظه کند، کسانی که به قیامت ایمان دارند، از آن روز بیم دارند و به فکر این هستند که توشه ای برای آن روز آماده کنند.

تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا آن کافران را به حال خود رها کند، آنان اسیر تعصّب و لجاجت شده اند، سخن گفتن با آنان فایده ای ندارد، مهم این بود که حقّ برای آنان آشکار شود و پیام حقّ به گوش آنان برسد، وقتی آنان تصمیم گرفته اند که ایمان نیاورند، باید دیگر آن ها را به حال خود رها کرد.(۱۸)

ص:۵۲

سوره ذاریات

اشاره

ص:۵۳

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۵۱ قرآن می باشد.

۲ - «ذاریـات» به معنای بادهایی است که ابرها را به حرکت درمی آورنـد. در آیه اول این سوره به این بادها سوگنـد یاد شـده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: حقّ بودن روز قیامت، پاداش مؤمنان بهشت است، ویژگی مؤمنان (نماز شب، صدقه دادن و...)، اشاره به ماجرای هلاکت قوم لوط و قوم ثمود، هدف از خلقت انسان...

ص:۵۴

ذاریات: آیه ۶ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا (۱) فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا (۲) فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا (۳) فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا (۴) إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ (۵) وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ (۶)

می خواهی از روز قیامت سخن بگویی تا انسان ها به فکر آن روز باشند، قیامت، حقّ است، سخن تو نیز جز حقّ و راستی نیست، تو نیاز به سوگند نداری، امّا می خواهی کافران را از خواب غفلت بیدار کنی. آنان راه کفر و انکار را می پیمایند و به سخن محمّد(صلی الله علیه وآله) ایمان نمی آورند و او را دروغگو می خوانند، پس با آنان چنین سخن می گویی:

ای انسان ها ! سوگند به بادهایی که ابرها را به حرکت درمی آورند.

سوگند به ابرهایی که باران های تند و انبوه را با خود به همراه دارند و به همه جا روانه می شوند و کارِ پخش باران در سرزمین ها را انجام می دهند، بدانید که روز قیامتی که به شما وعده داده ام، راست است، آن روز، روز پاداش و کیفر

ص:۵۵

است و سرانجام فرا می رسد.

* * *

سخن از روز قیامت است و قرآن به باد و باران سوگند یاد می کند، چه رازی در این باد و باران است؟ تو از انسان ها می خواهی تا به طبیعت نگاه کنند، هر سال فصل زمستان زمین مرده است و گیاهی سبز نیست، فصل بهار که فرا می رسد، تو بادها را می فرستی تا ابرها را به حرکت درآورند، تو به وسیله باد، ابرها را به سرزمین های بی گیاه می بری و باران را از آسمان نازل می کنی، آن وقت زمین را با گیاهان زنده می کنی و انواع گیاهان زیبا و سرور آفرین می رویانی.

تو همان خدایی هستی که قدرت داری از خاکی که مرده بود و سرسبزی نداشت، این همه گیاهان را سبز کنی، رستاخیز این گونه است. تو می توانی از همین خاک، مردگان را زنده کنی.

کسانی که قیامت را انکار می کنند، چرا چشم بر عجایب این دنیا بسته اند؟ چرا قدری فکر نمی کنند؟ تو به باد و باران قسم یاد می کنی تا شاید آنان از خواب غفلت بیدار شوند.

* * *

ذاریات: آیه ۱۴ – ۷

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُکِ (۷) إِنَّکُمْ لَفِی قَوْل مُخْتَلِف (۸) یُؤْفَکُ عَنْهُ مَنْ أُفِکَ (۹) قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ (۱۰) الَّذِینَ هُمْ فِی غَمْرَه سَاهُونَ (۱۱) یَسْأَلُونَ أَیَّانَ یَوْمُ الدِّینِ (۱۲) یَوْمَ هُمْ عَلَی النَّارِ یُفْتَنُونَ (۱۳) ذُوقُوا فِتْنَتَکُمْ هَذَا الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۱۴)

ص:۵۶

اکنون به آسمان سوگند یاد می کنی، همان آسمانی که آن را با ستارگان زینت داده ای، به آسمان قسم یاد می کنی که کافران درباره قیامت اختلاف نظر دارند و هر کدامشان سخنی می گویند، یکی می گوید: «وقتی مردیم و به مشتی خاک تبدیل شدیم، چه کسی ما را زنده می کند»، دیگری می گوید: «اگر پدران ما زنده شوند، ما به قیامت ایمان می آوریم»، عدّه ای دیگر می گویند: «محمّد از قیامت ما را می ترساند، او خواب ترسناک دیده است که چنین می گوید».

این سخنانی است که آنان بر زبان می آورند، امّا نمی دانند هر کس به روز قیامت ایمان نیاورد، خود را از سعادت محروم کرده است.

کسانی که درباره قیامت، آن سخنان بی پایه و بی اساس را می گویند، از رحمت تو بی بهره اند، آنان در جهل و نادانی به سر می برند.

آن کافران از محمّد(صلی الله علیه وآله)می پرسیدند: «روز قیامت، کی فرا می رسد؟ تو می گویی ما در آن روز، عذاب می شویم، پس چرا آن عذاب، فرا نمی رسد؟ ما تا به کی باید صبر کنیم؟»، آنان این سخنان را می گفتند و می خندیدند و این گونه محمّد(صلی الله علیه وآله)را مسخره می کردند، امّا آنان باید بدانند که سرانجام روز قیامت فرا می رسد و آنان به آتش جهنّم گرفتار می شوند و در آن می سوزند.

در آن روز هیچ کس آنان را یاری نخواهد کرد، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آن ها را با صورت بر روی زمین می کشانند و به سوی جهنّم می برند. وقتی آنان آتش سوزان جهنّم را می بینند، هراسان می شوند و صدای ناله هایشان بلند می شود، آن وقت است که فرشتگان به آنان می گویند: «عذاب خود را بچشید، این همان چیزی است که برای فرا رسیدن آن شتاب داشتید».

* * *

ص:۵۷

ذاریات: آیه ۱۹ – ۱۵

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِی جَنَّات وَعُيُون (۱۵) آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ (۱۶) كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷) وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۱۸) وَفِی أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُوم (۱۹)

از سرانجام کافران سخن گفتی، اکنون از سرانجام مؤمنان پرهیزکار می گویی، در روز قیامت، مؤمنان در باغ های بهشتی در کنار نهرها و چشمه سارها خواهند بود و نعمت های زیبایی که تو به آنان عطا می کنی را با خشنودی می گیرند.

من دوست دارم بدانم آنان در دنیا چه کردند که بهشت را پاداش آنان قرار دادی؟

آنان در دنیا نیکوکار بودند و کمی از شب را می خوابیدند و در سحرگاهان، نماز شب می خواندند و در نماز از تو طلب بخشش می نمودند.

آنان قدری از مال خود را برای کمک به فقیران و نیازمندان می دادند.(۱۹)

آری، آنان هم به عبادت تو توجّه داشتند و هم به خلق تو !

شب ها در تاریکی شب که همه در خواب بودند، به نماز می ایستادند و روزها هم به دنبال کسب و کار بودند تا ثروتی به دست آورند، آنان کسب حلال را عبادت می دانستند و وقتی ثروتی به دست می آوردند، مقداری از آن را به نیازمندان می دادند.

* * *

ذاریات: آیه ۲۲ – ۲۰

وَفِی الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ (۲۰) وَفِی أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۲۱) وَفِی السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا

تُوعَدُونَ (۲۲)

کافرانی که روز قیامت را دروغ می پندارنـد، چرا به قـدرت تو فکر نمی کنند؟ اگر آنان اهل فکر بودند، می فهمیدند که زنده کردن مردگان، برای تو کاری ندارد، تو خدای توانا هستی و هر چه اراده کنی بر آن توانایی داری.

روی زمین، نشـانه هـای قـدرت تو برای اهـل یقین هست، کوه هـا، درّه هـا، دشت هـا، رودهـا، چشـمه ها و.... همه نشانه ای از قدرت توست.

اگر من به جسم و جان خود نیز دقّت کنم، نشانه های زیادی از قدرت تو را می یابم.

تو بـاران را از آسـمان فرو می فرستی، این بـاران است که سـبب رشـد گیاهـان و درختـان می شود و روزی انسـان ها از آن به دست می آید، آنچه از خیر و خوبی و رحمت به بندگانت وعده دادی از آسمان نازل می گردد.

* * *

ذاریات: آیه ۲۳

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ (۲۳)

در آیه ۶ چنین خواندم: «بدانید که روز قیامتی که به شما وعده داده شده است، راست است، آن روز، روز پاداش و کیفر است و سرانجام فرا می رسد».

سپس از بهشت و جهنّم مطـالبی خوانـدم، از نعمت هـایی که به مؤمنان می دهی و از عـذابی که در انتظار کافران است، اکنون سخن خود را این گونه ادامه می دهی: «قسم به من که خـدای آسـمان و زمین هسـتم که قیـامت، حقّ و حقیقت است و در آن شکی نیست».

ص:۵۹

به راستی چه چیزی برای انسان، خیلی واضح و روشن است؟

توانایی سخن گفتن !

انسان سخن می گوید، هیچ کس در این توانایی، شک ندارد، این مطلب یقینی است، قیامت هم این گونه است، هیچ شکی در آن وجود ندارد، در آن روز، همه انسان ها زنده می شوند، این مطلب، واضح و روشن است.

وقتی انسانی سخن می گوید، به سخن گفتن خود یقین دارد و هیچ وقت شک نمی کند که آیا می تواند سخن بگوید یا نه، این مطلب برای او بسیار واضح است، روز قیامت، عدالت تو را تکمیل می کند، اگر قیامت نباشد، چه فرقی میان خوب و بد است؟ بعضی در این دنیا، به همه ظلم می کنند و به حقّ دیگران تجاوز می کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می کنند و پس از مدّتی می میرند، پس کِی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

آنان که روز قیامت و معاد را انکار می کنند، می گویند انسان پس از مرگ، نیست و نابود می شود و همه چیز برای او تمام می شود. چگونه ممکن است سرانجام انسان های خوب با سرانجام انسان های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تو بی معنا می شود، تو هرگز بر بندگانت ظلم نمی کنی، برای همین قیامت را حتماً برپا می کنی. در برپایی قیامت، هیچ شکی نیست.

ذاریات: آیه ۳۰ - ۲۴

هَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ ضَیْفِ إِبْرَاهِیمَ الْمُکْرَمِینَ (۲۴) إِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْکَرُونَ (۲۵) فَرَاغَ إِلَی أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْل سَمِین (۲۶) فَقَرَّبَهُ إِلَیْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْکُلُونَ (۲۷) فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِیفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَام عَلِیم (۲۸) فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِی صَرَّه فَصَکَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِیمٌ (۲۹) قَالُوا کَذَلِکَ قَالَ رَبُّکِ إِنَّهُ هُوَ الْحَکِیمُ الْعَلِیمُ (۳۰)

مردم مکّه به سخنان محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان نیاوردند، اکنون می خواهی برای آنان از سرگذشت شهر «سُدوس» سخن بگویی، تو لوط(علیه السلام) را برای هدایت آنان فرستادی، امّا آنان به سخن او گوش ندادند و به گناهان زشت خود ادامه دادند، آن مردم دچار انحراف جنسی شده بودند، آنان اوّلین گروهی بودند که به همجنس بازی روآورده بودند، لوط(علیه السلام) آنان را از این کار زشت نهی می کرد،

ص:۶۱

امّا آنان به سخن او اعتنا نمی کردند، لوط(علیه السلام) به آنان وعده عذاب تو را داد و آن ها او را مسخره کردند.

تو به آنان مهلت دادی، امّا سرانجام عذاب آنان فرا رسید، تو فرشتگانت را به زمین فرستادی تا آنان را نابود کنند. تو فرمان دادی تا آن فرشتگان ابتدا نزد ابراهیم(علیه السلام) بروند و به او مژده فرزند بدهند.

ابراهیم(علیه السلام) با ساره ازدواج کرده بود، سال های سال از زندگی آنان گذشته بود و تو به آن ها فرزندی نداده بودی. سرانجام ابراهیم(علیه السلام) از زن دیگری به نام «هاجر» دارای پسری به نام «اسماعیل» شد.

تو به ابراهیم(علیه السلام) امر کرده بودی تا اسماعیل(علیه السلام) و مادرش هاجر را به مکّه ببرد، ابراهیم(علیه السلام)آنان را به مکّه برد و کعبه را بازسازی کرد و آن ها در آنجا ماندند.

ابراهیم(علیه السلام) به فلسطین بازگشت، محل زندگی او فلسطین بود و او در کنار ساره زندگی می کرد، ابراهیم(علیه السلام) دلش می خواست تا از ساره هم فرزندی داشته باشد، این حاجتی بود که ابراهیم(علیه السلام) بارها از تو خواسته بود. اکنون تو می خواهی به او بشارت پسری به نام «اسحاق» را بدهی، پسری که از نسل او «بنی اسرائیل» پدید خواهد آمد.

این داستان مهمانان ابراهیم(علیه السلام)است: فرشتگان به شکل انسان ظاهر شده بودند، آنان نزد ابراهیم(علیه السلام) آمدند و به او سلام کردند، ابراهیم(علیه السلام) در جواب گفت: «سلام بر شما ! من شما را نمی شناسم»، امّا ابراهیم(علیه السلام)بسیار مهمان نواز بود، او در خانه گوساله ای داشت، ابراهیم(علیه السلام) آن را کشت. همسرش گوشتِ آن را کباب کرد و ابراهیم(علیه السلام) آن را برای مهمانانش آورد.

ابراهیم(علیه السلام) سر سفره کنار مهمانان خود نشست، امّا هر چه منتظر شد دید آن ها دست به سوی غذا دراز نمی کنند، پس به آنان گفت: «چرا غذا نمی خورید؟»،

ابراهیم(علیه السلام) قدری صبر کرد، امّا باز هم آنان غذا نخوردند.

ابراهیم(علیه السلام) حدس زد که آنان نمی خواهند از نان و نمک او بخورند و این نشانه خوبی نبود، اگر کسی از غذای دیگری بخورد، به قول معروف «نمک گیر» می شود و دیگر به میزبان خود صدمه ای نمی زند، وقتی ابراهیم(علیه السلام)دید که مهمانان غذای او را نمی خورند، بدگمان شد و فکر کرد که آنان قصد بدی دارند.

اینجا بود که مهمانان به او گفتند: «ای ابراهیم ! نگران نباش ! ما فرستادگان خدا هستیم و تو را به پسری دانا بشارت می دهیم».

ساره، همسر ابراهیم(علیه السلام) در پذیرایی مهمانان، او را کمک می کرد، وقتی ابراهیم(علیه السلام) با فرشتگان سخن می گفت، ساره ایستاده بود، او هم در تعجّب بود که چرا مهمانان از این غذا نمی خورند که این سخن فرشتگان را شنید، ساره از شگفتی فریادی زد و از تعجّب دستش را به صورتش زد و گفت: «من زنی پیر و نازا هستم، چگونه می شود در این سن فرزندی بزایم؟».

فرشتگان به او گفتند: «خدای تو چنین خواسته است و هر کار او از روی حکمت است و او به همه چیز داناست».

* * *

ذاریات: آیه ۳۷ – ۳۱

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۳۱) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ (۳۲) لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ (۳۳) مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ (۳۴) فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۳۵) فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۶) وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۳۷)

ابراهیم(علیه السلام) فهمید که مهمانان او فرشتگان تو هستند و مژده ای را که به او و همسرش دادی، شنید و بسیار خوشحال شد، او به آنان رو کرد و گفت: «شما برای چه کاری آمده اید؟».

آنان در جواب گفتند: «ما برای عذاب قومی گناهکار آمده ایم تا بارانی از سنگ بر سر آنان بریزیم، سنگ هایی که از طرف خدا برای هلاک آنان، نشان شده است».

فرشتگان با او خداحافظی نمودند و از فلسطین به سوی سرزمین سُدوس حرکت کردند، لوط(علیه السلام) در مزرعه خود در خارج از شهر مشغول کشاورزی بود، فرشتگان نزد او رفتند و مهمان او شدند، آن ها به او خبر دادند که برای عذاب این مردم گناهکار آمده اند.

این قانون توست، وقتی می خواهی عذاب را نازل کنی، ابتدا مؤمنان را نجات می دهی، مؤمنان آن شهر را هم نجات دادی، امّا در آن شهر فقط اهل یک خانه، مؤمن بودند، آن هم خانه لوط(علیه السلام).

آری، در آن شهر فقط لوط(علیه السلام) و دختران او مؤمن بودند، نیمه شب که فرا رسید، آنان از شهر دور شدند، امّا زن لوط(علیه السلام) در شهر ماند چون او از کافران بود. سرانجام عذاب تو فرا رسید، به قدرت خود، شهر را زیر و رو کردی و بارانی از سنگریزه بر آنان نازل کردی، سنگریزه هایی که نشانه هایی داشتند و معلوم بود سنگِ عذاب هستند.

خرابه های آن شهر، نشانه ای است برای آنان که از عذاب دردناک تو می هراسند، آری این عاقبت کار کسانی بود که گناه کردند و از فرمان تو سرپیچی نمودند.

آیا همسر لوط(علیه السلام)، مادر دختران او بود؟

ص:۶۴

لوط(علیه السلام) با زنی مؤمن ازدواج کرده بود و از او دخترانی داشت که آن ها هم مؤمن بودند. آن زن مؤمن از دنیا رفت، پس از آن، لوط(علیه السلام) با زن دیگری ازدواج کرد امّا آن زن به او کفر ورزید، در واقع همسر لوط(علیه السلام) که به عذاب گرفتار شد، نامادری دختران لوط(علیه السلام) بود.(۲۰)

* * *

ذاریات: آیه ۴۰ – ۳۸

وَفِی مُوسَی إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَی فِرْعَوْنَ بِسُلْطَان مُبِین (۳۸) فَتَوَلَّی بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۳۹) فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِی الْیَمِّ وَهُوَ مُلِیمٌ (۴۰)

اکنون از فرعون یاد می کنی، تو موسی(علیه السلام) را با معجزات آشکاری به سوی او فرستادی تا او را از کفر و سرکشی برهاند، وقتی موسی(علیه السلام) با فرعون سخن گفت، فرعون سخنان او را انکار کرد. فرعون به درباریان خود رو کرد و گفت: «این مرد یا جادوگر است یا دیوانه».

آری، فرعون به سرکشی خود ادامه داد، تو هم چند سالی به او مهلت دادی، امّا سرانجام مهلت او به پایان رسید و او و همه سپاهیانش را با قدرت خود در رود «نیل» غرق کردی، فرعون در آخرین لحظه عمر، خود را سرزنش کرد و از اعمال خود پشیمان شد، امّا وقتی که عذاب تو بیاید، پشیمانی دیگر سودی ندارد.

* * *

ذاریات: آیه ۴۲ – ۴۱ وَفِی عَاد إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَیْهِمُ الرِّیحَ الْعَقِیمَ (۴۱) مَا تَذَرُ مِنْ شَیْء أَتَتْ عَلَیْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِیمِ (۴۲)

ص:۶۵

از سرنوشت قوم «عاد» سخن می گویی، تو هود(علیه السلام) را برای هدایت آنان فرستادی، آنان جمعیّت زیادی داشتند و دارای ثروت فراوانی بودند و همه بُت پرست بودند، آنان پیامبر خود را دروغگو خواندند و به او ایمان نیاوردند و سرانجام تندبادی شدید و هولناك را فرستادی، تندبادی که به هر چه میوزید، آن را در جا خشک و نابود می کرد. این گونه بود که همه کافران، نابود شدند.

* * *

ذاریات: آیه ۴۵ – ۴۳

وَفِی ثَمُودَ إِذْ قِیلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّی حِین (۴۳) فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَهُ وَهُمْ یَنْظُرُونَ (۴۴) فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِیَام وَمَا کَانُوا مُنْتَصِرِینَ (۴۵)

تو به قوم «ثمود» نعمت های زیادی دادی، آنان از سلامتی و قدرت و روزی فراوان بهره مند بودند. تو صالح(علیه السلام) را برای هدایت آنان فرستادی، امّا آنان دست به دست هم دادند و شتر صالح(علیه السلام) را که معجزه او بود، کشتند. اینجا بود که صالح(علیه السلام) به آنان گفت: «فقط چند روز دیگر، مهلت خوش گذرانی دارید، به زودی عذاب آسمانی فرا می رسد»، تو به آنان سه روز فرصت دادی، شاید توبه کنند و از گناهان خویش پشیمان شوند.

ولی آنان به راه خود ادامه دادند و عصیان کردند، پس از سه روز، تو عذاب را بر آنان نازل کردی، صاعقه ای آنان را فراگرفت، آنان خیره خیره نگاه می کردند و قدرت دفاع از خود را نداشتند، آنان چنان بر زمین می افتادند که قدرت بلند شدن نداشتند و نمی توانستند از کسی یاری بطلبند، عذاب تو آن قدر شدید بود که قدرت ناله و فریاد را از آنان گرفت و همه نابود شدند.

البتّه در میان قوم «عاد» و «ثمود»، گروهی انـدک بودنـد که به پیامبران تو ایمان آورده بودنـد و پرهیزکار بودنـد، تو قبل از آن که عذاب فرا رسد، آنان را نجات دادی.(۲۱)

* * *

ذاریات: آیه ۴۶

وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۴۶)

تو نوح(علیه السـلام) را برای هـدایت قومش فرسـتادی، امّا آنان نیز نوح(علیه السـلام) را دروغگو خواندنـد، نوح(علیه السـلام) سال های سال آنان را به یکتاپرستی فرا خواند، ولی فایده ای نکرد و سرانجام کافران در طوفان غرق شدند.

* * *

ذاریات: آیه ۴۹ – ۴۷

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ (۴۷) وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ (۴۸) وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۴۹)

تو آسمان را با دست قدرت خویش برافراشتی که تو بر این کار توانایی ! (۲۲)

زمین را گستردی و به راستی که چه نیکو آن را گسترانـدی، تو به قـدرت خود، موجودات را جفت آفریدی، این ها همه نشانه های عظمت توست که برای انسان ها ذکر می کنی، باشد که پند گیرند.

* * *

در اینجا از زوجیّت همه موجودات سخن گفتی، انسان ها صدها سال گمان می کردند که زوجیّت فقط در انسان و حیوانات و برخی گیاهان مثل خرما

وجود دارد، ولی امروزه ثابت شده است که همه گیاهان نر و ماده دارند و با گرده افشانی میوه می دهند.

همچنین دانشمندان می گویند همه موجودات جهان از اتم تشکیل شده اند. اتم هم از ذرّاتی همانند الکترون و پروتون تشکیل شده است. الکترون، بارِ الکتریکی منفی دارد. پروتون، بارِ الکتریکی مثبت دارد، همچنین پروتون درون هسته اتم است و الکترون دور هسته اتم می چرخد. بعضی ها بر این باورند که منظور از «زوجیّت»، مثبت و منفی بودن ذرّات اتم می باشد.

* * *

ذاریات: آیه ۵۳ – ۵۰

فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ مُبِینٌ (۵۰) وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ مُبِینٌ (۵۱) کَذَلِکَ مَا أَتَى الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۵۲) أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۵۳)

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا از مردم مکّه بخواهد که از عذاب تو بگریزند و به سوی مهربانی تو بروند، چرا آنان پرستش تو را رها کرده اند و خدایان دروغین را می پرستند؟ به راستی فقط تو شایسته پرستش هستی !

محمّد(صلی الله علیه وآله) با مردم سخن گفت، گروهی به او ایمان آوردند، امّا بزرگان مکّه او را دروغگو خواندند و با او دشمنی کردند، تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا آنان را با زبانی شیوا از عذاب روز قیامت بترساند، وظیفه محمّد(صلی الله علیه وآله) این است که پیام تو را به آنان برساند و از ایمان نیاوردن آنان، اندوهناک نشود، زیرا تو انسان ها را در انتخاب راه خود آزاد گذاشتی، اگر تو اراده کنی که همه مردم ایمان بیاورند، همه ایمان می آورند، امّا آن ایمان دیگر از روی اختیار نخواهد بود،

ص:۶۸

بلکه از روی اجبار خواهد بود. تو اراده کرده ای که هر کس به اختیار خود ایمان را برگزیند.

وقتی تو به انسان ها اختیار دادی، طبیعی است که گروهی از انسان ها، راه کفر را انتخاب می کنند، آری، وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله)این قانون تو را دانست، دیگر از ایمان نیاوردن کافران حسرت و اندوه به خود راه نداد.

همه پیامبرانی که قبل از محمّد(صلی الله علیه وآله) آمدند با دشمنی کافران روبرو شدند، آنان نیز پیامبران خود را جادوگر و دیوانه خواندند.

این ماجرای همه انسان های کافر در طول تاریخ بود، همه آنان پیامبران خود را جادوگر و دیوانه خواندند.

به راستی آیا آنان همدیگر را به این سخن سفارش کرده بودند؟

نه. خیلی از آنـان همـدیگر را ندیـده بودنـد، امّا سـخن آنان، یکی بود، زیرا آنان مردمی طغیانگر بودنـد. این روحیه طغیانگری آنان بود که سـبب شـد آنان پیامبران را جادوگر و دیوانه بخوانند، آنان می خواسـتند به لذّت ها و شـهوت های خود برسـند و پیامبران را مانع خود می دانستند، پس آنان را جادوگر و دیوانه می خواندند.

* * *

ذاریات: آیه ۵۵ – ۵۴

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُوم (۵۴) وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (۵۵)محمّد(صلی الله علیه وآله)

قرآن را برای همه مردم می خواند، گروهی که حقّ طلب بودند به قرآن ایمان آوردند، ولی گروهی دیگر حقّ را شناختند و به آنان کفر ورزیدند، آنان اسیر لجاجت ها و تعصّب های خود شده بودند، اکنون تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)

ص:۶۹

می خواهی تا آنان را به حال خود رها کنـد زیرا او با همه آنان، اتمام حجّت کرده است و دیگر در خور نکوهش نخواهد بود، او به وظیفه اش عمـل کرده است، تو از او می خواهی تـا مؤمنـان را پنـد و موعظه کنـد، زیرا پنـد و موعظه، مؤمنان را سود می دهد، مؤمنان وقتی موعظه را می شنوند به رستگاری و سعادت رهنمون می شوند.

* * *

ذاریات: آیه ۵۸ – ۵۶

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۵۶) مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْق وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ (۵۷) إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (۵۸)

در آن زمـان، انسان هایی که ثروت زیادی داشـتند، بردگانی برای خود تهیّه می کردنـد، بردگان برای آنان در مزرعه کار می کردند، غذا می پختند و کارهای آنان را انجام می دادند.

اگر کسی از ثروتمندی سؤال می کرد: «چرا این همه برده خریده ای؟»، او در جواب می گفت: «من این بردگان را خریده ام تا کارهای مرا انجام دهند، من نیاز به آن ها داشتم».

اکنون سؤالی به ذهن من می رسد: تو برای چه بندگانت را آفریدی؟

جواب این سؤال را در اینجـا می خوانم: تو جنّ هـا و انسـان هـا را آفریـدی تـا از آنـان بخواهی که بنـدگی تو را کننـد و تو را بپرسـتند، تو هرگز از بنـدگانت چیزی نمی خواهی، تو به چیزی نیاز نـداری، نه از بنـدگانت روزی می خواهی و نه از آنان می خواهی که تو را اطعام کننـد و غذا دهند، تو بی نیاز هستی، تو خدای روزی دهنده و صاحب قدرت هستی، اگر بندگانت را به عبادت خود

می خوانی، برای این است که آنان به کمال برسند.

آری، سعادت و رستگاری بندگانت در این است که تو را عبادت کنند و به فرمان تو گوش دهند، تو پیامبران را فرستادی تا راه بندگی را به همه نشان دهند، البتّه تو هیچ کس را مجبور به ایمان نمی کنی، تو به همه ما اختیار دادی و ما باید خودمان راه خود را انتخاب کنیم.

* * *

ذاریات: آیه ۶۰ – ۵۹

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوبًا مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ (۵۹) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۶۰)

محمّد(صلی الله علیه وآله) از بزرگان مکّه خواست تا از بُت پرستی دست بردارند و آنان را از عذاب جهنّم ترساند، امّا آنان سخن او را دروغ پنداشتند و به او گفتند: «ای محمّد ! اگر راست می گویی آتش جهنّم را برای ما بفرست»، آری، کافران این گونه از بندگی تو رو برگرداندند و به خود ستم نمودند، آنان نیز مانند امّت های قبل، سرمایه وجودی خویش را تباه کردند و سهم بزرگی از عذاب روز قیامت خواهند داشت، پس لازم نیست برای عذاب شتاب کنند.

تو به آنان مهلت می دهی امّا مهلت دادن به این معنا نیست که تو از کار آنان خبر نداری، در روز قیامت همه آنان برای حسابرسی در پیشگاه تو حاضر می شوند و تو آنان را به آنچه انجام داده اند، آگاه می سازی !

پس وای بر آنان که کافر شدند از آن روز سختی که پیامبران به آنان وعده می دهند ! وای به حال آنان در روز قیامت !

روز قیامت برای آنان روز سختی خواهد بود، هیچ کس آنان را یاری

ص:۷۱

نخواهد کرد، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آن ها را با صورت بر روی زمین می کشانند و به سوی جهنّم می برند.

وقتی آنان آتش سوزان جهنّم را می بینند، هراسان می شوند و صدای ناله هایشان بلند می شود، آن وقت است که تو به آنان می گویی: «بچشید عذاب آتشی را که آن را دروغ می پنداشتید».(۲۳)

ص:۷۲

...

سوره طُور

اشاره

ص:۷۳

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۵۲ قرآن می باشد.

۲ - در آیه اول این سوره به کوه «طور» سوگند یاد شده است، همان کوهی که در صحرای سینا قرار دارد و موسی(علیه السلام) در آنجا به پیامبری رسید. برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: عذاب کافران در روز قیامت، پاداش مؤمنان در بهشت، نعمت های زیبای بهشتی، اعتقادات باطل بُت پرستان، سفارش به صبر و استقامت...

ص:۷۴

طُور: آیه ۷ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ وَالطُّورِ (۱) وَکِتَاب مَسْطُور (۲) فِی رَقّ مَنْشُور (۳) وَالْبَیْتِ الْمَعْمُورِ (۴) وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ (۵) وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ (۶) إِنَّ عَذَابَ رَبِّکَ لَوَاقِعٌ (۷)

می خواهی از روز قیامت سخن بگویی تا انسان ها به فکر آن روز باشند، قیامت، حقّ است، سخن تو نیز جز حقّ و راستی نیست، امّا برای این که انسان ها از خواب غفلت بیدار شوند، چنین می گویی:

سوگند به کوه طور ! (همان کوهی که در صحرای سینا قرار دارد و موسی(علیه السلام)در آنجا به پیامبری رسید).

سوگند به تورات، همان کتاب آسمانی که تو بر موسی(علیه السلام)نازل کردی، پیروان او، تورات را بر ورق هایی نوشتند و آن را به شکل طومار درآوردند. آن ها وقتی می خواستند تورات را بخوانند، آن را باز می کردند و می خواندند.

سوگند به «بیت معمور» !

ص:۷۵

سوگنـد به دریاها که وقتی قیامت برپا شود برافروخته می شونـد و به جوش می آیند که عذاب روز قیامت برای کافران، حتمی است.

آری، تو به کوه طور، تورات، بیت معمور و دریاهای جوشان سوگند یاد می کنی که قیامت حقّ است و دروغ نیست.

* * *

در آیه ۳ به «بیت معمور» سوگند یاد می شود.

«بیت معمور» به معنای «خانه آباد» است، خدا روی زمین، کعبه را برای انسان ها قرار داده است تا دور آن طواف کنند، او برای فرشتگان نیز، خانه ای همانند کعبه در آسمان ها قرار داده است که نام آن، «بیت معمور» است، فرشتگان گروه گروه به طواف آن می پردازند و این گونه خدا را عبادت می کنند. این خانه در آسـمان ها و درست در بالای کعبه قرار دارد و فقط فرشتگان از آن خبر دارند.(۲۴)

* * *

طُور: آیه ۱۶ – ۸

مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ (۸) يَوْمَ تَمُورُ السَّمَـاءُ مَوْرًا (۹) وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا (۱۰) فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۱) الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ (۱۲) يَوْمَ يُـدَعُّونَ إِلَى نَـارِ جَهَنَّمَ دَعًّا (۱۳) هَـٰذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۱۴) أَفَسِـحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِـرُونَ (۱۵) اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۶)

وقتی عذاب قیامت فرا رسد، هیچ چیز نمی تواند مانع آن شود. در آن روز، کافران، هیچ راه نجات و فراری نخواهند داشت.

ص:۷۶

روز قیامت روزی است که آسـمان، سخت به جنب و جوش می افتد، خورشید خاموش می شود، ستارگان از مدار خود خارج می شوند، آسمان درهم پیچیده می شود، کوه ها از جا کنده می شوند و متلاشی می شوند.

پس وای بر کافران در روز قیامت !

وای بر آنـان کـه عـذاب سـختی در انتظارشـان اسـت، آنـان در ایـن دنیـا، قرآن را دروغ می شـمارند و غرق در هوسـرانی و خوشگذرانی هستند، امّا در روز قیامت فرشتگان آنان را کشان کشان به سوی آتش جهنّم می برند و به آنان می گویند: «این همان آتشـی است که شـما آن را تکذیب می کردید، آیا به یاد دارید که قرآن را جادو می دانستید، قرآن از این جهنّم سـخن گفت، اکنون بگویید آیا این جهنّم جادوست؟ شما جهنّم را باور نداشتید، آیا اکنون هم آن را باور ندارید؟».

کافران به آتش جهنّم نگاه می کننـد، شـعله های آتش زبانه می کشـد، آنان هراسان می شونـد و صـدای ناله هایشان بلنـد می شود، آنان می داننـد که این آتش، حقیقت است و جادو نیست، آن وقت است که فرشـتگان به آنان می گویند: «در این آتش وارد شوید و بسوزید، صبر و بی صبری برای شـما یکسان است، شـما هرگز از آن رهایی نمی یابید، این آتش چیزی جز نتیجه کارهای خود شما نیست».

* * *

طُور: آیه ۲۱ – ۱۷

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّات وَنَعِيم (۱۷) فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۱۸) كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۹) مُتَّكِئِينَ عَلَى سُرُر مَصْفُوفَه وَزَوَّجْنَاهُمْ

ص:۷۷

بِحُور عِين (۲۰) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَ‍انٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ (۲۱)

از سرنوشت کافران سخن گفتی، امّا مؤمنان در روز قیامت در باغ های بهشتی، غرق نعمت های زیبای تو خواهند بود، آنان از نعمت های بهشتی لذّت می برند و از عذاب جهنّم به دور می باشند.

فرشتگان به آنان می گویند: «بخورید و بیاشامید، گوارای وجودتان باد، این نعمت ها، پاداش کارهای نیکوی شماست». مؤمنان بر تخت هایی که کنار هم نهاده شده اند، تکیه می زنند.

تو مردان مؤمن را به همسریِ زنان بهشتیِ درشت چشم در می آوری که به آنان «حورالعین» می گویند.

نعمت بزرگ دیگر این است که انسان فرزندان باایمان خود را در بهشت کنار خود ببیند و از انس با آنان لذّت ببرد، پس تو فرزندان مؤمنان را نزد آنان می رسانی و از پاداش نیک آن مؤمنان چیزی کم نمی کنی. آری، بعضی از افرادی که به تو ایمان داشتند و در ایمان، از پدران و مادران مؤمن خود پیروی کردند، ولی کوتاهی هایی داشته اند، تو به احترام پدر و مادرشان، آنان را می بخشی و کنار پدران و مادرانشان می رسانی.

البتّه تو هرگز از پاداش پدران و مادران چیزی کم نمی کنی، اعمال هر کس، همراه خود اوست، تو از لطف و کرم خویش، فرزندان آنان را می بخشی و آنان را در کنار پدران و مادرانشان قرار می دهی. تو این کار را برای شادی دل پدران و مادران می کنی.

ص:۷۸

* * *

امام صادق(علیه السلام) درباره روز قیامت سخن می گفت و سخنش به اینجا رسید: وقتی روز قیامت فرا رسد، ندا دهنده ای ندا می دهد: «ای مردم ! چشم های خود را پایین بیندازید که فاطمه(علیها السلام)می خواهد از صحرای قیامت عبور کند»، همه چشم خود را پایین می گیرند و فاطمه(علیها السلام) در حالی که دوازده هزار فرشته او را همراهی می کنند به سوی بهشت حرکت می کند. در این هنگام خدا فرشته ای را می فرستد تا این پیام را به فاطمه(علیها السلام)برساند: «ای فاطمه ! هر چه می خواهی از من بخواه تا به تو عطا کنم».

فاطمه(علیها السلام) در جواب می گوید: «بارخدایا ! تو نعمتت را بر من تمام کردی و بهشت را به من عطا کردی، از تو می خواهم تا اجازه دهی تا فرزندانم و هر کسی که فرزندان مرا دوست دارد را شفاعت کنم».

اینجاست که خدا به فاطمه(علیها السلام)اجازه می دهد تا فرزندانش و هر کس که فرزندانش را دوست دارد، شفاعت نماید، با شفاعت او گروه زیادی به بهشت وارد می شوند و از نعمت های بهشتی بهره مند می شوند.

آن روز است که معنای آیه ۲۱ این سوره آشکار می شود: «من فرزندان مؤمنان را نزد آنان می رسانم و از پاداش نیک آن مؤمنان چیزی کم نمی کنم». آری، خدا از پاداش فاطمه(علیها السلام)چیزی کم نمی کند ولی به احترام او، فرزندان و دوستان فرزندان او را به بهشت وارد می کند.(۲۵)

به راستی منظور از «فرزندان فاطمه» چه کسانی می باشند؟

یازده فرزند فاطمه(علیها السلام) به مقام امامت رسیدند (امام حسن، امام حسین، امام سجّاد... مهدی(علیهم السلام))، آنان که نیاز به شفاعت ندارند، خدا به آنان مقام عصمت داده است، پس معلوم می شود آن فرزندان فاطمه(علیها السلام) که روز قیامت شفاعت

می شوند، کسانی هستند که از نسلِ فاطمه(علیها السلام) می باشند هر چند میان آنان و فاطمه(علیها السلام)، نسل های زیادی فاصله باشد، ما امروزه به آنان «سادات» می گوییم، خوشا به حال کسی که «سادات» را به احترام فاطمه(علیها السلام)دوست داشته باشد.

* * *

طُور: آیه ۲۸ – ۲۲

وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَه وَلَحْم مِمَّا يَشْتَهُونَ (۲۲) يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ (۲۳) وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ (۲۴) وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْض يَتَسَاءَلُونَ (۲۵) قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ (۲۶) فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ (۲۷) إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ (۲۸)

سخن از اهل بهشت بود، تو برای آنان از انواع میوه ها و گوشت های لذیذ، هر چه میل داشته باشند، فراهم می کنی، آنان جام های نوشیدنی های پاك را (که مستی آور نمی آورد و سبب یاوه گویی و گناه نمی شود)، دست به دست می گردانند و دور آنان، جوانانی برای خدمت، گردش می کنند، آن جوانان از زیبایی همچون مروارید پوشیده در صدف هستند.

اهل بهشت رو به یکدیگر می کنند و از گذشته خود سؤال می کنند و می گویند: «آیا به یاد دارید که ما در میان اهل خود، خداترس بودیم و خدا هم بر ما منّت نهاد و ما را از عذاب و آتش جهنّم نجات داد، ما در دنیا خدا را می پرستیدیم چون می دانستیم او خدایی است که خیرخواه و مهربان است».

* * *

در آیه ۲۴ از «غِلمان» سخن به میان آمده است. غِلمان، جوانانی هستند که

خدمت گزاران مؤمنان هستند.

روزگاری که قرآن نازل شد، بیشتر برده ها سیاه پوست بودند و بعضی از آنان پیر بودند، هر ثروتمندی تعدادی برده داشت و آن برده ها خدمت او را می کردند، قرآن می گوید: خدمت گزاران بهشتی، سیاه پوست نیستند، بلکه آنان زیبا و جوان هستند و توانایی انجام هر کاری را دارند.

در اینجا لازم می بینم که نکته ای را ذکر کنم: بعضی وقتی به این آیه رسیده اند، چنین گفته اند: «زنانی که در این دنیا مؤمن بوده اند وقتی به بهشت می روند با چند تن از آن غِلمان ازدواج می کنند».

این سخن هیچ دلیل معتبری ندارد. در هیچ آیه و حدیث معتبری از ازدواج زنان مؤمن با غِلمان سخنی گفته نشده است.

من دقّت کرده ام، کسانی که این سخن را گفته اند، همه مرد بودند !

گویا آنان فقط شرایط روحیِ مرد را در نظر گرفته اند. هر کس که گوهر وجودی زن را نشناسد، ممکن است چنین سخنی را بنویسد، امّا چندشوهری، مخالف طبیعتِ زن است !

کاش یک زن پیدا می شد و برای این آیه، تفسیری می نوشت !

خدا زن را این گونه آفریده است که دوست دارد یک مرد را دوست بدارد و تنها به او عشق بورزد.

زنی که از فطرت خود دور نشده است چنین احساس پاکی دارد. در بهشت، فطرت پاک زن به دنبال چنین چیزی است. او هرگز چیزی غیر از این را طلب نمی کند ! این احساسی است که هر زن درک می کند.

* * *

روزی با یکی از کسانی که از چندشوهری در بهشت سخن می گفت، روبرو

شـدم، او می دانست که من این سـخن را قبـول نـدارم، پس گفت: «آیـا قبـول داری خـدا قـول داده است که در بهشت هر چه بخواهنـد بـه آنـان بدهـد». من در جـواب گفتم: «بله. این مطلب در آیه ۳۱ سـوره نحـل ذکر شـده است». او گفت: «اگر زنی، چندشوهری را بخواهد، چه می گویی؟».

قدری فکر کردم و سپس به او گفتم:

ـــ اگر یکی از مؤمنان بخواهد که خون بدنش را بخورد، چه می گویی؟

ـــ کدام انسان عاقل چنین اراده ای می کند؟ هرگز اهل بهشت چنین چیزی را نمی خواهند.

ـــ برای چه؟

ـــ چون این کار بر خلاف فطرت انسان است.

ـــ دوست من ! چنـدشوهری هم برخلاف فطرت زن است ! تو مرد هستی و دوست داری چند زن داشـته باشـی، امّا زن با مرد خیلی تفاوت دارد. این را بفهم ! هر زنی که فطرت سالمی داشته باشد، هرگز چنین خواسته ای ندارد.

وقتی من این سخن را گفتم، او به فکر فرو رفت و دیگر چیزی نگفت.(۲۶)

* * *

اکنون درباره وضـعیّت زنان در بهشت می نویسم: خـدا در روز قیامت زنان مؤمن را به بهشت می برد، آنان جوان می شونـد و خـدا به آنان زیبایی عجیبی می دهـد، به گونه ای که از همه حورالعین ها زیباتر به نظر می آینـد و خدا به آنان اختیار می دهد که با یک مرد مؤمن ازدواج کنند.

زنی که هرگز در دنیا ازدواج نکرده است، خدا در بهشت او را به ازدواج یکی از مردان مؤمن در می آورد.

اگر زنی در دنیا ازدواج کرده باشد، ولی شوهر او در روز قیامت در جهنّم

باشد، خدا آن زن مؤمن را به ازدواج یکی از مردان مؤمن در می آورد.

اگر زنی در دنیا چنـد بار ازدواج کرده باشـد و همه شوهران او در روز قیامت در بهشت باشـند، آن زن حقّ انتخاب دارد و می تواند یکی از آنان را انتخاب کند و به همسری او دربیاید.(۲۷)

* * *

طُور: آیه ۲۹

فَذَکِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِکَاهِنٍ وَلَا مَجْنُون (۲۹)

از بهشت و جهنّم سخن گفتی، سرگذشت مؤمنان و کافران را بیان کردی، اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا انسـان ها را پنـد دهـد و آنان را از خواب غفلت بیـدار کنـد، درست است که کافران محمّـد(صلی الله علیه وآله) را «کاهن» و «دیوانه» خطاب می کنند، امّا به لطف تو، محمّد(صلی الله علیه وآله) نه کاهن است و نه دیوانه !

«کاهن» کیست؟

کاهن همان «غیب گو» است، کسی که حوادث آینده را پیش گویی می کند، کاهن با جنّ ها (شیطان ها) ارتباط می گیرد و اطّلاعاتی درباره آینده به دست می آورد، ولی همیشه این پیش گویی ها، درست از آب در نمی آید.

وقتی محمّـد(صلی الله علیه وآله) برای مردم مکّه قرآن می خواند و از حوادث روز قیامت خبر می داد، آن ها به او می گفتند: «ای محمّـد ! تـو غیب گـو هسـتی»، آنـان این سـخن نـاروا را می گفتنـد، محمّـد(صلی الله علیه وآله)پیـامبر توست، او هرگز با شیاطین ارتباط ندارد.

محمّـد(صلی الله علیه وآله) قرآن می خوانـد، قرآنی که از شیاطین بـدگویی می کنـد و آنـان را اهـل جهنّم می دانـد، چگونه ممکن است که شیاطین با او در ارتباط باشند؟

اگر محمّد(صلی الله علیه وآله) از آینده و از حوادث روز قیامت سخن می گوید، برای این

است که او با «وحی» ارتباط دارد، تو این سخنان را بر قلب او نازل می کنی.

* * *

طُور: آیه ۳۲ – ۳۰

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ (۳۰) قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ (۳۱) أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَـٰذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۳۲)

بزرگـان مکّه دربـاره محمّـد(صـلی الله علیه وآله)چنین گفتنـد: «محمّـد شـاعری است که ما انتظار مرگش را می کشـیم»، آنان تصوّر می کردند که قرآن، شعر است و به همین خاطر گروهی جذب قرآن شده اند، آنان می پنداشـتند که وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله)بمیرد، دین و آیین او هم از یادها خواهد رفت.

اکنون تو از محمّد(صـلی الله علیه وآله)می خواهی تا به آنان چنین بگوید: «در انتظار باشـید که من هم با شـما در انتظارم. شما منتظر مرگ من هستید و من هم منتظر عذابی که به آن گرفتار می شوید».

آری، آنان در انتظار خیال خام خود هسـتند، با این سخنان ناروا نمی توانند حقّ را نابود کنند، به راستی آیا عقلشان به آنان می گوید که چنین بگویند یا از جهل، مردمی سـرکش شده اند؟ انسان عاقل که با حقّ دشـمنی نمی کند، اینان اگر عقل داشتند با محمّد(صلی الله علیه وآله) این گونه دشمنی نمی کردند، آنان اسیر جهل و نادانی شده اند.

* * *

طُور: آیه ۳۴ – ۳۳

أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۳) فَلْيَأْتُوا بِحَدِيث مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۳۴)

آنان می گوینـد: «قرآن ساخته ذهن محمّـد است، او خودش این سـخنان را می گوید و آن را به خدا نسـبت می دهد»، این چه سخن باطلی است که آنان می گویند، این سخنان بهانه است، آنان گرفتار لجاجت شده اند و ایمان نمی آورند.

محمّـد(صـلی الله علیه وآله) بارها به آنان گفته است: «اگر در قرآن شک دارید، سوره ای مانند آن بیاورید». پس چرا این کار را نکردند؟

آنان قرآن را حاصل انـدیشه محمّد(صـلی الله علیه وآله) می دانند، اگر راست می گویند، پس سـخنی همانند آن بیاورند، اگر قرآن، سخن یک انسان است، پس دیگر انسان ها هم باید بتوانند مانند آن را بیاورند.

* * *

ابوسـفیان، رئیس کـافران مکّه، سه بـار به جنـگ پیـامبر آمـد، او هزینه هـای زیـادی برای این جنـگ هـا صـرف کرد، بهـترین سربازانش در این جنگ ها کشته شدند، به راستی اگر او می توانست یک سوره مانند قرآن بیاورد، آیا لازم بود این همه برای جنگ هزینه کند؟

او که رئیس قبیله قریش بود، می توانست همه دانشـمندان عرب را جمع کنـد و از آنان بخواهد یک سوره مانند قرآن بیاورند، اگر کسـی می توانست یـک سوره ماننـد قرآن بیـاورد، دیگر آبرویی از اسـلام باقی نمی مانـد و پیامبر شـکست خورده بود. به راستی چرا ابوسفیان این کار را نکرد؟

اکنون بیش از ۱۴۰۰ سال از ظهور اسلام می گذرد، دشمنان زیادی برای

نابودی اسلام تلاش نموده اند، چرا آنان به جای این همه زحمت، یک سوره کوچک مانند قرآن نمی آورند؟

جوابش معلوم است، هیچ انسانی نمی تواند این کار را بکند، قرآن، معجزه خداست، چه کسی می تواند مانند آن را بیاورد؟هر کس که در قرآن تفکّر کند، می فهمد قرآن، نوشته بشر نیست، پس به قرآن ایمان می آورد.

* * *

طُور: آیه ۳۶ – ۳۵

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ (۳۵) أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَل لَا يُوقِنُونَ (۳۶)

مردم مکّه بُت هایی را می پرستیدند که آن ها را از سنگ تراشیده بودند و در مقابل آن ها به سجده می افتادند، آنان چقدر نادان بودند ! چرا قدری فکر نمی کردند؟ به راستی چه کسی انسان ها را آفریده است؟ آیا آنان خیال می کنند که انسان، آفریننده ای ندارد؟ آیا می پندارند که انسان، خودش را خلق کرده است؟ اگر چنین است پس چرا مرگ سراغ انسان می آید؟ چرا انسان نمی تواند مرگ را از خود دور کند؟

آیا این آسمان ها و زمین را انسان خلق کرده است؟

هرگز چنین نیست، آنان تو را نشناختند و این گونه به راه کفر رفتند.

* * *

طُور: آیه ۳۸ – ۳۷

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ

الْمُسَيْطِرُونَ (٣٧) أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَان مُبِين (٣٨)

مردم مکّه می گفتند: «چرا محمّد پیامبر شده است؟ چرا یکی از ثروتمندان ما پیامبر نشد؟»، آنان به محمّد(صلی الله علیه وآله)حسادت میورزیدند و این سخنان را می گفتند.

به راستی آیا گنج های رحمت تو در دست آن ها بود که هر کس را می خواستند پیامبر کنند؟ مگر آنان چقدر قدرت و توانایی داشتند؟

آنان می گفتند: «خدا به ما فرمان داده است که بُت ها را بپرستیم»، این چه سخن باطلی است !

چرا آنان این گونه دروغ می گفتند؟

تو هرگز انسان ها را به بُت پرستی فرا نخوانده ای، پس چرا آنان چنین دروغ هایی را می بافتند؟

آیا آنان ادّعا داشتند که وحی بر آنان نازل می شود؟

یا نردبانی داشتند که به آسمان ها بروند و سخنان فرشتگان را بشنوند؟ کسی که چنین ادّعایی دارد باید دلیل روشنی بیاورد.

آنان هرگز دلیلی بر این سخن خود نداشتند و هرگز سخن فرشتگان را نشنیده بودند.

* * *

طُور: آیه ۳۹

أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ (۳۹)

مردم مکّه گرفتار خرافات شده بودند، گروهی از آنان، فرشتگان را دختران خدا می دانستند و آنان را می پرستیدند.

آنان همواره دوست داشتند که فرزندشان پسر باشد و دختر را برابر با خواری و ذلّت می دانستند، بُت پرستان دختر داشتن را برای خود ننگ می دانستند، ولی باور داشتند که تو دختر داری !

تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) خواستی تا با آنان چنین سخن بگوید: «ای مردم ! آیا سهم خدا، دختر است و سهم شما پسر؟ شما دختر داشتن را ننگ و عیب می دانید، اگر واقعاً داشتن دختر عیب و ننگ است، چرا فرشتگان را دختران خدا می دانید؟».

تو دختران را نه تنها مایه عیب و ننگ قرار ندادی، بلکه آنان را مایه برکت و رحمت قرار داده ای، امّا در اینجا با توجّه به عقیده بُت پرستان با آنان سخن می گویی.

این چه عقیده باطل و چه سخن کفرآمیزی است !

تو خدای یگانه ای، هیچ فرزندی نداری، نه پسر نه دختر، انسان که فرزند دارد، روزی از بین می رود و فرزندش جای او را می گیرد. این قانون است. هر چیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست. تو هرگز فرزند نداری، پس هرگز پایانی نداری. تو همیشه بوده و خواهی بود.(۲۸)

* * *

طُور: آیه ۴۰

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَم مُثْقَلُونَ (۴۰)

تو به محمّد(صلی الله علیه وآله) فرمان دادی که آنان را هدایت کند و هرگز از آنان از مالِ دنیا چیزی به عنوان مزد نخواهد، پس چرا آنان سخن محمّد(صلی الله علیه وآله)را نپذیرفتند؟ محمّد(صلی الله علیه وآله) که از آنان پول و مال دنیا را به عنوان پاداش طلب نکرد، اگر محمّد(صلی الله علیه وآله)از آنان چنین پاداشی می خواست، آنان می توانستند بگویند: «ما نمی توانیم به محمّد(صلی الله علیه وآله) پول بدهیم»، اکنون که محمّد(صلی الله علیه وآله) از آنان پول و ثروتی درخواست نکرده است، پس چرا بهانه می آورند؟ چرا حقّ را نمی پذیرند؟

* * *

طُور: آیه ۴۲ – ۴۱

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۱) أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ (۴۲)

بزرگان مکّه درباره محمّد(صلی الله علیه وآله)چنین گفتند: «محمّد شاعری است که ما انتظار مرگش را می کشیم»، آنان خیال می کردند که به زودی محمّد(صلی الله علیه وآله)از دنیا می رود و هیچ اثری از او باقی نمی ماند. (۲۹)

به راستی مگر آنان علم غیب دارند که چنین حکم می کنند؟ (۳۰)

مگر از آینده خبر داشتند؟ از کجا می دانستند که آنان بیشتر از محمّد(صلی الله علیه وآله) عمر می کنند؟

آیا آنان می خواستند نقشه ای شیطانی بکشند و محمّد(صلی الله علیه وآله) را به قتل برسانند؟ آن ها نمی دانند که خودشان به این نقشه ها و توطئه ها گرفتار می شوند، تو پیامبر خود را یاری می کنی و او به مدینه هجرت خواهد کرد، در سال دوم هجری جنگ، روی خواهد داد و هفتاد تن از بزرگان مکّه به دست یاران پیامبر کشته خواهند شد.

* * *

طُور: آیه ۴۴ – ۴۳

أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۳) وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ (۴۴)

وقتی عذاب تو فرا رسد، هیچ چیز نمی تواند آنان را نجات دهد، آیا بُت ها به آنان وعده داده اند که آنان را یاری کنند؟ هیچ خدایی غیر از تو نیست، این بت ها، نه نفعی می رسانند و نه ضرری !

بت ها هرگز شریک تو نیستند، تو بالاتر از آن هستی که شریک داشته باشی.

کافران آن چنان گرفتار لجاجت شده اند که اگر با چشم ببینند عذابی آسمانی نازل می شود، باز می گویند: «توده ابری باران زا به سوی ما می آید».

* * *

چقدر آنان شبیه قوم «عاد» هستند، تو هود(علیه السلام) را برای هدایت آنان فرستادی، امّا آنان به او ایمان نیاوردند و بر کفر و بُت پرستی خود اصرار نمودند و سرانجام خدا طوفانی سهمگین را برای هلاکت آنان فرستاد.

آنان وقتی نگاه به افق کردند، سیاهی طوفان را دیدند و خیال کردند که ابری باران زا به سوی سرزمین آنان می آید و بسیار خوشحال شدند و فکر کردند که بارانی پربرکت در راه است.

اینجا بود که هود(علیه السلام) به آنان رو کرد و گفت: «بارانی در کار نیست، آنچه شما می بینید عذاب است».(۳۱)

بزرگان مکّه هم این چنین بودند، اگر خدا عذابی آسمانی را برای آنان

می فرستاد، آنـان می گفتنـد که باران پربرکتی در راه است، آنان آن عـذاب سیاه را که در آسـمان آشـکار می شود، ابرهای باران زا تصوّر می کردند و این گونه خود را فریب می دادند.

* * *

طُور: آیه ۴۹ – ۴۵

فَذَرْهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ (۴۵) يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ (۴۶) وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۴۷) وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ (۴۸) وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ (۴۹)

اکنون از محمّـد(صـلی الله علیه وآله) می خواهی از آنان رو برگردانـد و آنان را به حال خود رها کند تا روزی که مرگ آنان فرا رسـد، مهم این بود که حقّ برای آنان آشـکار شود و پیام حقّ به گوش آنان برسـد، وقتی آنان تصـمیم گرفته انـد که ایمان نیاورند، باید دیگر آن ها را به حال خود رها کرد.

وقتی مرگ به سراغ آنان آمد، دیگر مکر و حیله ها برایشان سودی نخواهد داشت و هیچ کس هم به آنان یاری نخواهد کرد. در آن لحظه، فرشـتگان پرده ها را از جلوی چشـمان آنان کنار می زنند و آنان عذاب را می بینند. آری، جان دادن کافر بسیار سخت و وحشتناک است، فرشتگان تازیانه های آتش را بر آنان می زنند و فریاد ناله آنان بلند می شود.

این کافران قبل از مرگ، گرفتار عذاب می شوند ولی خودشان از این حقیقت

بی خبرند، تو آنان را به خشکسالی و قحطی مبتلا می سازی، شاید از خواب غفلت بیدار شوند.

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا در راهی که در پیش گرفته است، صبر و استقامت کند و از دسیسه ها و توطئه های کافران نهراسد زیرا تو او را در حفاظت کامل خویش قرار داده ای و او را در برابر دشمنان حفظ می کنی، تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا هنگامی که برای نماز شب برمی خیزد، تو را تسبیح گوید و حمد و ثنای تو را به جای آورد، همچنین پاسی از شب و هنگام غروبِ ستارگان تو را حمد و تسبیح گوید.

* * *

قرآن در اینجا از پیامبر دو چیز می خواهد:

۱ – وقتی برای نماز شب از خواب برمی خیزد «سبحان الله» و «الحمد لله» بگوید، خدا را از همه عیب ها و نقص ها پاک بداند و همه خوبی ها را از او بداند، خدا از پیامبر خود می خواهد تا پاسی از شب را «تسبیح» بگوید، یعنی نماز شب بخواند.

۳ – بعد از غروب ستارگان، «تسبیح» بگوید، این همان وقتی است که سپیده طلوع می کند و ستارگان کم کم ناپدید می شوند. منظور از تسبیح در آن وقت، خواندن «نماز نافله صبح» است. قبل از این که انسان نماز صبح را بخواند، مستحب است که دو رکعت نماز مستحبی بخواند که به آن، «نافله صبح» می گویند.

این نماز ثواب بسیار زیادی دارد و همواره به خواندن آن سفارش شده است. در حدیثی از پیامبر نقل شده که فرمود: خواندن نافله صبح از همه دنیا و آنچه در دنیا وجود دارد، بهتر است».(۳۲)

* * *

نماز شب آثار زیادی دارد، در اینجا اشاره ای کوتاه به آثار آن می کنم:

نماز شب انسان را از گناه باز می دارد و توفیق ترک گناه می دهد، باعث بخشش گناهان می شود، مشکلات و گرفتاری ها را رفع می کند، سبب رضایت خدا می شود، قلب را نورانی می کند، دعا را مستجاب می کند، رزق و روزی را زیاد می کند، عمر را طولانی می کند و بلاها را دور می گرداند، سبب می شود تا در روز قیامت بتوان به سلامت از پل صراط عبور کرد.(۳۳)

...

سوره نَجم

اشاره

ص:۹۵

...

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و سوره شماره **۵۳** قرآن می باشد.

۲ - در زبان عربی برای ستاره ثریا یا خوشه پروین از واژه «نجم» استفاده می کردند، قرآن در آیه اول این سوره به این ستاره، سوگند یاد می کند، برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

۳- موضوعات مهم این سوره چنین است: سفر آسمانی پیامبر (معراج)، پرهیز از بُت پرستی، بخشش گناهان، انسان نتیجه تلاش خود را می بیند، نشانه های قدرت خدا، هلاکت مردمی که راه کفر را برگزیدند.

ص:۹۶

نَجم: آیه ۴ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَی (۱) مَا ضَلَّ صَاحِبُکُمْ وَمَا غَوَی (۲) وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَی (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی (۴)

محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برگزیدی، او را شایسته این مقام دیدی و قرآن را بر او نازل کردی و از او خواستی تا با مردم مکّه سخن گوید و آنان را از بُت پرستی برهاند، وقتی بزرگان مکّه سخن او را شنیدند به مردم گفتند: «مواظب باشید که محمّد(صلی الله علیه وآله) شما را نفریبد، او گمراه است و می خواهد شما را از دین نیاکانتان جدا کند».

اکنون می خواهی به آنان بگویی که محمّد(صلی الله علیه وآله) هرگز گمراه نیست، سخن تو جز حقّ و راستی نیست، امّا برای این که انسان ها از خواب غفلت بیدار شوند، چنین می گویی: «سوگند به نَجم هنگامی که غروب می کند که هرگز پیامبر شما در گمراهی و اشتباه نیست، او هیچ گاه از روی هوس سخن نمی گوید، این

قرآن چیزی جز وحی نیست».

آری، محمّد(صلی الله علیه وآله) چیزی از خودش نمی گوید. قرآن، ساخته ذهن او نیست، بلکه تو او را به مقام پیامبری برگزیدی و قرآن را به او وحی کردی.

* * *

من می خواهم بدانم راز «نَجم» در اینجا چیست که به آن سوگند یاد می شود. وقتی تحقیق می کنم به این نتیجه می رسم که مردم آن روزگار به «ثُریّا»، «نَجم» می گفتند.(۳۴)

«ثریّا» نام دیگر «خوشه پروین» است، مجموعه هفت ستاره که شب ها در آسمان دیده می شوند و به شکل خوشه انگور می باشند. درست است که واژه «نجم»، به معنای یک ستاره است و وقتی به خوشه پروین نگاه می کنیم، هفت ستاره می بینیم، امّا مردم آن روزگار، این هفت ستاره را به عنوان یک «ستاره» به حساب می آوردند و به آن ها، «نجم» می گفتند، ثریا از نظر درخشندگی، سومین ستاره آسمان است.

اگر با تلسکوپ به این مجموعه نگاه کنیم می فهمیم که در این مجموعه، بیش از ۲۰۰ ستاره وجود دارد.

نور می تواند در یک ثانیه، هفت بار زمین را (از روی خط استوا) دور بزند، نور اگر بخواهد از اوّلین ستاره به آخرین ستاره آن برسد، سیزده سال طول می کشد !

فاصله ثریّا با زمین، ۴۱۰ سال نوری است. یعنی وقتی من امشب به ثریا نگاه کنم، نوری را می بینم که ۴۱۰ سال پیش، از آن ستاره ها جدا شده است و اکنون به زمین رسیده است. این ستارگان ۴ تا ۷ برابر خورشید می باشند.

بعضی از مردم آن روزگار، ثریا را می پرستیدند و آن را خدای باران

می دانستند، در سرزمین حجاز آب کم بود و رشد گیاهان و علوفه ها به باران ها بستگی داشت.(۳۵)

قرآن در اینجا به روزی که «ثریا» نابود می شود، سوگند یاد می کند، قرآن به مردم آن روزگار، خبر می دهد که ثریا روزی نابود خواهد شد، آیا چیزی که روزی نابود می شود، شایسته پرستش است؟

هدف قرآن این است: آنان با شنیدن این سخن به فکر فرو بروند و از خواب غفلت بیدار شوند و دست از آن خرافات بردارند و فقط کسی را بپرستند که هرگز نابود نمی شود.

* * *

نَجم: آیه ۱۱ – ۵

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى (۵) ذُو مِرَّه فَاسْتَوَى (۶) وَهُوَ بِالْأُفُقِ الاعْلَى (۷) ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى (۸) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (۹) فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى (۱۰) مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى (۱۱)

خدا جبرئیل را مأمور کرد تا قرآن را بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل کند، جبرئیل یکی از بزرگ ترین فرشتگان است. خدا به جبرئیل فرمان داد تا بیشتر وقت ها به شکل یک انسان بر محمّد(صلی الله علیه وآله)جلوه کند و با او سخن بگوید، امّا او چنین صلاح دانست که دو بار جبرئیل، به صورت اصلی بر محمّد(صلی الله علیه وآله)جلوه نماید، در اینجا، خدا می خواهد از دو ماجرا سخن بگوید:

* ماجرای اوّل: شب مبعث

آن شب، محمّد(صلی الله علیه وآله) در غار «حرا» بود، جبرئیل بر او به صورت اصلی جلوه کرد و به او خبر داد که او به مقام پیامبری رسیده است. در آیات ۵ تا ۱۱ این

سوره به شرح این ماجرا پرداخته می شود.

* ماجرای دوم: شب معراج

شبی که پیامبر از مکّه به بیت المقدس رفت و سپس تو او را به آسمان ها بردی. در آن شب نیز جبرئیل بر او به صورت اصلی جلوه کرد. در آیات ۱۲ تا ۱۸ این سوره این ماجرا آمده است.

* * *

دیگر وقت آن است که آیات ۵ تا ۱۱ را شرح دهم و با ماجرای شب مبعث آشنا شوم. این چند آیه را می خوانم:

* * *

تو خدای یگانه ای، محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برگزیدی و جبرئیل را فرستادی تا قرآن را برای او بخواند و پیام تو را به او بگوید، جبرئیل فرشته ای است که قدرت عظیم و توانایی عجیبی دارد، جبرئیل با صورت اصلی خود بر محمّد(صلی الله علیه وآله)جلوه کرد.

در آن لحظه، جبرئیل در افق بالاتر بود، زیرا جبرئیل از همه فرشتگان مقامش بالاتر است. جبرئیل تمام شرق و غرب دنیا را فرا گرفته بود و آن چنان با عظمت بود که پیامبر به هیجان آمد.

بعد از آن جبرئیل به محمّد(صلی الله علیه وآله)نزدیک و نزدیک تر شد تا آنجا که فاصله او با محمّد(صلی الله علیه وآله) به اندازه دو کمان یا کمتر شد، اینجا بود که تو قرآن را بر محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل کردی.

در آن هنگام محمّد(صلی الله علیه وآله) با چشم خود، نشانه های قدرت تو را دید، هر چه را او به چشم دیده بود، قلبش آن را تأیید کرد، او یقین داشت که نشانه های عظمت تو را دیده است.(۳۶)

* * *

معنای این جمله چیست: «فاصله جبرئیل با محمّد(صلی الله علیه وآله) به اندازه دو کمان یا کمتر از آن بود».

ما امروزه برای اندازه گیری فاصله از متر استفاده می کنیم، در آن روزگار از واحد «ذراع» استفاده می کردند، هر ذراع تقریباً ۷۵ سانتیمتر است. (ذراع به معنای بازو می باشد، گویا عرب ها، اندازه بازوی افراد تنومند را ۷۵ سانتیمتر در نظر می گرفتند و آن را به عنوان یک واحد انتخاب کردند. آنان فاصله بین آرنج تا انگشتان دست را ذراع می گفتند).

از طرف دیگر، اندازه کمانی که با آن تیر پرتاب می کردند، به اندازه یک ذراع بود.

در این آیه از «دو کمان» سخن به میان آمده است. اندازه «دو کمان» مساوی با «یک متر و نیم» است.

با توجّه به آنچه گفتم، معنای آیه چنین می شود: «در آن شب، جبرئیل به محمّد(صلی الله علیه وآله) به اندازه یک متر و نیم یا کمتر نزدیک شد».(۳۷)

معلوم است که قرآن می خواهد نزدیک شدن جبرئیل به پیامبر را بیان کند. عبارت های «دو کمان» یا «دو ذراع» یا «یک متر و نیم» وسیله ای است برای اشاره به این نزدیکی.

به راستی آن شب در بالای «کوه نور» که محمّد(صلی الله علیه وآله) داخل «غار حرا» بود، چه اتّفاقی افتاد؟

نازل شدن قرآن، بزرگ ترین حادثه جهانِ هستی است، چه کسی می تواند عظمت آن را درک کند؟ چه کسی می تواند ماجرای دیدار پیامبر با جبرئیل را شرح دهد؟

ص:۱۰۱

فرشتگان از دنیای دیگری هستند، دنیایی که درک آن برای ما ممکن نیست، خدا در آن شب از چشم پیامبر، پرده برداشت و او حقیقتی را درک کرد که در اینجا به آن اشاره شده است.

* * *

نَجم: آیه ۱۸ – ۱۲

أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى (۱۲) وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى (۱۳) عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى (۱۴) عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى (۱۵) إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى (۱۶) مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى (۱۷) لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى (۱۸)

خدا جبرئیل را مأمور کرد تا قرآن را بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل کند، جبرئیل بیشتر وقت ها به شکل یک انسان بر محمّد(صلی الله علیه وآله) جلوه می کرد، امّا دو بار به صورت اصلی بر محمّد(صلی الله علیه وآله) جلوه نمود، بار اوّل در شب بعثت، بار دوم در شب معراج.

شب معراج چه شبی بود؟

در ابتدا قدری درباره شب معراج می نویسم و بعد از آن آیات ۱۲ تا ۱۸ را شرح می دهم: در آن شب، خدا محمّد(صلی الله علیه وآله) را به سفر آسمانی برد و او را مهمان اهل آسمان ها نمود، خدا محمّد(صلی الله علیه وآله)را از مسجدالحرام، از کنار کعبه به بیت المقدس در فلسطین برد. محمّد(صلی الله علیه وآله)در بیت المقدس نماز خواند و سپس به سوی آسمان ها سفر کرد، جبرئیل در این سفر همراه او بود، پیامبر آن شب به بهشت رفت و آنچه را تو برای مؤمنان آماده کرده ای، با چشم دید.

بعد از آن پیامبر از آنجا عبور کرد و به بهشتی رسید که جایگاه مخصوص بندگان بااخلاص است.

آری، بهشت دارای درجات زیادی است، آخرین درجه بهشت، جایی است

ص:۱۰۲

که جایگاه مؤمنان بااخلاص است. در کنار آن بهشت والا، «سِدْرَهُ الْمُنْتَهی» وجود دارد، پیامبر و جبرئیل به «سِدْرَهُ الْمُنْتَهی» رسیدند. در آنجا بود که برای بار دوم، جبرئیل برای پیامبر به صورت اصلی خود، جلوه کرد، پیامبر در آنجا یک بار دیگر، عظمت جبرئیل را با چشم دید.

«سِدْرَهُ الْمُنْتَهی» چیست؟

«سدره» در زبان عربی به معنای «درخت سدر» می باشد. «منتهی» هم به معنای «پایان» می باشد.

آنجا ایستگاه آخر بود. فرشتگان تا آنجا بیشتر نمی توانند جلو بیایند. به آنجا که برسی، هر کس که باشی باید متوقّف شوی . آنجا آخرِ خط است.(۳۸)

معلوم است که این درخت، از جنس درختانی که من در این دنیا می بینم، نیست. چیزی است که درک آن برای من ممکن نیست.

در بیابان ها آفتاب سوزان همه چیز را می سوزاند، گاهی در بیابان ها، درخت سدری می روید که مردم برای فرار از آفتاب به سایه آن پناه می برند، درخت سدر سایه خوبی دارد. بعضی از درختان سدر، چهل متر ارتفاع دارند و تا دو هزار سال عمر می کنند و سایه بسیار لطیفی دارند.

درخت سدر: یعنی سایبانی که مردم زیر آن پناه می گیرند.

سِدْرَهُ الْمُنْتَهی: یعنی سایبانی بزرگ که نشانه رحمت و مهربانی خداست، همه موجودات (فرشتگان، انسان ها و...) زیر سایه آن هستند. سایبانی که همه جهان را فرا گرفته است، آنجا ایستگاه آخر است، کسی از آنجا بالاتر نرفته است مگر محمّد(صلی الله علیه وآله) !

جبرئیل در آنجا ایستاد، پیامبر فرمود: «چرا همراه من نمی آیی؟». جبرئیل در پاسخ عرضه می دارد: «اگر به اندازه سر سوزنی جلوتر بیایم، پرو بال من

می سوزد».(۳۹)

این گونه بود که جبرئیل کنار «سدره المنتهی» منتظر ماند و پیامبر بالا و بالاتر رفت. او به هفتاد هزار حجاب (پرده هایی از نور) رسید و از آن ها عبور کرد:

حجاب عزّت، حجاب قدرت، حجاب کبریاء، حجاب نور...

آخرین حجاب، حجاب جلال بود.(۴۰)

بعد از آن او به جایی رفت که هیچ فرشته ای نرفته بود. دیگر وقت آن بود که خدا با پیامبر سخن بگوید:

ـــــ ای محمّد، چه کسی از بندگان مرا بیشتر دوست داری؟

ـــــ خدایا ! تو خود بر قلب من آگاهی داری.

ـــــ آری، من می دانم، ولی اکنون می خواهم از زبان خودت بشنوم !

ـــــ پسر عمویم علی را بیش از همه دوست دارم.(۴۱)

ـــــ ای محمّد ! دوستان علی را هم دوست بدار، بدان که در روز قیامت تو از آنان شفاعت خواهی کرد.(۴۲)

وقتی پیامبر این سخن را شنید به سجده رفت، هیچ کس نمی داند سجده او چقدر طول کشید.

بار دیگر خدا با او سخن گفت:

ـــــ ای محمّد ! من کرامت خویش را برای جانشینان تو قرار دادم.

ـــــ جانشینان من، چه کسانی هستند؟

ـــــ اسم آنان بر عرش من نوشته شده است.

پیامبر به عرش نگاه کرد و نام دوازده امام را یافت، اوّل آن ها علی(علیه السلام) و آخر آن ها مهدی(علیه السلام).

سپس خدا به پیامبر چنین گفت: «اینان حجّت های من بر مردم هستند».(۴۳)

ص:۱۰۴

آن شب خدا سخنانی به پیامبر گفت که هیچ کس از آن خبر ندارد، آخرین سخن خدا این بود: «ای محمّد ! خوشا به حال تو و پیروان تو !».(۴۴)

لحظه بازگشت فرا رسید، پیامبر هفتاد هزار حجاب را پشت سر گذاشت و به سِدْرَهُ الْمُنْتَهی رسید. جبرئیل در آنجا منتظر پیامبر بود، بعد از آن جبرئیل و پیامبر با هم به سوی آسمان ها حرکت کردند، فرشتگان به صف ایستاده بودند و به پیامبر تبریک می گفتند.(۴۵)

پیامبر آسمان ها را یکی بعد از دیگری پشت سر گذاشت و به سوی زمین آمد و به شهر مکّه بازگشت.

* * *

آنچه در اینجا نوشتم، خلاصه ای از سفر معراج پیامبر بود، اکنون دیگر وقت آن است که آیات ۱۲ تا ۱۸ را شرح دهم:

* * *

تو خدای یگانه ای، محمّد(صلی الله علیه وآله) را در شب معراج به آسمان ها بردی تا شگفتی ها و قدرت تو را به چشم ببیند، محمّد(صلی الله علیه وآله) از سفر آسمانی خود برای مردم مکّه سخن گفت، امّا گروهی از آنان او را دروغگو خواندند، اکنون تو به آنان چنین می گویی: «آیا شما با محمّد درباره آنچه در شب معراج دیده است، ستیز می کنید؟».

محمّد یک بار دیگر جبرئیل را به صورت اصلی خودش کنار سِدْرَهُ الْمُنْتَهی دید.

کنار سِدْرَهُ الْمُنْتَهی، بهشتی است که جایگاه مؤمنان بااخلاص است. محمّد(صلی الله علیه وآله) نگاه کرد، او دید که نوری خیره کننده سِدْرَهُ الْمُنْتَهی را پوشانده است.

ص:۱۰۵

چشم محمّد(صلی الله علیه وآله) آنچه را باید می دید، بی هیچ کم و کاستی مشاهده کرد، او در آن شب، پاره ای از نشانه های بزرگ تو را دید، محمّد(صلی الله علیه وآله)شگفتی هایی که تو آن ها را خلق کرده بودی، دید.

* * *

اسم او «ابوقُرّه» بود، او شنیده بود که پیامبر، خدا را با چشم دیده است، او تصمیم گرفت نزد امام رضا(علیه السلام) برود و در این باره از او سؤال کند. وقتی او با امام رضا(علیه السلام) روبرو شد چنین گفت:

ـــ آیا پیامبر، خدا را با چشم دیده است؟

ـــ هرگز. هیچ کس نمی تواند خدا را با چشم ببیند.

ـــ در آیه ۱۳ سوره نجم چنین خوانده ام: «محمّد او را یک بار دیگر دید».

ـــ اگر می خواهی معنای این آیه را بدانی، باید آیه ۱۸ را بخوانی، قرآن می گوید: «محمّد(صلی الله علیه وآله) آیات و نشانه های خدا را دید»، نشانه های خدا، غیر از خدا می باشند. محمّد(صلی الله علیه وآله) در آن شب، شگفتی های زیادی را دید، همه آن شگفتی ها، مخلوقاتی بودند که خدا آنان را آفریده بود، محمّد(صلی الله علیه وآله)هرگز خدا را با چشم ندید.

ابوقُرّه به فکر فرو رفت، کسانی که می گویند پیامبر، خدا را با چشم سر دیده است، دروغ می گویند. سخن آنان مخالف قرآن است. آن روز امام رضا(علیه السلام)برای او آیه ۱۰۳ سوره انعام را خواند، آنجا که قرآن می گوید: «چشم ها نمی توانند خدا را ببینند».(۴۶)

آری، پیامبر در آن شب خدا را با چشم سر ندید، خدا را هرگز نمی توان با چشم دید، اگر خدا را می شد با چشم دید، دیگر او خدا نبود، بلکه یک آفریده بود، هرچه با چشم دیده شود، مخلوق است و یک روز از بین می رود و خدا

هرگز از بین نمی رود.

* * *

مناسب است در اینجا سخنی از اهل سنّت نقل کنم، آنان در کتاب های خود نوشته اند: «محمّد خدا را به شکل جوانی زیبا دید، در صورت خدا هیچ مویی نبود، بر سرِ خدا، تاج زیبایی بود و موهای سر او از دو طرفِ گوشش، آویزان بود. خدا کفشی از جنس طلا به پا کرده بود».(۴۷)

این نتیجه جدا شدن از مکتب اهل بیت(علیهم السلام) است !!

پیامبر فرمود: «من در میان شما دو چیز به یادگار می گذارم: قرآن و اهل بیت. اگر پیرو این دو باشید، هرگز گمراه نمی شوید».

خدای یگانه، هیچ صفتی از صفات مخلوقات خود را ندارد، برای همین هرگز نمی توان او را دید. در دنیا و آخرت هیچ کس نمی تواند خدا را با چشم سر ببیند.(۴۸)

ص:۱۰۷

...

نَجم: آیه ۲۳ – ۱۹

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى (۱۹) وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى (۲۰) أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنْثَى (۲۱) تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى (۲۲) إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَان إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى (۲۳)

بُت پرستان، بُت های زیادی داشتند، امّا آنان به «لات»، «مَنات» و «عُزّی» احترام ویژه ای می گذاشتند. آن ها این بُت های سه گانه را دختران تو می دانستند.

درباره این بُت ها بیشتر مطالعه می کنم و به نکات جالبی می رسم:

۱ – عُزّی: این بت، عزیزترین بُت آن سرزمین بود، بین راه مکّه و عراق معبدی بزرگ برای این بُت ساخته بودند. در آنجا قربانگاه بزرگی وجود داشت که شتران زیادی در آن قربانی می شدند. این بت، سنگی صاف و سیاه

بود. آن مردم به داشتن عُزّی، افتخار می کردند، زیرا او در سرزمین آن ها منزل کرده بود.(۴۹)

۲ – لات: این بُت نزدیک شهر «طائف» قرار داشت، سنگی چهارگوش و بزرگ که مردم برایش قربانی می کردند و به او تقرّب می جستند. این بت، بازارش خیلی گرم بود و عدّه زیادی با لباس احرام به زیارتش می رفتند، هیچ کس نمی توانست با لباس معمولی به زیارت او برود.

۳ – مَنات: این بُت در کنار دریای سرخ بین مکّه و یثرب بود، مردم می گفتند: «منات، بزرگ ترین دختر خداست». آنان گروه گروه برای زیارت این بُت می رفتند و برای او قربانی های زیادی می کردند.(۵۰)

مردم بارها این دعا را می خواندند: «قسم به لات، عُزّی و مَنات که آن ها سه دخترِ زیبای خدا هستند و ما به شفاعت آن ها امید داریم».(۵۱)

به راستی که چقدر آنان نادان بودند ! تو خدایی هستی که بر همه جهان تسلّط داری و به هیچ چیز نیاز نداری، کسی شریک می گیرد که به کمک نیاز دارد.

* * *

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا با آن مردم چنین بگوید:

ای مردم ! برای من از بُت «لات» و بُت «عُزّی» خبر دهید؟ شما آن ها را دختران خدا می دانید.

سومین بُت شما، بُت «مَنات» است، از آن بُت خبر دهید !

این سه بت، هر کدام قطعه ای سنگ بیشتر نیستند، چگونه می شود آن ها، دختران خدا باشند؟ شما دختر را مایه ننگ می دانید و خودتان، فرزند پسر می خواهید ولی برای خدا، دختر قرار می دهید؟

شما پسر را مایه عزّت می دانید و دوست دارید فرزندان شما پسر باشند، امّا

برای خدا، فرزند دختر قرار می دهید ! این چه تقسیم ظالمانه و جاهلانه ای است !

این سنگ ها، نام هایی هستند که شما و پدرانتان بر آن ها گذاشته اید.

نام هایی بی محتوا !

شما آن ها را شفیع خود می دانید، امّا آن ها هرگز نمی توانند شفیع شما باشند، شما آن ها را به خیال خود، شریک خدا می دانید، خدا هرگز دلیل و حجّتی برای پرستش بُت ها نفرستاده است، شما فقط از گمان های بی اساس و هوای نفس خود پیروی می کنید، خدا حقّ را برای شما آشکار کرد، او قرآن را برای شما فرستاد امّا شما آن را نپذیرفتید و راه گمراهی را پیمودید.

* * *

مردم مکّه دوست داشتند که فرزندشان پسر باشد و دختر را برابر با خواری و ذلّت می دانستند، آنان دختر داشتن را برای خود ننگ می دانستند، ولی باور داشتند که خدا دختر دارد.

آیا دختر، مایه ننگ است؟

هرگز. اسلام دختر را مایه برکت و رحمت می داند.

در اینجا قرآن با توجّه به عقیده بُت پرستان با آنان چنین سخن می گوید: «ای مردم ! شما دختر داشتن را ننگ و عیب می دانید، اگر واقعاً داشتن دختر عیب و ننگ است، چرا فرشتگان را دختران خدا می دانید؟».

آری، خدا یگانه است، هیچ فرزندی ندارد، نه پسر نه دختر، انسان که فرزند دارد، روزی از بین می رود و فرزندش جای او را می گیرد. این قانون است. هر چیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فنا است. خدا هرگز فرزند ندارد، او هرگز پایانی ندارد. او همیشه بوده و خواهد بود.(۵۲)

* * *

نَجم: آیه ۲۶ – ۲۴

أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى (۲۴) فَلِلَّهِ الْآخِرَهُ وَالْأُولَى (۲۵) وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى (۲۶)

بُت پرستان بُت ها را می پرستیدند، زیرا بر این باور بودند که بُت ها شریک تو می باشند، آنان آرزو داشتند که بُت ها شفاعتشان کنند، آیا آنان به آرزوی خود خواهند رسید؟

هرگز.

فرمانروایی دنیا و آخرت از آنِ توست، این تو هستی که اجازه می دهی چه کسی شفاعت کند، فرشتگان هم در روز قیامت فقط با اجازه تو می توانند شفاعت کنند، تو به هر کسی که اراده کنی و از او راضی باشی، اجازه شفاعت می دهی، بُت ها هرگز حقّ شفاعت نخواهند داشت.

روز قیامت که فرا رسد، فرمان می دهی که همه بُت ها در آتش جهنّم انداخته شوند، آن روز است که امید بُت پرستان ناامید می شود.

* * *

نَجم: آیه ۲۸ – ۲۷

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَهَ تَسْمِيَهَ الْأُنْثَى (۲۷) وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (۲۸)

یکی دیگر از باورهای غلط بُت پرستان این بود که فرشتگان را هم دختران خدا می دانستند. آنان به قیامت ایمان نداشتند و راه کفر را برگزیدند و چنین

سخنان باطلی را گفتند.

آنان هیچ دلیلی برای این سخن خود نداشتند و فقط از گمان باطل پیروی می کردند و از حقیقت آگاهی نداشتند و بر اساس حدس و گمان خویش، چنین سخن می گفتند. گمان، هرگز انسان را در شناخت حقیقت، یاری نمی کند.

فرشتگان بندگان تو هستند و از فرمان تو اطاعت می کنند، آنان هرگز دختران تو نیستند.

* * *

نَجم: آیه ۳۱ – ۲۹

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّی عَنْ ذِکْرِنَا وَلَمْ یُرِدْ إِلَّا الْحَیَاهَ الدُّنْیَا (۲۹) ذَلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَی (۳۰) وَلِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ لِیَجْزِیَ الَّذِینَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَیَجْزِیَ الَّذِینَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَی (۳۱)

اکنون تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا آنان را به حال خود رها کند، آنان حقّ را شناختند و از آن روی گردان شدند، مهم این بود که پیام تو به آنان برسد و محمّد(صلی الله علیه وآله) قرآن را برای آنان بخواند، آنان فقط خواستار زندگی دنیا بودند.

بهره آنان از علم و دانش همین است که از گمان های بی اساس پیروی کنند و شیفته دنیا شوند. آنان اسیر لجاجت ها و تعصّب های خود شده بودند، محمّد(صلی الله علیه وآله) دیگر باید آنان را به حال خود رها کند، زیرا او با آنان، اتمام حجّت کرده است و به وظیفه اش عمل کرده است.

ص:۱۱۲

این قانون تو است: تو به کافران مهلت می دهی و در عـذابشان شـتاب نمی کنی، امّا از همه کارهای آنان باخبری، تو می دانی چه کسی از راه تو گمراه شده است و چه کسی به راه راست هدایت شده است، تو همه آن ها را به طور کامل می شناسی.

فرمـانروایی آنچه در آسـمان هـا و زمین است از آن تـوست، نظـام خلقت بر این پـایه اسـتوار است که در روز قیـامت، کـافران گناهکار را به کیفر برسانی و به نیکوکاران پاداش نیک عطا کنی.

آنـان که روز قیامت و معاد را انکار می کننـد، می گوینـد انسان پس از مرگ، نیست و نابود می شود و همه چیز برای او تمام می شود، چگونه ممکن است سـرانجامِ انسان های خوب با سـرانجامِ انسان های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تو بی معنا می شود.(۵۳)

* * *

نَجم: آیه ۳۳ – ۳۲

الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبَائِرَ الاْءِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّکَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَهِ هُوَ أَعْلَمُ بِکُمْ إِذْ أَنْشَأَکُمْ مِنَ الاْءَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّهٌ فِی بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ فَلَا تُزَکُّوا أَنْفُسَکُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَی (۳۲) أَفَرَأَیْتَ الَّذِی تَوَلَّی (۳۳)

از پـاداش نیکی که به نیکوکـاران می دهی، یـاد کردی، بهشت پاداش آنان است، بهشتی که نهرهای آب در میان باغ های آن جاری است، در آنجا هر چه بخواهند برایشان فراهم است.

اکنون می خواهی از ویژگی آن نیکوکاران برایم سخن بگویی، آنان کسانی

هستند که از گناهان بزرگ و زشتی ها دوری می کننـد، اگر از آنان گناهی سـر زد، زود توبه می کنند و از تو طلب بخشش می کنند که بخشش تو وسیع است و آنان را می بخشی.

تو آن خـدایی هستی که به همه رفتـار و کردار بنـدگانت آگـاهی داری، تو آن ها را آفریـدی، ذرّات وجود انسان را از خاک بر گرفتی، زمانی که انسان را در رحم مادرش قرار دادی و او را رشد دادی، تو از همه چیز آگاهی، می دانی چه کسی خوب و چه کسـی بد است، دیگر نیاز نیست کسـی خودسـتایی کند و به مردم بگوید: «من چقدر نماز خواندم، چقدر روزه گرفتم»، تو پرهیزکاران را بهتر می شناسی.

* * *

مؤمنان از گناهان بزرگ دوری می کنند. گناهان به دو دسته تقسیم می شوند:

الف. گناه کوچک (گناه صغیره)

به گناهانی که در قرآن درباره آنان وعده آتش داده نشده است، گناه کوچک یا صغیره می گویند.

ب. گناه بزرگ (گناه کبیره)

به هر گنـاهی که از نظر تو، بزرگ و پر اهمیّت است، گنـاه بزرگ می گوینـد، در قرآن برای بعضـی از گناهـان، وعـده آتش جهنّم داده شده است.

این فهرست گناهان کبیره است:

۱ - شرک و بُت پرستی ۲ - ناامیدی از رحمت و مهربانی خدا ۳ - ایمن دانستن خود از عذاب خدا ۴ - عاق پدر و مادر شدن (نارضایتی پدر و مادر از

انسان) ۵ – کشتن بی گناه، خودکشی ۶ – جادوگری ۷ – نسبت دادن زنا به زنان پاک ۸ – خوردن مال یتیم ۹ – فرار از میدان جنگ ۱۰ – رباخواری ۱۱ – زنا (همجنس بازی و خودارضایی نیز گناه کبیره است) ۱۲ – سوگند دروغ ۱۳ – خیانت در امانت های مردم ۱۴ – ندادن زکات واجب ۱۵ – گواهی ناحق دادن، کتمان شهادت، (کتمان شهادت یعنی: در جایی که باید شهادت بدهم، از این کار، خودداری کنم) ۱۶ – شرابخواری ۱۷ – ترک عمدی نماز ۱۸ – ترک عمدی هر عملی که خدا واجب کرده است ۱۹ – قطع ارتباط با خویشان (صله ارحام نکردن). ۲۰ – اصرار بر گناهان صغیره ۲۱ – غیبت کردن مؤمنان. (۵۴)

* * *

مؤمن تلاش می کند که از گناه کبیره دوری کند، امّا ممکن است شیطان او را وسوسه کند و او گناه کبیره ای را انجام دهد، ولی نکته مهم این است که او از گناه، پشیمان می شود و توبه می کند و گذشته خود را جبران می کند.

کسی که گناه نمی کند، معصوم است، پیامبران و دوازده امام، معصوم بودند و از همه گناهان به دور بودند، ممکن است مؤمن به گناهی آلوده شود، ولی او پس از ارتکاب گناه، خیلی زود پشیمان می شود.

نکته مهم این است: روح و جان مؤمن، پاک است، قلب او از آلودگی به دور است، گاهی وسوسه ای او را به گناه فرا می خواند، امّا هرگز با روح و جان مؤمن، عجین نمی شود.

کسی که گناه می کند و از گناه خود، خوشحال است و به آن افتخار می کند، «مُجرم» است، او با گناه می خواهد دشمنی خود را با دین خدا نشان دهد،

ص:۱۱۵

چنین کسی هرگز به بهشت نخواهد رفت.

ولی مؤمن اگر گناهی کرد، پشیمان می شود، اشک می ریزد، خود را سرزنش می کند و از خدا می خواهد گناهش را ببخشد. خدا گناه او را می بخشد که او بخشنده و مهربان است.

* * *

اکنون که این مطالب را دانستم، یک بار دیگر این آیه را مرور می کنم:

مؤمنان کسانی هستند که از گناهان کبیره و زشتی ها دوری می کنند، البتّه ممکن است که مؤمنان گاهی به سوی گناه کبیره و زشتی ها بروند، امّا به زودی از کار خود پشیمان می شوند و توبه می کنند، روح و جان آنان با گناه بیگانه است، گاهی فریب وسوسه شیطان را می خورند ولی زود پشیمان می شوند و به درگاه خدا توبه می کنند.

ص:۱۱۶

...

نَجم: آیه ۵۴ – ۳۴

وَأَعْطَی قَلِیلًا وَأَکْدَی (۳۴) أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَیْبِ فَهُوَ یَرَی (۳۵) أَمْ لَمْ یُنَبَّأْ بِمَا فِی صُحُفِ مُوسَی (۳۶) وَإِبْرَاهِیمَ الَّذِی وَفَّی (۳۷) أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی (۳۸) وَأَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَی (۳۹) وَأَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُرَی (۴۰) ثُمَّ یُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَی (۴۱) وَأَنَّ إِلَی رَبِّکَ الْمُنْتَهَی (۴۲) وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَکَ وَأَبْکَی (۴۳) وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْیَا (۴۴) وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَالْأُنْثَی (۴۵) مِنْ نُطْفَه إِذَا تُمْنَی (۴۶) وَأَنَّ عَلَیْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَی (۴۷) وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَی وَأَقْنَی (۴۸) وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَی (۴۹) وَأَنَّهُ أَهْلَکَ عَادًا الْأُولَی (۵۰) وَثَمُودَ فَمَا أَبْقَی (۵۱) وَقَوْمَ نُوح مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ کَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَی (۵۲) وَالْمُؤْتَفِکَهَ أَهْوَی (۵۳) فَغَشَّاهَا مَا غَشَّی (۵۴)

اسم او «ولید» بود، او از بزرگان مکّه بود، گاهی نزد محمّد(صلی الله علیه وآله)می آمد و به آیات قرآن گوش می داد، محمّد(صلی الله علیه وآله) برای او آیاتی را خواند که از عذاب روز

ص:۱۱۷

قیامت خبر می داد، او فهمید که اگر به بُت پرستی ادامه دهد، روز قیامت برای او، روز سختی خواهد بود: «در آن روز، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن بُت پرستان می اندازند و آن ها را با صورت بر روی زمین می کشانند و به سوی جهنّم می برند».(۵۵)

ولید با خود فکر کرد و علاقه مند شد تا مسلمان شود، او هر روز برای شنیدن قرآن نزد محمّد(صلی الله علیه وآله) می آمد. یک روز، یکی از دوستانش او را دید و فهمید که ولید به اسلام علاقه مند شده است، به او گفت:

ـــ ای ولید ! اینجا چه می کنی؟ چرا نزد محمّد آمده ای و به سخن او گوش می کنی؟

ـــ او از روز قیامت سخن می گوید، من از عذاب آن روز ترسیده ام، می خواهم خود را از عذاب آن روز نجات دهم و دست از بُت پرستی بردارم.

ـــ ای ولید ! آیا می خواهی از دین پدران خود دست بکشی؟ این چه کاری است که تو می کنی؟

ـــ من از روز قیامت می ترسم.

ـــ ای ولید ! این چاره دارد، مسلمان شوی، اگر قیامت راست باشد، من در آن روز، گناه تو را به گردن می گیرم.

ـــ راست می گویی؟

ـــ بله. البتّه یک شرط دارد، من این کار را رایگان انجام نمی دهم، باید به من مثلاً ده شتر بدهی.

ـــ باشد. قبول می کنم. من به تو ده شتر می دهم و مسلمان هم نمی شوم، اگر سخن محمّد(صلی الله علیه وآله) راست هم باشد، من از عذاب نجات پیدا می کنم !

آری، در قلب ولید، نور ایمان جلوه کرده بود، امّا رفیقش نگذاشت که او

ایمان بیاورد و به سعادت و رستگاری برسد، چند روز گذشت، ولید چند شتر به رفیقش داد، امّا هنوز بیشتر شترها را به او نداده بود، ولید با خود فکر کرد و گفت: «از کجا معلوم که قیامتی در کار باشد؟ از کجا که بهشت و جهنّمی باشد؟ آخر چرا من باید شترهای خود را به رفیقم بدهم؟». اینجا بود که او دیگر شتری به رفیقش نداد.(۵۶)

اکنون می خواهی درباره «ولید» سخن بگویی تا همه از ماجرای او درس بگیرند، در روز قیامت هر کسی نتیجه اعمال خود را می بیند، این قانون توست.

* * *

تو ماجرای کسی را می گویی که از اسلام روی گردان شد، ماجرای کسی که برای نجات از عذاب، کمی از مال خود را به رفیقش عطا کرد و سپس بقیّه آن را به رفیقش نداد.

او این کار را کرد تا رفیقش، بار گناهش را به دوش بگیرد.

آیا او از غیب خبر داشت؟ آیا او بر اوضاع روز قیامت آگاهی داشت؟

مگر او از تورات موسی(علیه السلام)اطّلاع نداشت؟ مگر او از کتاب ابراهیم(علیه السلام) خبر نداشت؟ همان ابراهیم(علیه السلام) که پیامبر تو بود و به وظیفه خود عمل کرد و انسان ها را به سوی تو فرا خواند.

من دوست دارم بدانم در تورات موسی(علیه السلام) و کتاب ابراهیم(علیه السلام)چه مطالبی آمده است؟

این ها جملاتی است که در این دو کتاب آمده است:

۱ - در روز قیامت، هیچ کس گناه دیگری را بر دوش نمی گیرد.

۲ - برای انسان جز آنچه عمل کرده است، بهره ای نیست.

ص:۱۱۹

۳ – انسان نتیجه اعمال خود را در روز قیامت می بیند و به او جزای کامل داده می شود.

۴ – به سوی خدا، پایان هر چیز است. (همه انسان ها در روز قیامت زنده می شوند و برای حسابرسی به پیشگاه خدا می آیند).

۵ – این خداست که انسان ها را شاد و خندان می کند و اوست که آن ها را غمگین و گریان می کند، اوست که می میراند و زنده می کند.

۶ – او انسان ها را زن و مرد آفریده است، او انسان را از نطفه می آفریند، نطفه ای که ناچیز است و در رحم قرار می گیرد و از آن انسان به وجود می آید.

۷ – این خداست که وقتی انسان ها نابود شدند، آن ها را بار دیگر زنده می کند تا مؤمنان را پاداش دهد و کافران را کیفر کند.

۸ – او به انسان ها نعمت می دهد و آن ها را بی نیاز می کند و به آن ها سرمایه و ثروت می بخشد.

۹ – او خدای ستاره «شَعری» است.

۱۰ – این خدا بود که قوم «عاد» را هلاک کرد همان قومی که در زمان قدیم زندگی می کردند و اوّلین گروهی بودند که بعد از قوم نوح(علیه السلام)هلاک شدند، همچنین خدا از قوم «ثمود» هیچ کس را باقی نگذاشت، او (پیش از قوم عاد و ثمود)، قوم نوح را نابود کرد، تمام آنان ستمکار و سرکش بودند. این خدا بود که سرزمین های قوم لوط را نابود کرد و سپس آن مردم گناهکار را با سنگ ها پوشاند و آنان زیر سنگ ها مدفون شدند.

* * *

قرآن در اینجا، این ده مطلب را از کتاب تورات و کتاب ابراهیم(علیه السلام) نقل می کند، این نشان می دهد که اساس همه کتاب های آسمانی، یکسان است و

پیام همه آن ها، یک چیز است.

* * *

مناسب می بینم در اینجا سه نکته را بنویسم:

* نکته اوّل

در آیه ۴۲ چنین می خوانم: «به سوی خدا، پایان هر چیز است». معنای این سخن این است که همه انسان ها در روز قیامت زنده می شوند و برای حسابرسی به پیشگاه خدا می آیند.

این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: یک روز، یکی از یاران امام باقر(علیه السلام)به دیدار آن حضرت رفت و به او گفت: «آقای من ! عدّه ای از دوستان من درباره چگونگی خدا بحث و گفتگو می کنند، آن ها می خواهند بدانند که خدا چگونه است؟»، امام باقر(علیه السلام) به او فرمود: «آیا آنان آیه ۴۲ سوره نجم را نخوانده اند؟ معنای آن آیه این است: وقتی سخن به خدا رسید، سخن را به پایان برسانید».(۵۷)

من به این سخن امام باقر(علیه السلام)فکر می کنم، آن حضرت درس بزرگی به همه دادند.

«به سوی خدا، پایان سخن است».

وقتی سخن به چگونگی خدا رسید، سخن را به پایان ببرید.

خدا را نمی توان با عقل بشری درک کرد، خدا بالاتر از این است که به تصوّر ذهن انسان در آید.

عقل ناقص من کجا و درک چگونگی خدا، کجا؟

من فقط می توانم او را با صفاتی که خودش در قرآن گفته است، بشناسم، من

می دانم که خدا بخشنده و مهربان است، شنونده و بیناست، از همه چیز باخبر است.

این صفات خدا را در قرآن می خوانم و نسبت به خدای خود شناخت پیدا می کنم، همه این ها که گفتم صفات خداست، امّا ذات خدا چگونه است؟ این را هرگز نمی توانم بفهمم، من نباید درباره چگونگی خدا از پیش خودم، سخنی بگویم. هر چه که در ذهن خودم برای ذات خدا تصوّر کنم، باید بدانم که خدا غیر از آن است !

خدا چیزی است که حدّ و اندازه ای ندارد و نمی توان با عقل آن را درک نمود.

* نکته دوم

در آیه ۴۹ آمده است: «او خدایِ ستاره شعری است»، اشاره به این است که بعضی از انسان های جاهل، ستاره شعری را خدا می دانستند، در زمانی که این آیه نازل شد، قبیله «خزاعه» که در اطراف مکّه زندگی می کردند، این ستاره را می پرستیدند. منظور از «شعری» در اینجا همان ستاره ای است که در طرف جنوب آسمان واقع است و به آن «شعرای یمانی» می گویند.

قرآن در این آیه می خواهد این عقیده خرافی را باطل اعلام کند و به همه بفهماند که همه ستارگان را خدا آفریده است، چیزی که آفریده شده است، نمی تواند خدا باشد.

اکنون چند ویژگی ستاره شَعری را در اینجا بیان می کنم:

۱ – این ستاره به نام «پادشاه ستارگان» معروف است و درخشندگی زیادی دارد.

۲ – حرارت درون این ستاره به ۱۲۰ هزار درجه سانتیگراد می رسد، یعنی حرارت آن دو هزار برابر حرارت درون خورشید است.

۳ – حجم این ستاره، بیست برابر خورشید است، یعنی می توان ۲۶ میلیون کره زمین را در آن جای داد !

۴ – این ستاره ۱۰ سال نوری با زمین فاصله دارد، نوری که من امشب از این ستاره در آسمان می بینم، ده سال قبل، از آن جدا شده است و اکنون به زمین رسیده است.

۵ – درخشندگی این ستاره ۲۵ برابر خورشید است، امّا چون فاصله آن از زمین دور است به این صورت به نظر می آید.

این ستاره، نمونه ای از قدرت خدا می باشد، هر کس که اهل فکر و اندیشه باشد با فکر کردن به آن، می تواند درس خداشناسی فرا بگیرد.

* نکته سوم

در آیه ۵۰ چنین می خوانم: «عاداً الأولی». عدّه ای در این باره، چنین نوشته اند: «خدا قوم عاد نخستین را هلاک کرد» و سپس چنین گفته اند: «در تاریخ، دو قوم عاد بوده اند و فقط اوّلین قوم آنان هلاک شدند».

وقتی من تحقیق و بررسی کردم متوجّه شدم که این سخن درست نیست. در تاریخ، فقط یک قوم به نام عاد وجود داشته است و همه آنان در عذاب خدا نابود و هلاک شدند.

منظور از «عاداً الأولی» این است: خدا قوم عاد را هلاک کرد همان قومی که در زمان قدیم زندگی می کردند و اوّلین گروهی بودند که بعد از قوم نوح(علیه السلام)هلاک شدند.

قوم عاد چه کسانی بودند؟

آنان اوّلین گروه از انسان ها بودند که بعد از طوفان نوح(علیه السلام)روی زمین زندگی می کردند و به عذاب گرفتار شدند. (۵۸)

ص:۱۲۳

* * *

نَجم: آیه ۵۸ - ۵۵

فَبِأَیِّ آلَاءِ رَبِّکَ تَتَمارَی (۵۵) هَذَا نَذِیرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَی (۵۶) أَزِفَتِ الْآزِفَهُ (۵۷) لَیْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ کَاشِفَهٌ (۵۸)

به راستی انسان در کدام نعمت تو شک دارد و درباره آن ستیز می کند؟ تو انسان را آفریدی و به او این همه نعمت دادی، امّا او ناسپاسی می کند و راه کفر و انکار را می پیماید.

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای هدایت مردم فرستادی، او اوّلین پیامبر تو نیست، قبل از او، تو پیامبران زیادی را برای هدایت انسان ها فرستادی و همه آن پیامبران، انسان بودند، تو هیچ گاه فرشته ای را پیامبر انسان ها قرار ندادی. کسی که می خواهد الگوی انسان ها باشد باید از جنس خود آن ها باشد.

مردم مکّه قرآن را دروغ می شمارند و محمّد(صلی الله علیه وآله) را گمراه و جادوگر می خوانند، امّا آنان خبر ندارند، آنچه باید نزدیک شود، نزدیک شده است، روز قیامت در راه است و آن روز فرا می رسد !

روز قیامت، روز سختی است، هیچ کس جز تو نمی تواند سختی های آن روز را برطرف سازد، آن روز دریاها به جوش می آیند، خورشید خاموش می شود، تو فرمان می دهی تا فرشتگان غُل و زنجیرهای آهنین بر گردن کافران بیندازند و آنان را با صورت بر روی زمین بکشند و به سوی جهنّم ببرند.(۵۹)

* * *

نَجم: آیه ۶۲ - ۵۹

أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِیثِ تَعْجَبُونَ (۵۹)

ص:۱۲۴

وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ (۶۰) وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ (۶۱) فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا (۶۲)

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) از سختی های قیامت برای مردم گفت، آنان از این سخنان تعجّب کردند و به جای آن که بگریند، به سخن محمّد(صلی الله علیه وآله)خندیدند و پیوسته در غفلت و هوسرانی به سر بردند، تو از آنان می خواهی تا عبادت بُت ها را رها کنند و برای تو سجده کنند و تو را پرستش کنند تا به عذاب روز قیامت گرفتار نشوند.

تو بی نیازی، اگر بندگانت را به عبادت خود فرا می خوانی، به عبادت آنان هرگز نیاز نداری، تو می خواهی تا بندگانت به رشد و کمال برسند.

* * *

در آیه ۶۲ خدا چنین سخن می گوید: «پس برای من سجده کنید و مرا بپرستید».

این آیه، سجده واجب دارد، یعنی اگر کسی متنِ عربی این آیه را بشنود، واجب است به سجده برود و کافی است که سه بار «سُبحانَ الله» بگوید.

اکنون که من این آیه را به زبان فارسی نوشتم، مستحب است به سجده بروم و پیشانی بر خاک بسایم و با سجده نشان بدهم که در برابر خدای خویش، فروتن هستم.(۶۰)

...

...

سوره قَمر

اشاره

ص:۱۲۷

...

آشنایی با سوره

۱ – این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۵۴ قرآن می باشد.

۲ – «قمر» به معنای «ماه» می باشـد. یکی از معجزات پیامبر، «شقّ القمر» می باشد. «شقّ القمر» یعنی دو نیم شدن ماه. این معجزه به اذن خـدا روی داد تا غافلان از خواب غفلت بیـدار شونـد. در آیه اول این سوره به این معجزه اشاره شده است و برای همین این سوره را به این نام می خوانند.

۳ – موضوعـات مهم این سـوره چنین است: قیـامت و چگـونگی آن، همه مردم در آن روز، زنـده می شونـد، سرگذشت قـوم نوح(علیه السلام) و قوم لوط و قوم ثمود، عذاب کافران در روز قیامت.

ص:۱۲۸

قَمر: آیه ۴ – ۱

بِسْم اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم اقْتَرَبَتِ السَّاعَهُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (١) وَإِنْ يَرَوْا آيَهً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ (٢) وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْر مُسْتَقِرٌّ (٣) وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْانْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ (۴)

ای محمّد ! قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت، امّا این کافران هر معجزه ای را که ببینند، باز از حقّ رو می گردانند و می گویند: «این هم ادامه همان جادوهای قبلی می باشد».

ای محمّد ! آنان همه معجزات و نشانه ها را دروغ پنداشتند و از هوای نفس خود، پیروی کردند، من به آنان مهلت دادم و در عذابشان شتاب نکردم امّا هرگز ایمان و کفر مساوی نخواهد بود، هر کس حاصل اعمال خود را می بیند، هیچ چیز در جهان از بین نمی رود، روز قیامت که فرا رسد، مؤمنان را به بهشت می برم و کافران را به عذابی سخت گرفتار می کنم.

ص:۱۲۹

ای محمّد ! به اندازه کافی برای آنان سخن گفتی و قرآن خواندی و سرگذشت امّت های پیشین را برایشان بیان کردی. این قرآن، پندی رسا و آشکار است و به کافران هشدار می دهد، امّا این هشدارها در آنان مؤثّر نیفتاد. آنان تصمیم گرفته اند ایمان نیاورند و از روی لجاجت حقّ را انکار می کنند.

* * *

این آیات را خواندم، اکنون وقت آن است بدانم چگونه شد که این سوره نازل شد؟

محمّد(صلی الله علیه وآله) با بُت پرستان مکّه سخن می گفت و از آنان می خواست تا به قرآن ایمان بیاورند، او به آنان فرمود: «اگر در قرآن شکی دارید، یک سوره مانند آن بیاورید»، آنان هرگز نتوانستند چنین کاری کنند، معجزه بودن قرآن برای آنان ثابت شد و حقّ را شناختند امّا به آن ایمان نیاوردند، آنان محمّد(صلی الله علیه وآله) را دروغگو می خواندند امّا باز هم محمّد(صلی الله علیه وآله) برای هدایت آنان تلاش می کرد و از هر فرصتی بهره می برد شاید آنان از خواب غفلت بیدار شوند.

روزی آنان به محمّد(صلی الله علیه وآله) گفتند: «آیا تو معجزه ای داری که نشان دهد تو پیامبر هستی؟».

اینجا بود که خدا جبرئیل را فرستاد و او به محمّد(صلی الله علیه وآله) چنین گفت: «ای محمّد ! به آنان بگو وقتی شب فرا رسد، نزد تو جمع شوند تا معجزه ای بزرگ را ببینند». محمّد(صلی الله علیه وآله) از آنان خواست که شب نزد او بیایند.

خورشید غروب کرد، هوا تاریک شد، ماه کامل در آسمان ظاهر شد، آن شب، شب چهاردهم بود و ماه به صورت گردی کامل آشکار گردید، اینجا بود که معجزه ای بزرگ روی داد و ماه دو نیمه شد، چیزی که فقط با قدرت خدا امکان پذیر بود و به راستی که خدا بر هر کاری تواناست.

ص:۱۳۰

همه کافران با چشم خود به این منظره شگفت نگاه کردند، آنان مات و مبهوت شده بودند، پس از لحظاتی دو نصفه ماه به هم پیوست و به شکل اوّل خود درآمد، امّا آنان باز هم ایمان نیاوردند و گفتند: «محمّد ما را جادو کرد، کار او جادویی بیش نبود».

وقتی آنان این سخن را گفتند، خدا این سوره را بر محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل کرد: «ای محمّد ! قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت...».(۶۱)

* * *

یکی از معجزات پیامبر، «شقّ القمر» می باشد. «شقّ القمر» یعنی دو نیم شدن ماه. این معجزه به اذن تو روی داد تا غافلان از خواب غفلت بیدار شوند.

در اینجا لازم است پنج سؤال در این باره بنویسم و به آن ها جواب دهم:

* سؤال اوّل

«اگر چنین حادثه ای روی داده است چرا در تاریخ ذکر نشده است؟ چرا فقط در کتاب های مسلمانان این مطلب آمده است؟».

این حادثه در زمانی روی داد که ماه به تازگی در مکّه طلوع کرده بود، فقط کسانی که در مناطق هم افق مکّه بودند می توانستند این معجزه را ببینند، در بسیاری از نقاط زمین یا هنوز ماه طلوع نکرده بود یا نیمه شب بود و مردم در خواب بودند.

در آن زمان انسان به این پیشرفت نرسیده بود که طلوع ماه در شهر مکّه را از مثلاً ایران یا روم رَصَد کند.

آیا ما در شبهای عادی که ماه در آسمان می درخشد به آن خیره می شویم، در حالت آن، کنجکاوی می کنیم؟

حوادث آسمانی توجّه افراد را به خود جلب می کند که مانند رعد و برق با

سر و صـدا همراه باشد، شقّ القمر در مدّت کوتاهی اتّفاق افتاد و سـر و صدایی هم نداشت، همچنین این معجزه، مانند خسوف و کسوف، طولانی نبود تا مردم را به خود متوجّه کند.

از طرف دیگر، همه حوادث تـاریخی، روشن و آشـکار نیست و مطـالب زیـادی در هـاله ای از ابهـام قرار داد، مثلاً ـ اگر از دید تـاریخی به «زرتشت» نگـاه کنیم، می بینیم تاریـخ تولّـد، تاریـخ وفات، محل تولّـد و ویژگی دیگر او به صورت دقیق مشـخّص نیست. اگر از دید تاریخی به «عیسی(علیه السلام)» نگاه کنیم، خیلی از حوادث زندگی او آشکار نیست.

کشورهـای متمـدّنِ آن زمـان (ایران و روم) نسـبت به ثبت تاریـخ بزرگـان خود، این گونه بی اعتنا بوده انـد، پس دیگر تعجّب ندارد که چرا آنان «شقّ القمر» را ثبت نکرده اند !

به راستی آیـا مورّخـان همه حوادث تاریخی را نوشـته انـد؟ در طول تاریـخ، صـدها زلزله و طوفان وحشـتناک رخ داده است و تاریخ همه آن ها را ثبت نکرده است.

* سؤال دوم

«دو نیم شدن ماه، حادثه ای بزرگ است، اگر چنین چیزی روی داده باشد، باید کافران ایمان می آوردند، پس چرا آنان ایمان نیاوردند؟».

معجزه صالح(علیه السـلام) شتر بزرگی بود که از دل کوه بیرون آمد، شتری که مدّتی در میان قوم ثمود زندگی کرد، امّا آنان به صالح(علیه السـلام) ایمان نیاوردند، موسـی(علیه السلام)عصای خود را بر زمین زد و عصا تبدیل به اژدهایی وحشتناک شد، اژدهـایی بزرگ کـه می رفت تخت فرعـون را ببلعـد. فرعـون تـا این منظره را دیـد، فریـاد زد: «ای موسـی! این اژدهـا را بگیر». موسی(علیه السلام) دست دراز کرد و آن اژدها تبدیل به

عصا شد، ولی باز هم فرعون ایمان نیاورد.

* سؤال سوم

«اگر ماه به دو نیم شود، دو نیمه ماه به سمت زمین جذب می شود و به زمین برخورد می کند، اگر ماه دو نیم شده است، پس چرا اکنون در آسمان وجود دارد؟»

شقّ القمر، معجزه است نه یک حادثه طبیعی !

اگر ماه به صورت یک حادثه به دو نیم شود، ممکن است چنین اتّفاقی روی دهد، امّا همان خدایی که با قدرت خود، ماه را شکافت با قدرت خود مانع سقوط دو نیمه آن شد و بعد از مدّتی ماه را به حالت اوّل خود درآورد.

* سؤال چهارم

«آیا سازمان فضایی آمریکا (ناسا)، شقّ القمر را تأیید کرده است؟».

بعضی از نویسندگان در کتاب ها و سایت های خود مطلبی را ذکر کرده اند، (برای احترام، نامشان را ذکر نمی کنم)، مطلبی که آنان نوشته اند این است: رئیس حزب اسلامی انگلستان قبل از این که مسلمان شود، درباره این دین تحقیق می کند، او یک شب تلویزیون را می بیند که چند فضانورد دارند در یک برنامه درباره سفر به ماه سخن می گویند. آن فضانوردان در آن برنامه می گویند: «وقتی عکس های سطح ماه را می دیدیم، یک شکاف عمیق در آنجا دیدیم، وقتی با آپولوی ۱۱ به ماه سفر کردیم، نزدیک آن شکاف رفتیم و آن را با دقّت مشاهده کردیم، این شکاف دور تا دور سطح ماه را گرفته بود».

آن شب، وقتی رئیس حزب اسلامی انگلستان این سخن را در تلویزیون می شنود، مسلمان می شود و می فهمد قرآن، حقّ است.

این خلاصه ای از آن مطلب بود.

ص:۱۳۳

در این مـاجرا، هیـچ نـامی از آن برنامه و آن شبکه تلویزیونی برده نمی شود، نام آن فضانوردان هم ذکر نمی شود، امّا بعضـی این سخن را باور می کنند و در کتاب ها و سایت های خود می نویسند.

آنان لحظه ای فکر نمی کنند که آیا این سخن، دلیل و مدرکی دارد یا نه؟

بعـد از مـدّتی، این مطلب رواج پیـدا می کنـد و سـرانجام ناسـا مجبور به جواب دادن به آن شـد و آقای «براد بیلی» که یکی از دانشمندان «انستیتو تحقیقات ماه ناسا» است، این موضوع را تکذیب می کند.

ای کاش کسانی که می خواهند به قرآن خدمت کنند، دقّت بیشتری می کردند و هیچ سخنی را قبل از تحقیق بیان نمی کردند !

وقـتی من تحقیـق کردم به این نـتیجه رسـیدم: در سـطح مـاه، شـکافی بزرگ وجود دارد که آپولوی ۱۰ از آن شـکاف عکس برداری کرده است، همچنین آپولوی ۱۱ آن را تأیید کرده است. نام شـکاف را به نام «اریداوس ریلل» می خوانند و عکس آن در اینترنت موجود است.

نکته مهم این است که این شـکاف فقط ۳۰۰ کیلومتر طول دارد، امّـا قطر مـاه تقریباً سه هزار و پانصـد کیلومتر است، یعنی این شکاف فقط ۱۱ درصد قطر ماه را پوشش می دهد.

اکنون سؤال می کنم: چرا عـدّه ای بـدون این که دقّت کنند، این شایعات را در کتاب های تفسـیری خود ذکر کرده اند؟ برای ضربه زدن به یک حقیقت، هیچ چیز بهتر از «دفاعِ بد» نیست !

* سؤال پنجم

«چرا هیچ نشانه ای در ماه پیدا نشده است که این معجزه را تأیید کند؟».

اکنون یک مثال می زنم: وقتی انسان ها می میرند بدن آنان به مشتی خاک و

استخوان تبدیل می شود، یکی از معجزات عیسی(علیه السلام) این بود که مردگان را زنده می کرد. گاه عیسی(علیه السلام)بر سر قبر کسی می آمد که صدها سال از مرگ او گذشته بود و بدنش به مشتی خاک و استخوان، تبدیل شده بود، عیسی(علیه السلام) به اذن خدا، او را زنده می کرد.

آن کسانی که با معجزه عیسی(علیه السلام) زنده می شدند به شکل اوّل خود باز می گشتند. در صورت و اندام آنان، هیچ نشانه ای نبود تا آن ها را از بقیّه مردم متفاوت کند.

مردمی که می دیدند عیسی(علیه السلام)مرده ای را زنده کرد، آیا به دنبال نشانه ای در صورت یا بدن آن ها می گشتند؟

خدا با قدرت خود ماه را کاملاً به شکل اوّل خود در آورد به گونه ای که هیچ اثری از دو نیم شدن باقی نماند، پس چرا ما به دنبال نشانه ای در سطح ماه می گردیم؟

شقّ القمر حادثه ای طبیعی نبود، معجزه ای بزرگ بود، خدا با قدرت خود ماه را شکافت و سپس آن را به حالت اوّلش باز گرداند.

* * *

شقّ القمر از نشانه های قیامت ذکر شده است، در آیه اوّل این سوره، قرآن می گوید: «قیامت نزدیک شد».

چگونه ممکن است در آن زمان، قیامت نزدیک شده باشد در حالی که نزدیک به هزار و چهارصد سال از آن زمان می گذرد و هنوز قیامت بر پا نشده است؟

مثالی می زنم: اگر من سوار بر ماشین شوم و به شهری بروم که ده میلیارد ثانیه با من فاصله دارد (ده میلیارد ثانیه تقریباً ۳۰۰ سال می شود). من شبانه روز و

بـدون اسـتراحت به پیش می روم، وقتی که فقـط ۲۷ ساعت به پایان سـفر مانـده باشد، پسـرم خسـته می شود، پسـرم به من می گوید: «بابا ! من خسته شدم، کی به مقصد می رسیم؟» من به او می گویم: «دیگر راهی نمانده است». آیا من دروغ گفته ام؟

نـه. من از او می خـواهم فقـط ۲۷ سـاعت دیگر صبر کنـد، ۲۷ سـاعت در مقـایسه با ۳۰۰ سالی که گذشـته است، زمان بسـیار کوتاهی است !

امروزه ثابت شـده است که جهان بیش از ده میلیارد سال عمر دارد، وقتی قیامت برپا شود آسـمان ها و زمین در هم پیچیده می شونـد، قرآن «شقّ القمر» را از نشانه های قیامت می دانـد، از آن زمان تا به امروز نزدیک به ۱۵ قرن می گذرد، هیچ کس نمی دانـد قیـامت چه زمـانی بر پـا می شود، امّـا اگر قیـامت صـدهزار سال پس از معجزه «شقّ القمر» هم واقع شود، باز معجزه «شـقّ القمر»، نزدیک زمان قیامت است !

اگر عمر جهان را ده میلیارد سال حساب کنیم، به چه نتیجه ای می رسیم؟

قبـل از معجزه «شقّ القمر»، جهـان ۹ میلیـارد و ۹۹۹ میلیـون و ۹۰۰ هزار سـال، عمر کرده است، اگر صـد هزار سال بعـد از شـقّ القمر، قیامت برپا شود، باز صدهزار سال نسبت به این رقم، زمان کمی است !!

صدهزار سال کجا و ۹ میلیارد و ۹۹۹ میلیون و ۹۰۰ هزار سال کجا؟

* * *

قَمر: آیه ۸ – ۵

حِکْمَهٌ بَالِغَهٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ (۵) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ یَوْمَ یَدْعُ الدَّاعِ إِلَی شَیْءٍ نُکُرٍ (۶) خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ یَخْرُجُونَ مِنَ الْاجْدَاثِ کَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ (۷) مُهْطِعِینَ إِلَی الدَّاعِ یَقُولُ الْکَافِرُونَ

ص:۱۳۶

هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ (٨)

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا از آنان روی گرداند و به سراغ کسانی برود که دل های آماده دارند و حقّ را می پذیرند. محمّد(صلی الله علیه وآله)باید این کافران را به حال خود رها کند تا در گمراهی خود غوطهور شوند.

کافران روز قیامت را دروغ می پندارند و تصوّر می کنند که پس از مرگ، زنده نخواهند شد، امّا وقتی روز قیامت فرا رسد تو به اسرافیل فرمان می دهی تا برای بار دوم، در صور خود بدمد، آن وقت است که همه زنده می شوند و به پیشگاه تو حاضر می شوند، صدای صور اسرافیل، آنان را به عذاب سختی فرا خواهد خواند.

در آن روز آنان در حالی که ترس و وحشت همه وجودشان را فرا گرفته است از قبرها سر بر می آورند و همچون ملخ های پراکنده، بی هدف و سراسیمه به هر سو می دوند، آنان به دنبال پناهی می گردند و به هر سو می دوند ولی هیچ پناهی نمی یابند.

* * *

پرندگان وقتی به صورت دسته جمعی حرکت می کنند، نظم و ترتیب خاصّی دارند، امّا ملخ ها (و همچنین پروانه ها) در حرکت خود هیچ نظمی ندارند، در هم فرو می روند و بی هدف به هر سو روانه می شوند و به هم برخورد می کنند. کافران در روز قیامت این گونه خواهند بود، آنان چنان وحشت زده می شوند که بدون هدف به هر سو می دوند، شاید راه نجاتی بیابند.

* * *

قَمر: آیه ۱۷ – ۹

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوح فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا

ص:۱۳۷

مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ (۹) فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ (۱۰) فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاء مُنْهَمِر (۱۱) وَفَجَّرْنَا الْأرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَی الْمَاءُ عَلَی أَمْر قَدْ قُدِرَ (۱۲) وَحَمَلْنَاهُ عَلَی ذَاتِ أَلْوَاح وَدُسُر (۱۳) تَجْرِی بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ (۱۴) وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِر (۱۵) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِی وَنُذُرِ (۱۶) وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِر (۱۷)

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برگزیدی و مردم مکّه سخن او را دروغ شمردند و او را جادوگر خواندند، قبل از محمّد(صلی الله علیه وآله) تو پیامبران زیادی را برای هدایت انسان ها فرستادی ولی گروه زیادی به آنان ایمان نیاوردند و به عذاب تو گرفتار شدند.

اکنون می خواهی از نوح(علیه السلام) یاد کنی. نوح(علیه السلام)، نهصد و پنجاه سال مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد و از پرستش بُت ها بازداشت، در این مدّت، کمتر از هشتاد نفر به او ایمان آوردند، می توان گفت که برای هدایت هر نفر، بیش از ده سال زحمت کشید ! (۶۲)

مردم، نوح(علیه السلام) را بسیار اذیّت نمودند، گاهی او را آن قدر کتک می زدند که سه روز، بی هوش روی زمین می افتاد. (۶۳)

او با مهر و محبّت به مردم چنین می گفت: «ای مردم ! من خیرخواه شما هستم. از عذاب خدا بترسید و از بُت پرستی دست بردارید»، امّا مردم به یکدیگر می گفتند: «نوح دیوانه است، اگر او از این حرف های خود دست برندارد، او را سنگسار می کنیم». آنان با انواع آزارها و شکنجه ها، نوح(علیه السلام) را از ادامه رسالتش بازداشتند.

اینجا بود که نوح(علیه السلام) از هدایت مردم ناامید شد و دست به دعا برداشت و

ص:۱۳۸

گفت: «خدایا ! من از شرارت های این قوم از پا درآمده ام، من از تو یاری می خواهم».

تو دعـایش را مسـتجاب کردی، تو به او دسـتور دادی تـا کشـتی بسـازد، وقـتی کشـتی آمـاده شـد، از او خواستی تـا از هر نوع حیوانی، یک جفت همراه خود کند و مؤمنان را سوار کشتی کند.

تو درهای آسـمان را با بارانی پی درپی و سیل آسا گشودی، از سوی دیگر به فرمان تو، چشمه های آب از زمین جوشید. آب باران و آب چشمه ها به قدری که برای طوفان لازم بود به هم آمیختند و دریای وحشتناکی به وجود آمد.

تو نوح(علیه السـلام) و یـارانش را بر آن کشـتی که از تخته هـا و میـخ هـا درست شـده بود، سوار کردی، کشتی زیر نظر تو به حرکت در آمد، این پاداش پیامبری بود که کافران به او ایمان نیاوردند.

تو داستان کشتی نوح(علیه السلام) را به عنوان نشانه ای از قدرت خود قرار دادی، آیا کسی هست که پند بگیرد؟

اکنون از کافرانی که به محمّد(صـلی الله علیه وآله)ایمان نیاوردند می خواهی تا فکر کنند و بدانند که قوم نوح(علیه السـلام)به چه سـرنوشتی مبتلا شدنـد ! این یک هشدار برای آنان است، هر کس راه کفر را برگزیند سـرانجام به عذاب تو گرفتار خواهد شد.

تو محمّد(صـلی الله علیه وآله) را فرستادی تا قرآن را برای آنان بخواند، تو قرآن را به زبانی ساده و شیوا بیان کردی، آیا کسی هست که پند بگیرد؟

* * *

تو قرآن را بـدون هرگونه پیچیـدگی بیان کردی، پس چرا عدّه ای قرآن را با مسائل پیچیده فلسـفی ترجمه و تفسـیر می کنند؟ قرآن را باید همان طور که هست، برای مردم بیان کرد، قرآن تو برای همه مردم قابل فهم است، نباید آن

را با پیچیدگی تفسیر کرد.

* * *

آیه ۱۲ این سوره را یک بار دیگر می خوانم: «خدا نوح(علیه السلام) و یارانش را بر آن کشتی که از تخته ها و میخ ها درست شده بود، سوار کرد».

این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: خدا محمّد(صلی الله علیه وآله) و دوازده امام و فاطمه(علیهم السلام)را به عنوان گل سرسبد جهان قرار داد، به هیچ کس دیگر این مقام و عظمت را نداد، آنان را به بزمِ مخصوص خود راه داد و کس دیگری را به آنجا راه نیست.

همه پیامبران این حقیقت را می دانستند، برای مثال وقتی آدم(علیه السلام) و حوّا در بهشت زندگی می کردند، روزی پرده از مقابل چشم آن ها برداشته شد. آن ها عرش را دیدند، آن روز نورهایی را دیدند که در عرش بود، از خدا سؤال کردند: «اینان کیستند که این گونه نزد تو مقام دارند؟». خدا برای آنان گفت که این نورها، نورِ محمّد(صلی الله علیه وآله) و خاندان او هستند.

خدا قبل از آن روز، نور آنان را خلق کرده بود، جسم آنان را هزاران سال بعد از خلقت آدم(علیه السلام) آفرید، سخن درباره نور آن هاست.(۶۴)

وقتی زمان نوح(علیه السلام) فرا رسید و قرار شد که عذاب بر کافران نازل شود، جبرئیل نزد نوح(علیه السلام)آمد و برای او صندوقی پر از میخ آورد تا نوح(علیه السلام) با آن میخ ها کشتی خود را بسازد.

ساخت کشتی آغاز شد و بعد از چند ماه، کشتی آماده شد، فقط ۵ میخ دیگر از آن میخ ها باقی مانده بود، اینجا بود که جبرئیل نزد نوح(علیه السلام) آمد و این نکته را به او اشاره کرد که این پنج میخ، بسیار مقدّس می باشند زیرا این پنج میخ، نمادی

از پنج تن می باشند.

کدام پنج تن؟

محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام).

نوح به دستور جبرئیل این پنج میخ مقدّس را هم در کشتی خود به کار گرفت و به برکت این پنج میخ مقدّس بود که کشتی نوح توانست در میان امواج سهمگین طوفان سالم بماند.

این ماجرای کشتی نوح(علیه السلام) و پنج میخ مقدّس بود.

یک روز پیامبر برای یکی از یارانش آیه ۱۲ این سوره را خواند و ماجرای بالا را نقل کرد.(۶۵)

* * *

قَمر: آیه ۲۲ – ۱۸

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ (۱۸) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ (۱۹) تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ (۲۰) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ (۲۱) وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (۲۲)

اکنون سرنوشت قوم «عاد» را بیان می کنی: تو هود(علیه السلام) را به سوی قوم «عاد» فرستادی، آنان جمعیّت زیادی داشتند و دارای ثروت فراوانی بودند و همه بُت پرست بودند.

آنان روی زمین به ناحقّ و به بهانه های واهی سر به عصیان گذاشتند و پیامبر خود را تکذیب کردند و به او ایمان نیاوردند.

به راستی که عذاب تو برای آنان چقدر سخت بود !

تو تندبادی شدید و هولناک را فرستادی، هوا بسیار سرد شد، آن تندباد

ص:۱۴۱

روزی سرد بر آنان وزید، آن سرما، سرمایی پایدار بود.(۶۶)

آنان خود را مردمی قوی می دانستند، امّا آن تندباد آنان را از جای برمی کند و به هر سو پرتاب می کرد، آنان مردمی قوی و قدرتمند بودند، امّا وقتی عذاب تو فرا رسید، بدن های آنان در هر گوشه ای افتاد گویا که تنه هایی از درختان خرما می باشند که فرو افتاده اند.

اکنون از کافران مکّه می خواهی تا فکر کنند و بدانند که قوم عاد به چه سرنوشتی مبتلا شدند ! این یک هشدار برای آنان است. تو قرآن را به زبانی ساده و شیوا بیان کردی، آیا کسی هست که پند بگیرد؟

* * *

قَمر: آیه ۳۲ – ۲۳

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ (۲۳) فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ (۲۴) أَؤُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ (۲۵) سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ (۲۶) إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ (۲۷) وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ (۲۸) فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ (۲۹) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ (۳۰) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ (۳۱) وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (۳۲)

اکنون از سرنوشت قوم «ثمود» سخن می گویی: تو به آنان نعمت های زیادی داده بودی، آنان از سلامتی و قدرت و روزی فراوان بهره مند بودند. صالح(علیه السلام)را برای هدایت آنان فرستادی، صالح(علیه السلام)از آنان خواست تا دست از بُت پرستی بردارند، امّا آنان او را دروغگو پنداشتند و گفتند: «چرا باید از کسی که مثل

خودمان است، پیروی کنیم؟ اگر ما چنین کاری کنیم در گمراهی و دیوانگی خواهیم بود، صالح می گوید که خدا به من وحی کرده است، چگونه شده است که وحی فقط بر او نازل شده است؟ مگر او با ما چه فرقی دارد؟ او مانند ما غذا می خورد و در بازارها راه می رود، اگر خدا می خواست ما را هدایت کند، فرشته ای برای ما می فرستاد، معلوم می شود که صالح دروغگویی جاه طلب است و می خواهد بر ما حکومت کند و به ریاست برسد».

آنان صالح(علیه السلام) را دروغگوی جاه طلب خواندند، تو به صالح(علیه السلام)فرمان دادی تا با آنان چنین بگوید: «به زودی خواهید دانست که دروغگوی جاه طلب کیست».

سپس تو به صالح(علیه السلام) خبر دادی که برای آزمایش و امتحان آن مردم، از دل کوه، شتری را برای آنان بیرون می آوری و از صالح(علیه السلام)خواستی تا منتظر باشد و صبر نماید.

* * *

صالح(علیه السلام) باز هم آنان را به سوی یکتاپرستی فرا خواند، امّا آنان سخن او را نپذیرفتند تا این که آنان با صالح(علیه السلام) قرار گذاشتند که هرکدام از خدای دیگری چیزی را بخواهند تا معلوم شود کدام خدا حقّ است.

صالح(علیه السلام) هرکدام از آن بُت های مردم ثمود را صدا زد هیچ پاسخی نشنید. بعد از آن بود که آن مردم از صالح(علیه السلام) خواستند تا از خدا بخواهد از دل کوه، شتری بیرون بیاورد.

اینجا بود که صالح(علیه السلام) دست به آسمان برد و دعا کرد، ناگهان کوه شکافت و شتری از آن بیرون آمد، صالح(علیه السلام) به آنان گفت: «من برای شما به اذن خدا معجزه ای آورده ام، شما دیگر هیچ عذر و بهانه ای ندارید، این شتر، معجزه

خداست، او را به حال خود واگذارید تا در زمین بچرد و به آن آسیبی نرسانید».

تو از صالح(علیه السلام) خواستی تا به مردم خبر دهد که آب چشمه ای که در آن شهر بود، بین آن شتر و آنان تقسیم می شود. یک روز، آب چشمه از شتر است و روز دیگر از مردم و هر کس باید در نوبت خود حاضر شود. آن شتر یک روز از آب چشمه می خورد و در عوض آنان از شیر آن استفاده می کردند.

بزرگان ثمود تصمیم گرفتند تا شتر را از بین ببرند، آنان شخصی به نام «قداره» را تشویق کردند تا آن شتر را از بین ببرد، او ابتدا قسمتی از پای شتر را برید و شتر بر روی زمین افتاد و سپس او را کشت. مردم گوشت شتر را میان خود تقسیم کردند و هر کدام قسمتی از گوشت آن را به خانه بردند. درست است که شتر را یک نفر کشت امّا آن مردم به این کار او راضی بودند، آنان در جرم او شریک شدند.

به راستی که عذاب تو برای آنان چقدر سخت بود !

اینجا بود که تو بر آنان خشم گرفتی و آنان را با عذاب سختی نابود کردی، آنان شب در منزل به خواب خوش رفتند و ناگهان صیحه ای آسمانی فرا رسید و زلزله ای سهمگین خانه های آنان را در هم کوبید، صبح که فرا رسید همه هلاک شده بودند و همانند گیاه خشکیده، خرد و نابود شدند.

اکنون از کافران مکّه می خواهی تا فکر کنند و بدانند که قوم عاد به چه سرنوشتی مبتلا شدند ! این یک هشدار برای آنان است. تو قرآن را به زبانی ساده و شیوا بیان کردی، آیا کسی هست که پند بگیرد؟

* * *

ص:۱۴۴

قَمر: آیه ۴۰ – ۳۳

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوط بِالنُّذُرِ (۳۳) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوط نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَر (۳۴) نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِی مَنْ شَكَرَ (۳۵) وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمارَوْا بِالنُّذُرِ (۳۶) وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِی وَنُذُرِ (۳۷) وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ (۳۸) فَذُوقُوا عَذَابِی وَنُذُرِ (۳۹) وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِر (۴۰)

اکنون از سرنوشت قوم «لوط» سخن می گویی، آنان مردمی بودند که دچار انحراف جنسی شده بودند و اوّلین گروهی بودند که به همجنس بازی رو آورده بودند، لوط(علیه السلام)آنان را از این گناه باز داشت، امّا آنان سخن او را نپذیرفتند، آنان همه هشدارهای تو را دروغ پنداشتند، سرانجام تو طوفانی از سنگریزه بر آنان نازل کردی و تو لوط(علیه السلام) و دختران او را نجات دادی و بقیّه را هلاک کردی. این عاقبت کار کسانی بود که گناه می کردند و از فرمان تو سرپیچی می نمودند.

وقتی تو اراده می کردی که عذابی را بر مردمی نازل کنی، ابتدا مؤمنان را نجات می دادی و سپس عذاب را می فرستادی. نجات مؤمنان، نعمتی از سوی تو بود تا همه بدانند که بندگان شکرگزارت را این گونه پاداش می دهی و آن ها را در عذاب، تنها رها نمی کنی، بلکه با مهربانی و لطف خویش، آنان را نجات می دهی.

لوط(علیه السلام) آن مردم را بسیار نصیحت کرد و به آنان گفت که خدا مرا برای هدایت شما فرستاده است، لوط(علیه السلام) آنان را از عذاب تو ترساند ولی آنان به سخنان او توجّهی نکردند و در سخنان او شک و تردید داشتند و به راه کفر ادامه دادند.

گروهی از آن مردم آن قدر بی شرم بودند که از لوط(علیه السلام)خواستند تا مهمانانش

را در اختیار آنان بگذارد تا از آنان کام بگیرند، پس تو چشم آن بی شرمان را کور کردی تا عذاب تو را بچشند و بدانند که وعده عذاب تو حقّ است. وقتی صبح فرا رسید، عذابی پایدار سراغ آنان آمد و عذاب تو را دیدند و دانستند که وعده تو دروغ نیست.

اکنون به کافران مکّه چنین می گویی: «من قرآن را به زبانی ساده و شیوا بیان کردم، آیا کسی هست که پند بگیرد؟».

* * *

مناسب است در اینجا ماجرای مهمانان لوط(علیه السلام) را بنویسم:

لوط(علیه السلام) در مزرعه خود در خارج از شهر مشغول کشاورزی بود، دید چهار مرد زیبارو به سوی او می آیند، وقتی آنان به لوط(علیه السلام)رسیدند، به او سلام کرده و گفتند که می خواهند مهمان او باشند.

لوط(علیه السلام) در آن لحظه نمی دانست که این مهمانان، فرشتگان خدا هستند و آمده اند تا این قوم تبهکار را نابود کنند، او لحظه ای با خود فکر کرد، او مهمان نواز بود و دوست نداشت تا مهمان را رد کند، از طرف دیگر می دانست که حضور این جوانان خوش سیما (در شهری که آلوده به انحراف همجنس بازی است) باعث دردسر است.

لوط(علیه السلام) صبر کرد تا هوا تاریک شد، در تاریکی شب، مهمانان را به خانه برد تا برای آنان غذایی فراهم کند، لوط(علیه السلام)خوشحال بود که مهمانان او از دست این مردم تبهکار نجات پیدا کرده اند، امّا او چه می توانست بکند وقتی که دشمن او درون خانه اش بود !

همسر لوط(علیه السلام) زن بی ایمانی بود و به این قوم گناهکار کمک می کرد، وقتی او از ورود مهمانان زیبارو آگاه شد، به بالای بام رفت، ابتدا کف زد تا شاید بقیّه

خبردار شوند، امّا فایده ای نکرد، برای همین آتشی روشن کرد، دود آتش به آسمان رفت، گروهی از آن مردم تبهکار متوجّه شدند و با سرعت، دوان دوان به سوی خانه لوط(علیه السلام)آمدند.

آنان به در خانه هجوم آوردند، لوط(علیه السلام) مقاومت کرد، امّا آنان چند نفر بودند و توانستند در را باز کنند و وارد خانه شوند، لوط(علیه السلام) بسیار غمگین شد و گفت: «ای کاش قدرت مقابله با شما را داشتم، ای کاش یارانی داشتم که مرا یاری می کردند، آنوقت می دانستم با شما چه کنم».

آن هوس بازان به سوی فرشتگان رفتند، جبرئیل اشاره ای به چشم آنان کرد، آنان نابینا شدند، دیگر هیچ جا را نمی دیدند، دست به دیوار گرفتند تا از خانه خارج شوند، آنان به لوط(علیه السلام)گفتند: «ای لوط ! صبر کن صبح برسد، هیچ کدام از شما را زنده نمی گذاریم، همه اهل این خانه را به قتل می رسانیم».(۶۷)

لوط(علیه السلام) برای لحظه ای به فکر فرو رفت، فردا صبح آنان، همه مردم شهر را بسیج می کنند و برای کشتن او و دختران و مهمانان او می آیند، اینجا بود که جبرئیل به لوط(علیه السلام)گفت: «ای لوط ! ما فرستادگان خدا هستیم، ما فرشتگان خدا هستیم».

نیمه شب که شد، لوط(علیه السلام) با دخترانش از شهر دور شدند، عذاب فرا رسید و همه مردم شهر نابود شدند، همسر لوط(علیه السلام)هم در میان آنان بود و هلاک شد، زیرا او زن مؤمنی نبود.

* * *

قَمر: آیه ۴۵ – ۴۱

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ (۴۱) كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ (۴۲) أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ

أَولَئِكَمْ أَمْ لَكَمْ بَرَاءَةٌ فِی الزُّبُرِ (۴۳) أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ (۴۴) سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ (۴۵)

اکنـون از سـرنوشت فرعون و پیروان او سـخن می گویی، تو موسـی(علیه السـلام) را نزد آنـان فرسـتادی، موسـی(علیه السـلام) معجزات زیادی آورد و آنان را از عذاب تو ترساند، امّا آنان سـخن موسـی(علیه السـلام) را دروغ پنداشـتند و به هشدارهای او اعتنا نکردند و سرانجام تو با قدرت و اقتدار تمام، آنان را به عذاب سختی گرفتار کردی و آنان را در رود نیل غرق کردی.

اکنون درباره کافران مکّه سـخن می گویی، محمّد(صلی الله علیه وآله) برای آنان قرآن را خواند و آنان را از عذاب تو ترساند ولی آنان سـخن او را دروغ پنداشـتند، به راستی آیا آنان از قوم نوح(علیه السـلام)قوی تر بودند؟ آیا قدرت آنان از قدرت قوم عاد و قوم ثمود و فرعونیان بیشتر بود؟

آنان بُت ها را می پرسـتند و از پذیرفتن حقّ خودداری می کنند، آیا در کتاب های آسـمانی امان نامه ای برای این بُت پرسـتان آمـده است؟ آنان به این امیـد هسـتند که همـدیگر را یاری خواهنـد کرد و به یکـدیگر چنین می گوینـد: «ما جماعتی متّحد و نیرومنـد و پیروز هستیم»، ولی به زودی جمع آنان پراکنـده می شود و شـکست می خورنـد و پا به فرار می گذارنـد و دست از یاری یکدیگر برمی دارند.

* * *

این سوره، قبل از هجرت پیامبر نازل شده است. وقتی پیامبر به مدینه

هجرت کرد، تعداد مسلمانان زیاد شد، در سال دوم هجری پیامبر به جنگ سپاه مکّه رفت و جنگ «بدر» روی داد. در آن جنگ، سپاه مکّه سه برابر مسلمانان بودند و تجهیزات جنگی زیادی همراه داشتند، تو به وعده خود عمل کردی مسلمانان را یاری کردی و آنان بر کافران پیروز شدند.

در آن جنگ، هفتاد نفر از بزرگان مکّه کشته شدند، ابوجهل یکی از آنان بود، او به سزای عملش رسید، ابوجهل همان کسی است که بر سر پیامبر خاکستر می ریخت و مسلمانان را شکنجه می داد. در جنگ بدر کافران مکّه شکست سختی خوردند و هفتاد نفر از بزرگان آنان کشته شدند و هفتاد نفر از آنان نیز اسیر شدند.

آری، هر کس به تو توکّل کند، تو او را یاری می کنی و او را تنها نمی گذاری، تو با قدرت بی پایان خود او را بر دشمنانش پیروز می کنی، به راستی که همه کارها در دست توست.

* * *

قَمر: آیه ۴۹ – ۴۶

بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ (۴۶) إِنَّ الْمجْرِمِينَ فِی ضَلَال وَسُعُر (۴۷) يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِی النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (۴۸) إِنَّا كُلَّ شَیْء خَلَقْنَاهُ بِقَدَر (۴۹)

درست است که تو به محمّد(صلی الله علیه وآله) وعده دادی که گروهی از دشمنانش در جنگ «بدر» هلاک خواهند شد، امّا زمان عذاب واقعی کافران، روز قیامت

است، عـذاب روز قیامت، سـخت تر و ناگوارتر از عـذاب دنیا است، آنان هیـچ راهی به بهشت ندارند و در آتش سوزان جهنّم گرفتار می شوند، فرشتگان آنان را با صورت بر روی زمین می کشانند و به آنان می گویند: «اکنون عذاب جهنّم را بچشید».

هیـچ چیز در جهان هستی، بی حساب و کتاب نیست، عـذاب آن کافران هم روی حساب و انـدازه است، آنان حاصل کارهای خود را می بینند، تو به هیچ کس ظلم نمی کنی و مقدار عذاب آنان کاملاً مشـخّص است. تو آنان را به اندازه کفر و گناهشان عذاب می کنی.(۶۸)

* * *

همه چیز در جهان (چه در این دنیا و چه در آخرت) با دقّت و با نظم آفریـده شـده است، هر چقدر علم پیشـرفت می کند، این نظم و دقّت جهان بیشتر آشکار می شود.

برای مثال ارتباطی بین تولید مثل مگس ها و مدّت عمر آنان وجود دارد، اگر در ابتدای فصل تابسـتان، دو مگس را در شرایط مناسب قرار دهیم، با فرا رسیدن پاییز، تعداد آنان به بیش از سیصد هزار میلیارد مگس می رسد.(۶۹)

خدا عمر مگس را فقط سه هفته قرار داده است !

حلزون هـا به طور متوسّط ده سال عمر می کننـد، به راستی اگر مگس ها عمر حلزون ها را داشـتند چه اتّفاقی می افتاد؟ مگس ها همه سطح کره زمین را پر می کردند و امکان زندگی را از موجودات دیگر می گرفتند.

هر جای جهان را نگاه کنیم، نظم و اندازه را می بینیم، حرکت ستارگان و

سیّارات در آسمان، کاملاً مشخّص و دقیق است، ستاره شناسان می توانند به طور دقیق خسوف و کسوف را پیش بینی کنند.

* * *

قَمر: آیه ۵۰

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ (۵۰)

تو قوم نوح(علیه السلام) را در طوفان غرق کردی، قوم عاد را با تندبادی سهمگین هلاک کردی، قوم ثمود را با زلزله نابود کردی...

این طوفان و تندباد و زلزله برای تو کاری نداشت، فرمان تو فقط یک کلمه است: «باش»، آن وقت است که فرمان تو چنان با سرعت انجام می گیرد که همچون یک چشم بر هم زدن است.

هرگاه چیزی را اراده کنی، آن چیز بدون هیچ فاصله ای به وجود می آید، کافی است به طوفان یا زلزله بگویی: «باش»، ناگهان زلزله یا طوفان فرا می رسد. این کار برای تو، بسیار آسان است.

* * *

قَمر: آیه ۵۵ – ۵۱

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (۵۱) وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ (۵۲) وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ (۵۳) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ (۵۴) فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ (۵۵)

تو کسانی که در گذشته، همانند کافران مکّه بودند، عذاب کردی، آیا کسی هست که از این نمونه های عذاب، پند بگیرد؟

ص:۱۵۱

تو برای هر انسانی پرونده ای قرار داده ای و همه اعمال او در آنجا ثبت می شود، همه کارهای آن کافرانی که به عذاب تو گرفتار شدند در پرونده های آنان نوشته شده است، هر کار کوچک و بزرگ آنان ثبت شده است و در روز قیامت همه آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو خواهند آمد و سپس تو آنان را به جهنّم می افکنی و آنان برای همیشه در آنجا خواهند بود.

این سرنوشت کافران است، امّا مؤمنان پرهیزکار در باغ های بهشتی کنار نهرهای آب خواهند بود، آنان در آنجا، غرق نعمت های تو خواهند بود، بهشت جایگاهی است که هیچ باطل و بیهودگی در آن راه ندارد، سراسر حقّ و حقیقت است و به آنان مهربانی و لطف تو نزدیک خواهند بود، تو خدای یگانه ای، فرمانروایی توانا هستی. تو از آنان راضی خواهی بود و این سعادتی بس بزرگ است.(۷۰)

سوره رحمان

اشاره

ص:۱۵۳

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۵۵ قرآن می باشد.

۲ - «رحمان» یکی از اسم های خدا می باشد، خدایی که مهربان است. در آیه اول این سوره این نام خدا ذکر شده است و برای همین این سوره را به این نام می خوانند.

۳ - به این سوره «عروس قرآن» می گویند، زیرا زیباترین سوره قرآن است.

۴ - موضوعات مهم این سوره چنین است: نشانه های قدرت خدا، آفرینش انسان، سرانجام همه انسان ها مرگ است، عذاب کافران در قیامت، نعمت های زیبای بهشتی برای مؤمنان.

رحمان: آیه ۵ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّحْمَنُ (۱) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (۳) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۴) الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (۵)

تو خدای مهربانی هستی در اینجا می خواهی از نعمت های خود سخن بگویی، اوّلین نعمتی را که ذکر می کنی قرآن است، تو قرآن را به محمّد(صلی الله علیه وآله)آموختی تا مایه هدایت همه باشد.

تو انسان را آفریدی و به او سخن گفتن آموختی. نعمت سخن گفتن سبب رشد و کمال انسان می شود و او می تواند تجربیّات و دانش خود را به سادگی از نسلی به نسل دیگر منتقل سازد.

اکنون از خورشید و ماه سخن می گویی، تو آن دو را با قدرت خود آفریدی و این دو با نظمی خاص در گردش هستند و زندگی بشر در کره زمین، وابسته به این دو است.

ص:۱۵۵

* * *

خورشید در هر ثانیه ۲۲۵ کیلومتر به دور مرکز کهکشان راه شیری می چرخد، ۲۰۰ میلیون سال طول می کشد تا خورشید بتواند مدار خود را دور بزند.

ماه در هر ثانیه تقریباً یک کیلومتر در مدار خود به دور زمین می چرخد، در یک ساعت ۳۶۰۰ کیلومتر طی می کند، مدار ماه دو و نیم میلیون کیلومتر می باشد، وقتی من به آسمان نگاه می کنم ماه و خورشید را در یک اندازه می بینم، امّا می توان ۶۵ میلیون ماه را در خورشید جای داد.(۷۱)

* * *

رحمان: آیه ۶

وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (۶)

«گیاهان و درختان در حال نیایش و سجده هستند».

این سخن توست، دوست دارم بدانم معنای آن چیست؟ وقتی دقّت می کنم می بینم در قرآن از سجده موجودات بی جان سخن گفته ای، آسمان، زمین، ماه، خورشید، درختان، کوه ها... همه تو را ستایش می کنند. آنان از قوانین تو در آفرینش فرمان برداری می کنند، این معنای سجده آنان است که در قرآن از آن سخن گفته ای.(۷۲)

هر موجودی به اندازه درجه وجودی خود، دارای شعور است و در دنیای خود و به زبان خود، تو را ستایش می کند و تو را به پاکی می ستاید، ولی من از درک حقیقت آن ناتوانم.

ص:۱۵۶

موجوداتی مثل ماه و خورشید و کوه و درخت، همسو با بهره وجودی خود، درکی از تو دارند، البتّه درک و شعور آنان قابل مقایسه با درک انسان نیست، تو انسان را با درک و آگاهی بالایی آفریدی، امّا به موجودات دیگر به اندازه خودشان، بهره ای از درک و شعور دادی.

* * *

رحمان: آیه ۹ – ۷

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (٧) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (٨) وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (٩)

آسمان را بر فراز زمین برافراشتی و در آن شگفتی های زیادی قرار دادی تا نشانه ای از عظمت تو باشد.

تو میزان عدل و نظم را در جهان قرار دادی و فرمان دادی تا بندگانت از مسیر عدالت منحرف نشوند، در هنگام خرید و فروش، کم فروشی نکنند و از روی عدل و انصاف، خرید و فروش کنند، وقتی می خواهند چیزی را وزن کنند، وزن آن را به نفع خود، کم و زیاد نکنند.

* * *

رحمان: آیه ۱۲ – ۱۰

وَالْاَرْضَ وَضَعَهَا لِلْاَنَامِ (١٠) فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْاَكْمَامِ (١١) وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ (١٢)

«زمین را برای بندگانت آفریدی تا در آن زندگی کنند، تو در زمین، میوه های گوناگون و درختان خرما آفریدی، تو دانه هایی که همراه با ساقه و برگ است، آفریدی. تو روزی انسان را از دل زمین بیرون می آوری».(۷۳)

زمین، این کُره خاکی در فضا حرکت می کند، زمین در کهکشان راه شیری

ص:۱۵۷

است، زمین همراه با این کهکشان، در هر ثانیه، سیصد کیلومتر حرکت می کند !

امّا این زمین، تنها خانه انسان، چقدر آرام به نظر می رسد !! ما به راحتی می توانیم بر روی آن زندگی کنیم.

خدا در زمین، کوه های ثابت و پابرجایی قرار داد تا مایه آرامش زمین باشد. این کوه ها هستند که زمین را از لرزش ها حفظ می کنند.

* * *

رحمان: آیه ۱۳

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۳)

در این سوره خطاب تو با جنّ و انسان است، از نعمت قرآن سخن گفتی، تو قرآن را برای هدایت جنّ و انس فرستادی، به این دو گروه، نعمت های فراوان دادی، اکنون به آنان چنین می گویی: «کدام یک از نعمت های مرا دروغ می شمارید؟».

در این سوره ۳۱ بار این جمله را ذکر می کنی: «کدام یک از نعمت های مرا دروغ می شمارید؟».

هر بار که نعمتی از نعمت های خودت را نام می بری، از جنّ و انس می خواهی فکر کنند و ببینند که تو چقدر در حقّ آنان، مهربانی کردی، هر چه نیاز داشتند برای آنان آفریده ای، به راستی چرا عدّه ای نعمت های تو را دروغ می شمارند؟ قرآن بزرگ ترین نعمت توست، کتابی است که مایه سعادت و رستگاری است، چرا عدّه ای قرآن را دروغ می شمارند؟ چرا تو را از یاد می برند؟ چرا شیفته دنیا می شوند و از آخرت غافل می شوند؟ چرا قیامت را انکار می کنند؟ چرا نعمت های تو را کفران می کنند؟

ص:۱۵۸

* * *

رحمان: آیه ۱۶ – ۱۴

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَال كَالْفَخَّارِ (۱۴) وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِج مِنْ نَار (۱۵) فَبِأَيِّ آَلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۶)

«همه انسان ها از نسل آدم(علیه السلام)هستند، تو آدم(علیه السلام) را از گِل خشکیده ای که مانند سفال بود، آفریدی و جن را از شعله ای از آتش خلق نمودی، به راستی بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟».

* * *

رحمان: آیه ۱۸ – ۱۷

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (۱۷) فَبِأَيِّ آَلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۸)

«تو خدای دو مشرق و دو مغرب هستی ! به راستی بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟».

لحظه ای فکر می کنم: منظور از دو مشرق و دو مغرب چیست؟ من باید مشرق اوّل و مشرق دوم را کشف کنم !

مشرق یعنی محل طلوع. خورشید هر روز از نقطه ای طلوع می کند. وقتی تابستان فرا می رسد، خورشید در نقطه ای نزدیک به جنوبِ شرقی طلوع می کند. (این نزدیک ترین نقطه طلوع خورشید به شمال است). این مشرق اوّل است.

روزهای دیگر، آرام آرام طلوع خورشید به سمت جنوب پیش می رود، هر روز، خورشید در نقطه ای دیگر طلوع می کند تا این که روز آخر پاییز فرا

می رسـد. (در این هنگام، طلوع خورشـید در نزدیکْ ترین نقطه به جنوب است). این مشـرق دوم است، بعـد از آن نقطه طلوع خورشید به سوی شمال باز می گردد.

در اینجـا قرآن به دو نقطه مهم طلـوع خورشـید اشـاره می کنـد: مشـرق اوّل که در اوّل تابسـتان است و مشـرق دوم که در اوّل زمستان است.

هنگـام غروب خورشـید هـم ایـن اتّفـاق بـه همیـن شـکل روی می دهـد، پس مغرب هم دو نقطه مهم دارد: غروب اوّل در اوّل تابستان، غروب دوم در اوّل زمستان !

به راستی چرا خورشید همیشه در یکْ نقطه مشخّص طلوع و غروب ندارد؟

وقتی من تحقیق می کنم، می فهمم که اگر خورشـید همیشه در یکْ نقطه طلوع و غروب می کرد، دیگر چهار فصل پدید نمی آمد و همیشه یکْ فصل بود، از بهار، تابستان، پاییز و زمستان خبری نبود !

زمین به دور خورشـید می چرخـد، مـدار زمین به صورت بیضـی می باشـد، گردش زمین در این مـدار بیضـی، سـبب به وجود آمـدن چهار فصل می شود، این که خورشـید هر روز در چه نقطه ای طلوع می کند، بسـتگی به این دارد که زمین در چه نقطه ای از مدار خود قرار گرفته است.

خـدا فرمان داد که زمین به دور خورشـید بچرخـد، زمین در هر ثانیه ۳۰ کیلومتر در مـدار خود دور خورشـید را طی می کند، مدار زمین به دور خورشید ۹۴۰ میلیون کیلومتر است. زمین این مسافت را در ۳۶۵ روز و شش ساعت طی می کند. یکْ سال، در واقع از گردش کامل زمین به دور خورشید پدید می آید.

* * *

ص:۱۶۰

رحمان: آیه ۲۳ – ۱۹

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (۱۹) بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (۲۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۱) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ (۲۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۳)

«دو دریا را کنار هم قرار دادی و بین این دو دریا، فاصله ای است تا آب آن ها به هم نیامیزد. بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟ از آن دو دریا مروارید بزرگ و کوچک بیرون می آید، بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟»(۷۴)

من دوست دارم بدانم این دو دریا کجا هستند؟

آب بیشتر رودها شیرین می باشد، این رودها از کوه ها سرچشمه گرفته و به سوی دریا می روند، وقتی رود بزرگی به دریا می رسد، آب شور دریا را عقب می راند و در دهانه خود، محدوده ای درست می کند که آب آن، شیرین است. این آب شیرین با آب شور دریا مخلوط نمی شود و این از عجایب قدرت خدا می باشد.

* * *

رحمان: آیه ۲۵ – ۲۴

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۲۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۵)

«حرکت کشتی ها در دریاها به فرمان توست، کشتی هایی که همچون کوهی بزرگ به نظر می آیند. بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟».

بیشتر حمل و نقل کالاها در دنیا با کشتی صورت می پذیرد، صادرات و واردات، لازمه توسعه یک کشور است، امّا اگر کشتی ها نبودند، هرگز تجارت جهانی این قدر رونق نداشت.

ص:۱۶۱

اگر به اطراف خود نگاه کنم، متوجّه می شوم خیلی از این وسایل (خود این وسایل یا مواد اوّلیّه آن) با کشتی منتقل شـده اند و سپس به دست من رسیده اند. بیش از نود درصد حمل کالا در جهان با کشتی انجام می گیرد.

* * *

رحمان: آیه ۲۸ – ۲۶

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَان (۲۶) وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۲۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۸)

«هر که روی زمین است، نـابود می شـود و از بین می رود، فقـط تو بـاقی می مـانی چون تو از همه نقص هـا و عیب هـا به دور هستی و همه خوبی ها را داری. به راستی بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟».

در اینجا قرآن به صور دوم اسرافیل اشاره می کند.

اسـرافیل دو ندا دارد: در ندای اوّل، مرگ انسان هایی که روی زمین زندگی می کنند، فرا می رسد. با این ندا روح کسانی که در «برزخ» هستند نیز نابود می شود، فقط چهار فرشته باقی می مانند: «اسرافیل، جبرئیل، میکائیل، عزرائیل». آنان با شنیدن صور اسـرافیل نمی میرنـد، امّـا پس از آن خـدا عزرائیل را نزد اسـرافیل، جبرئیل و میکائیل می فرسـتد تا جان آنان را بگیرد. این سـه فرشته هم می میرند، بعد از آن فقط خدا می ماند و عزرائیل.

این عزرائیـل بود که جان همه موجودات را می گرفت، اکنون نوبت خودش می رسـد تا جان دهـد، خـدا به او می گویـد: «ای عزرائیـل ! به فرمـان من بمیر !». اینجاست که عزرائیل هم می میرد. هیـچ کس در جهان زنـده نیست، همه نابود شـده انـد، همه فرشتگان و انسان ها و جنّ ها و حیوانات. همه موجودات زنده

ص:۱۶۲

از بین رفته اند. آن وقت است که خدا زمین و آسمان ها را در هم می پیچد.(۷۵)

هیچ کس نمی داند چقدر زمان می گذرد، هیچ کس زنده نیست تا درکی از زمان داشته باشد. بعد از آن، هر وقت که خدا اراده کرد، قیامت را برپا می کند، ابتدا اسرافیل را زنده می کند و او برای بار دوم در صور خود می دمد، همه زنده می شوند.

فرشتگان زنده می شوند و همه انسان ها به فرمان خدا سر از خاک برمی دارند و برای حسابرسی به پیشگاه خدا می آیند و روز قیامت فرا می رسد.

* * *

این دو آیه را بار دیگر می خوانم، به ترجمه آن دقیق می شوم، می بینم که بعضی افراد از این دو آیه چنین فهمیده اند: «همه موجودات نابود می شوند و صورت خدا باقی می ماند».

مگر خدا، صورت دارد؟

خدای یگانه به هیچ مخلوقی شبیه نیست، او جسم ندارد، صورت هم ندارد، پس چرا این جمله را این گونه ترجمه کرده اند؟

مناسب می بینم در اینجا مثالی بزنم: نویسندگی نیاز به خلوت دارد، اگر مداوم گوشی تلفن زنگ بزند و من بخواهم به تماس ها جواب دهم، نمی توانم بنویسم. یک روز صبح، داشتم مطلب مهمّی را می نوشتم، در آن روز بیش از ده تماس داشتم، آخرش عصبانی شدم و گفتم: «کی می شود این تلفن دست از سر من بردارد؟».

حالا اگر کسی بخواهد مطلب را به زبان دیگری ترجمه کند، چه باید بگوید؟

ص:۱۶۳

اگر او همین کلمات را ترجمه کند، نتیجه چه می شود؟ کسی که آن ترجمه را می خواند، فکر می کند که تلفن من دست داشته است و دستش را روی سر من گذاشته است !!

اینجاست که می گویند: «ترجمه کار هر کسی نیست». کسی که می خواهد سخن مرا ترجمه کند باید زبان فارسی را با دقّت بشناسد و چنین ترجمه کند: «نویسنده گفت: کی تلفن مرا رها می کند؟».

او باید بفهمد این سخن، کنایه است، اصلاً لازم نیست تلفن دست داشته باشد.

در این آیه به زبان عربی آمده است:

یبقی وجهُ ربِّک.

همه چیز نابود می شود و «صورت خدا» باقی می ماند.

این کنایه است، لازم نیست خدا صورت داشته باشد !

معنای درست این جمله، چنین است: «همه چیز نابود می شود و خودِ خدا باقی می ماند».

اکنون این مطلب را می نویسم:

فرض کنید پادشاه یک کشور عربی تصمیم بگیرد دیداری مردمی داشته باشد و مردم برای دیدن او جمع شوند، معلوم است که در این ازدحام، همه نمی توانند پادشاه را ببینند. شب که مردم دور هم جمع می شوند، یکی می گوید: «امروز آن قدر شلوغ شد که من اصلاً نفهمیدم کی پادشاه آمد و کی رفت»، دیگری می گوید: «من ماشین پادشاه را دیدم». دیگری می گوید: «من

هم محافظان و همراهان او را دیدم».

در این میان یکی می گوید: «رأیتُ وجهَ المَلِک».

این جمله را چگونه باید ترجمه کرد؟

آیا منظور او این است که او صورت پادشاه را دیده است؟

نه.

منظور او این است که من خودِ پادشاه را دیدم.

او به دوستانش فخر می فروشد، دوستان او، فقط ماشین و اطرافیان پادشاه را دیده اند، امّا او توانسته است خودِ پادشاه را ببیند، (کسی که صورت پادشاه را ببیند، خودِ او را دیده است).

این یک کنایه در زبان عربی است، وقتی می خواهند بگویند: «کسی خود پادشاه را دید»، می گویند: «او وجه الملک را دید».

قرآن می گوید:

یبقی وجهُ ربِّک.

همه چیز نابود می شود و خود خدا باقی می ماند !

همه موجودات، آفریده های خدا هستند، همه آن ها نابود می شوند، فرشته ها که کار نظم جهان به دست آنان است، همه نابود می شوند، فقط خود خدا باقی می ماند، حتّی جبرئیل که بزرگ ترین فرشته است، می میرد، عزرائیل هم که جان ها را می گرفت، می میرد، همه نابود می شوند و فقط خودِ خدا می ماند.

* * *

رحمان: آیه ۳۰ – ۲۹

یَسْأَلُهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ کُلَّ

يَوْم هُوَ فِى شَأْن (۲۹) فَبِأَىِّ آلَاءِ رَبِّكَمَا تُكَذِّبَانِ (۳۰)

همه کسانی که در آسـمان و زمین هستند به تو نیاز دارند، وجود همه آنان به لطف تو وابسته است، تو جهان را آفریدی و این جهان هر لحظه به تو نیاز دارد، تو همه روزه، به کار تازه ای می پردازی، عدّه ای را زنده می کنی، گروهی را می میرانی. گناه بندگانت را می بخشی، عدّه ای را به عذاب گرفتار می سازی، روزیِ بندگان را می دهی. تو هر چه بخواهی انجام می دهی.

یهودیان می گفتند: «دست خدا بسته شده است»، آنان باور داشتند که تو جهان را آفریدی ولی بعد از آن، دیگر تو نمی توانی در آن تصرّفی داشته باشی.

این سخن، سخنی باطل است.

تو جهـان را خلق نمودی و دستِ قـدرت تو، همواره گشاده است و عطا و بخشـش تو بسـیار است، به هر کس که بخواهی می بخشی و سرنوشت انسان ها را به خاطر اعمال خوب و یا بد آنان تغییر می دهی.

آری، جهان را آفریدی و هر لحظه به آن تسلّط کامل داری، هرچه را بخواهی، تغییر می دهی، قدرت تو بی انتهاست.

به راستی بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

* * *

رحمان: آیه ۳۲ - ۳۱

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ (۳۱) فَبِأَىِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۲)

اکنون با دو گروه جنّ و انس سخن می گویی و به آنان چنین می گویی: «به

زودی به حساب شما می پردازم، همه اعمال شما ثبت شده است و شما برای حسابرسی به پیشگاه من می آیید، پس کدام یک از نعمت های مرا انکار می کنید؟».

این وعده توست، همه را در روز قیامت زنده می کنی، به مؤمنان نیکوکار پاداش نیک می دهی و کافران را به آتش جهنّم گرفتار می سازی. روز قیامت، عدالت تو را تکمیل می کند، اگر قیامت نباشد، چه فرقی میان خوب و بد است؟

آنان که روز قیامت را انکار می کنند، می گویند انسان پس از مرگ، نیست و نابود می شود، چگونه ممکن است سرانجام انسان های خوب با سرانجام انسان های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تو بی معنا می شود.

* * *

رحمان: آیه ۴۵ – ۳۳

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَان (۳۳) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ (۳۴) يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَار وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ (۳۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۶) فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ
وَرْدَةً كَالدِّهَانِ (۳۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۸) فَيَوْمَئِذ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ (۳۹) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۰)
يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَام (۴۱) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۲) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ
(۴۳) يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيم آن (۴۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۵)

ص:۱۶۷

روز قیامت که فرا رسد، همه سر از قبرها بیرون می آورند، آنان مدّتی در صحرای قیامت سرگردان می مانند، سپس گروهی از فرشتگان از آسمان فرود می آیند. همه انسان ها و جنّ ها به صف ایستاده اند و منتظرند تا حسابرسی آنان آغاز گردد، آنان نگاه می کنند، همه زمین و آسمان پر از فرشتگان است، هیچ کس راه فراری ندارد.

اینجاست که تو به یکی از آن فرشتگان دستور می دهی تا چنین ندا کند: «ای گروه جنّ و انس ! اگر می توانید از اطراف آسمان و زمین، راه فراری بیابید و از عذاب خدا فرار کنید، این کار را بکنید، ولی بدانید که هرگز نمی توانید از قلمروِ فرمانروایی خدا بیرون روید، هر کجا بروید خدا بر شما قدرت دارد، هر کجا بروید آنجا هم محل فرمانروایی خداست».(۷۶)

آری، آن روز هیچ کس نمی تواند از حکومت تو فرار کند.

بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

تو در این دنیا به آنان مهلت دادی و گروهی از آنان راه کفر را پیمودند، تو در عذاب آنان شتاب نکردی و به آنان فرصت دادی، امّا در روز قیامت آنان را به سختی عذاب می کنی، تو فرمان می دهی تا فرشتگان غُل و زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها بیندازند و آنان را با صورت بر روی زمین بکشند و به سوی جهنّم ببرند.

در جهنّم شراره های آتش و مس گداخته بر کافران ریخته می شود و آنان هیچ یار و یاوری نمی یابند تا آنان را نجات دهد، آنان برای همیشه در آنجا عذاب می شوند.

بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

وقتی آن روز فرا رسد، آسمان می شکافد و از حرارت و گرمی جهنّم، رنگ

آن مانند چرم سرخ می گردد و حوادث هولناکی رخ می دهد که ترس و وحشت همه را فرا می گیرد.(۷۷)

بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

آن روز از هیچ کدام از جنّ و انس سؤال نمی شود که آیا کافر است یا مؤمن؟ آیا گناهکار است یا نیکوکار؟ زیرا چهره ها فریاد می زد که هر کسی، چه کاره است !

بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

گناهکاران کافر از چهره هایشان شناخته می شوند، چهره آنان سیاه و زشت است و این نشانه کفر و گناه آنان است، تو به فرشتگان فرمان می دهی تا آنان را به سوی جهنّم ببرند، وقتی آنان نزدیک جهنّم می رسند، فرشتگان موی سر و پای آنان را می گیرند و آنان را به جهنّم می اندازند، پس بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

آنان در میان شعله های آتش می سوزند و صدای فریادشان بلند می شود، فرشتگان به آنان می گویند: «این همان جهنّمی است که در دنیا آن را تکذیب می کردید».

* * *

وقتی که در آتش جهنّم می سوزند و تشنگی بر آنان غلبه می کند و فریاد سرمی دهند و آب می طلبند، تو فرمان می دهی تا فرشتگان آنان را به «چشمه حَمیم» ببرند.

چشمه حَمیم جزئی از جهنّم است امّا در آنجا شعله آتشی نیست، چشمه آب جوشانی می جوشد. جگر آنان از تشنگی می سوزد، از دور چشمه آبی را می بینند و به سوی آن می روند، امّا آب این چشمه سوزان است، آبی که از آن

می جوشد هم داغ است و هم متعفّن و آلوده !

آنان بسیار تشنه اند، چاره ای ندارند، از این آب می نوشند و تمام دهان و گلو و درون آنان می سوزد، البتّه چون در جهنّم از مرگ خبری نیست و عذاب آنان همیشگی است، بعد از مدتی وضع بدن آنان به حالت اول باز می گردد. آن ها برای همیشه این گونه عذاب می شوند.

این برنامه ای برای عذاب آنان است: سوختن در آتش جهنّم، تشنگی، رفتن به سوی چشمه حمیم، بازگشت به جهنّم، تشنگی، بازگشت به سوی چشمه حمیم... و این ماجرا ادامه دارد.(۷۸)

به راستی بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

* * *

رحمان: آیه ۵۵ - ۴۶

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ (۴۶) فَبِأَيِّ آَلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۷) ذَوَاتَا أَفْنَان (۴۸) فَبِأَيِّ آَلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۹) فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ (۵۰) فَبِأَيِّ آَلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۱) فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَه زَوْجَانِ (۵۲) فَبِأَيِّ آَلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۳) مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُش بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَق وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَان (۵۴) فَبِأَيِّ آَلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۵)

این سرگذشت کسانی بود که در این دنیا راه کفر را پیمودند، اکنون می خواهی سرگذشت مؤمنانی که به روز قیامت ایمان داشتند و از عذاب آن روز هراس داشتند را بیان کنی، کسانی که به قرآن باور داشتند و از گناه دوری کردند، تو در روز قیامت به هر کدام از آنان، دو باغ از باغ های بهشتی عطا می کنی.(۷۹)

ص:۱۷۰

بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

آن دو باغ، پر از درختان بسیار و انواع میوه ها می باشد، پس بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

در هر کدام از آن باغ ها، دو چشمه آب (تسنیم و سلسبیل) جاری است، چشمه هایی که هیچ کس مانند آن را ندیده است. پس بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

در آن باغ ها از هر میوه ای، دو نوع وجود دارد، هر یک از دیگری بهتر ! پس بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

مؤمنان مانند پادشاهان بر تخت هایی تکیه می زنند که زیر سایه درختان و کنار نهرهای آب قرار دارد، فرشتگان بر روی این تخت ها، فرش هایی زیبا گسترانده اند، آستر آن فرش ها از ابریشم است. در دنیا معمولاً آستر فرش را از پارچه ای که قیمتی نیست، تهیّه می کنند، گران قیمت ترین پارچه دنیا، ابریشم است، هرگز ابریشم را آستر فرش ها نمی کنند، امّا آستر فرش های بهشتی از ابریشم است، پس خود فرش ها از چیست؟ هیچ کس نمی داند، لطافت و زیبایی خود فرش ها در وصف نمی گنجد.

مؤمنان بر آن تخت ها تکیه می دهند، میوه های آن دو باغ در دسترس آنان است، در دنیا برای چیدن بعضی از میوه ها، باید زحمت کشید و از درخت بالا رفت، امّا آنان هر چه بخواهند، برایشان آماده می شود، پس بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

* * *

رحمان: آیه ۶۱ – ۵۶

فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ

ص:۱۷۱

قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (۵۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۷) كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ (۵۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۹) هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (۶۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۱)

برای مردان مؤمن، زنان بهشتی آفریده ای که فقط به همسران خود عشق میورزند و دست هیچ یک از جنّ یا انس به آنان نرسیده است، نام آنان، «حورالعین» است، پس بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

آن زنان بهشتی در سرخی گونه ها مانند یاقوت و دُرّ سفید و در زیبایی همچون مروارید می باشند، پس بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟ (۸۰)

تو همه این نعمت ها را برای نیکوکاران آماده کرده ای، مگر پاداش خوبی چیزی غیر از خوبی است؟ هر کس در دنیا بندگی تو کند، تو این نعمت ها را به عنوان پاداش به او عطا می کنی، آری، پاداش نیکوکاری چیزی جز بهشت نیست، پس بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

* * *

مناسب می بینم در اینجا مطلبی را ذکر کنم: قرآن از ازدواج مردان مؤمن با «حورالعین» سخن گفته است. «حورالعین» موجودی است که خدا آنان را آفریده است تا مؤمنان با آنان ازدواج کنند و به آنان انس بگیرند. «حورالعین» چشمان گشاده دارد و بسیار زیبا می باشد. یک مرد مؤمن می تواند با چندین «حورالعین» ازدواج کند.

اکنون سؤالی مطرح می شود: ازدواج زنانی که در این دنیا راه ایمان را

برگزیدند و نیکوکار بودند، چه می شود؟

در روز قیامت خدا زنان مؤمن را به بهشت می برد، آنان جوان می شوند و خدا به آنان زیبایی عجیبی می دهد، به گونه ای که از همه حورالعین ها زیباتر به نظر می آیند و خدا به آنان اختیار می دهد که با یک مرد مؤمن ازدواج کنند.

زنی که هرگز در دنیا ازدواج نکرده است، خدا او را به ازدواج یکی از مردان مؤمن در می آورد.

اگر زنی در دنیا ازدواج کرده است ولی شوهر او در روز قیامت در جهنّم باشد، خدا آن زن مؤمن را به ازدواج یکی از مردان مؤمن در می آورد.

اگر زنی در دنیا چندبار ازدواج کرده باشد و همه شوهران او در روز قیامت در بهشت باشند، آن زن حقّ انتخاب دارد و می تواند یکی از آنان را انتخاب کند و به همسری او دربیاید.(۸۱)

این نکته مهمّی است: چند شوهری، مخالف طبیعتِ زن است، خدا زن را این گونه آفریده است که دوست دارد یک مرد را دوست بدارد و تنها به او عشق بورزد، زنی که از فطرت خود دور نشده است چنین احساس پاکی دارد. در بهشت، فطرت پاک زن به دنبال چنین چیزی است.

او هرگز چیزی غیر از این را طلب نمی کند !

زن مؤمن فقط به همسر خود عشق میورزد و هرگز مرد دیگری غیر از او را دوست ندارد، این جلوه عشق کاملی است که خدا در قلب زن قرار داده است.

زن مؤمن در بهشت می داند که شوهر او، غیر از او همسرانی از «حورالعین» دارد، امّا از این موضوع، ناراحت نمی شود، زیرا مقامی که خدا به او داده است، بسیار بالاتر از حورالعین است !

مقام زنان مؤمن کجا و مقام حورالعین کجا؟

ص:۱۷۳

تفاوت از زمین تا آسمان است !

زن مؤمن می دانـد که در بهشت، چیزی را از دست نمی دهـد، بهشت جای هیـچ غم و اندوهی نیست، او هرگز از این موضوع نـاراحت نمی شود، هر کس وارد بهشت شود، قلب او پـاک می شود و او به فطرت پاک خود باز می گردد، حسادت ها از دل او می رود و او به آنچه خدا انجام داده است، خشنود است. هیچ کس در بهشت به اندازه ذرّه ای غمناک نمی شود.

* * *

رحمان: آیه ۶۵ – ۶۲

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ (۶۲) فَبِأَيِّ آَلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۳) مُدْهَامَّتَانِ (۶۴) فَبِأَيِّ آَلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۵)

از دو باغ بهشتی که در روز قیامت به مؤمنان می دهی، سـخن گفتی، اکنون می خواهی از دو باغ دیگر سخن بگویی. دو باغی که در «برزخ» به هر مؤمن می دهی، بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟ (۸۲)

اکنون می خواهم بدانم برزخ چیست؟

وقتی انسان می میرد، روح از جسـمش جـدا می شود، جسم او را داخل قبر می گذارنـد و پس از مدّتی این بدن می پوسد و از بین می رود. امّا روح انسان چه می شود؟

روح انسـان به دنیایی می رود که به آن «عالَم برزخ» می گوینـد. برزخ، مرحله ای است بین این دنیا و قیامت. در زبان عربی به چیزی که بین دو شیء فاصله می اندازد، برزخ می گویند.

در برزخ، باغ های زیبا وجود دارد که همانند بهشت است. تو به هر مؤمن دو

ص:۱۷۴

باغ می دهی تا او از نعمت های بیشماری که در آن باغ ها می باشد، استفاده کند.

آری، آن باغ ها، بهشتِ اصلی نیست، زیرا هر کس وارد بهشت شود، دیگر از آن خارج نمی شود، کسی که در برزخ به آن باغ ها می رود، قبل از قیامت از آن خارج می شود، آری، قبل از برپایی قیامت، روح همه انسان ها نابود می شود، فرشتگان هم نابود می شوند، هیچ کس باقی نمی ماند، پس از مدّتی تو همه را زنده می کنی و مؤمنان را به بهشت می بری و به هر کدام دو باغ می دهی، آنان وقتی وارد بهشت روز قیامت شوند، دیگر از آن بیرون نمی آیند.

* * *

رحمان: آیه ۷۸ - ۶۶

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ (۶۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۷) فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ (۶۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۹) فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ (۷۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۱) حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ (۷۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۳) لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (۷۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۵) مُتَّكِئِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ (۷۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۷) تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۷۸)

سخن از دو باغی بود که در برزخ به مؤمنان می دهی، اکنون می خواهی درباره آن دو باغ بیشتر سخن بگویی:

این دو باغ، خرّم و بسیار سرسبز می باشند، بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

در هر کدام از آن دو باغ، دو چشمه آب گوارا جاری است، بندگان تو، کدام

یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

در این دو باغ، میوه های گوناگون و خرما و انار وجود دارد، پس بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

در آن دو باغ، برای مردان مؤمن، همسرانی خوش اخلاق و زیبا قرار داده ای، پس بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

آن همسران بهشتی، درشت چشم می باشند و در سراپرده های خود از چشم دیگران محفوظ می باشند و فقط شوهرانشان آنان را می بینند. پس بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند.

دست هیچ کس از جنّ یا انس به آن همسران بهشتی نرسیده است و آنان دوشیزه اند. پس بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

مؤمنان بر تخت هایی تکیه می زنند که با بهترین و زیباترین پارچه های سبز رنگ، پوشانده شده است، پس بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

نام تو بلندمرتبه و بزرگ است، تو خدای یگانه ای و از همه عیب ها و نقص ها به دور هستی و همه خوبی ها از توست، تو همه این نعمت ها را برای بندگانت آماده کرده ای و از آنان خواسته ای تا ایمان آورند و در راه پیامبران گام بردارند، هر کس به این سخن تو گوش دهد به رستگاری بزرگی می رسد.(۸۳)

ص:۱۷۶

سوره واقعه

اشاره

ص:۱۷۷

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۵۶ قرآن می باشد.

۲ - «واقعه» به معنای «حادثه» می باشد، در آیه اول این سوره از حادثه هولناک قیامت سخن گفته شده است، حادثه ای که با ترس و اضطراب انسان ها همراه خواهد بود، به همین دلیل، این سوره را به این نام خوانده اند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: روز قیامت، انسان ها در آن روز به سه گروه تقسیم می شوند: «پیشگامان»، «مؤمنان» و «کافران»، کسانی که در خوبی ها از دیگران پیشی گرفتند و کسانی که ایمان آوردند (گروه اول و دوم) در بهشت خواهند بود، اما کافران در جهنم عذاب خواهند شد.

ص:۱۷۸

واقعه: آیه ۱۰ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱) لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ (۲) خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ (۳) إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا (۴) وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا (۵) فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا (۶) وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً (۷) فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۸) وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۹) وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (۱۰)

وقتی حادثه قیامت برپا شود، هیچ کس نمی توانـد آن را انکار کند، آن روز، روزی است که کافران ذلیل و خوار می شوند و مؤمنان به عزّت می رسند.

هنگام برپایی قیامت، زمین به شدّت به لرزه در می آید و کوه ها متلاشی می شوند و همانند گَرد و غبار پراکنده می شوند.

در آن روز مردم به سه گروه تقسیم می شوند:

* گروه اوّل: خوشبختان

ص:۱۷۹

آنـان کسـانی هسـتند که پرونـده اعمالشـان به دست راسـتشان داده می شود و به راستی که آنـان چقـدر خوشـبختند ! آنـان از پیامبران تو پیروی کردند.

* گروه دوم: بدبختان

آنـان کسـانی هسـتند که پرونـده اعمالشـان به دست چپشـان داده می شود و به راستی که چقـدر بدبختنـد ! آنان پیامبران تو را تکذیب کردند.

* گروه سوم: پیشگامان

آنان کسانی هستند که در ایمان و عمل نیک بر دیگران سبقت گرفتند، آنان همان پیامبران و جانشینان آن ها می باشند.

اکنون وقت آن است تا هر کدام از این سه گروه را معرّفی کنی، ابتدا درباره «پیشگامان» سخن می گویی.

* * *

واقعه: آیه ۲۶ – ۱۱

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۱۱) فِی جَنَّاتِ النَّعِیم (۱۲) ثُلَّهٌ مِنَ الْأَوَّلِینَ (۱۳) وَقَلِیلٌ مِنَ الْآخِرِینَ (۱۴) عَلَی سُرُر مَوْضُونَه (۱۵) مُتَّكِئِینَ عَلَیْهَا مُتَقَابِلِینَ (۱۶) یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ (۱۷) بِأَكْوَاب وَأَبَارِیقَ وَكَأْس مِنْ مَعِین (۱۸) لَا یُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا یُنْزِفُونَ (۱۹) وَفَاكِهَه مِمَّا یَتَخَیَّرُونَ (۲۰) وَلَحْم طَیْر مِمَّا یَشْتَهُونَ (۲۱) وَحُورٌ عِینٌ (۲۲) كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (۲۳) جَزَاءً بِمَا كَانُوا یَعْمَلُونَ (۲۴) لَا یَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِیمًا (۲۵) إِلَّا قِیلًا سَلَامًا سَلَامًا (۲۶)

پیشگامان چه کسانی هستند؟

آنان کسانی هستند که به درگاه تو نزدیکند و در باغ های پر نعمت بهشت

ص:۱۸۰

جای دارند. منظور از پیشگامان همان پیامبران و جانشینان آن ها می باشد، تو آنان را برای این مقام برگزیدی و نعمت خود را بر آنان تمام کردی.

در میان امّت های قبل، پیامبران زیادی بودند: آدم، نوح، ادریس، صالح، هود، ابراهیم، یوسف، لوط، یعقوب، موسی، زکریا، یحیی، عیسی، داوود، سلیمان، ایوب، یونس(علیهم السلام)...

آری، تعداد پیامبران و جانشینان آن ها در امّت های قبل زیاد بود، امّا در امّت اسلامی فقط یک پیامبر وجود دارد و دوازده امام. جمع آنان، سیزده نفر می شود.

با این حساب، تعداد پیشگامان در امت های قبل، زیاد بود. من می دانم که دوره امّت اسلامی، آخرین دوره است، تعداد پیشگامان در این دوره کم است، فقط سیزده نفر !

* * *

اکنون از پاداشی که برای پیشگامان آماده کرده ای سخن می گویی:

پیشگامان در بهشت بر روی تخت هایی که به هم پیوسته اند، قرار می گیرند و رو به روی هم بر آن تخت ها تکیه می دهند.

خدمت گزاران بهشتی، پروانهوار به خدمتشان می پردازند. آن خدمت گزاران هرگز پیر نمی شوند و همواره جوان هستند و برای پیشگامان کوزه ها و جام هایی از نوشیدنی پاک بهشتی می آورند، آن نوشیدنی نه سردرد می آورد و نه مستی.

برای پیشگامان هر میوه ای که بخواهند، آماده است، هر گوشت پرنده ای بخواهند، آماده است.

تو آنان را به ازدواج زنان بهشتی درمی آوری، زنانی که درشت چشم هستند

و کسی آن ها را قبلاً ندیده است، نه دستی به آنان رسیده است و نه چشمی به آنان افتاده است.

همه این نعمت ها، پاداش اعمال نیک آنان می باشد، آنان در بهشت سخنان بیهوده و گناه آلود نمی شنوند، هر چه در آنجا هست، صفا، زیبایی، ادب و شادی است.

در بهشت، سخنی جز سلام و درود نیست، فرشتگان به آنان سلام می کنند و نیز خودشان به یکدیگر سلام می کنند.

* * *

واقعه: آیه ۴۰ – ۲۷

وَأَصْحَابُ الْیمِینِ مَا أَصْحَابُ الْیمِینِ (۲۷) فِی سِدْر مَخْضُود (۲۸) وَطَلْح مَنْضُود (۲۹) وَظِلّ مَمْدُود (۳۰) وَمَاء مَسْكُوب (۳۱) وَفَاكِهَه كَثِیرَه (۳۲) لَا مَقْطُوعَه وَلَا مَمْنُوعَه (۳۳) وَفُرُش مَرْفُوعَه (۳۴) إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً (۳۵) فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا (۳۶) عُرُبًا أَتْرَابًا (۳۷) لِأَصْحَابِ الْیمِینِ (۳۸) ثُلَّهٌ مِنَ الْأَوَّلِینَ (۳۹) وَثُلَّهٌ مِنَ الْآخِرِینَ (۴۰)

برایم گفتی که مردم در روز قیامت به سه گروه «پیشگامان»، «خوشبختان» و «بدبختان» تقسیم می شوند، از «پیشگامان» یاد کردی، اکنون وقت آن است که از «خوشبختان» سخن بگویی:

خوشبختان کسانی هستند که پرونده اعمال آنان به دست راستشان داده می شود و به راستی که چقدر آنان خوشبخت هستند !

آنان در دنیا از پیامبران پیروی کردند، تو هم در قیامت آنان را در باغ های بهشتی جای می دهی. در باغ های آنان، درختان سدر بی خار و درختان موز که

میوه هـای آن روی هم چیـده شـده است وجود دارد، نور آفتـاب آنـان را اذیّت نمی کنـد، زیرا در باغ های آنان، همیشه زمان «بین الطلوعَین» است.

«بین الطلوعین» یعنی چه؟

بین دو طلوع ! طلوع سپیده و طلوع خورشید.

بین الطلوعَین، بهترین وقت ها می باشـد، هوا تاریک نیست و آفتاب هم اذیّت نمی کند، مانند کسـی که در سایه نشسـته است، کسی که در سایه است، آفتاب او را اذیّت نمی کند و در تاریکی هم نیست، او می تواند اطراف خود را ببیند.(۸۴)

خوشـبختان در بهشت کنـار آبشارهـایی که آب آن هرگز قطع نمی شود می نشـینند، جاری شـدن آب از بلنـدی ها، منظره دل انگیزی پدیـد می آورد و زمزمه آهنگ آن، گوش آنان را نوازش می دهد، آنان میوه های فراوان در اختیار دارند، میوه ها در همه زمان ها وجود دارند و به راحتی در دسترس می باشند. در دنیا هر میوه ای در فصلی به دست می آید، برای چیدن میوه ها باید از درخت بالا رفت و آن را چید، امّا در بهشت، میوه ها همیشگی است و به آسانی در دسترس است.

تو مردان را به ازدواج زنان بهشتی در می آوری، زنانی که زیبا و سیاه چشم هستند، تو زنان بهشتی را در کمال حسن و زیبایی آفریـده ای و آنـان را دوشـیزه قرار داده ای (قبلاًـ هیـچ مردی به آنـان نزدیک نشـده است). زنان بهشتی بسـیار خوش زبان می باشند و فقط به شوهران خود عشق میورزند.

این نعمت ها برای خوشبختان است، گروهی از آنان از امّت های قبل می باشند و گروهی از آنان هم از امّت اسلامی. آنان در زمان خود از پیامبری که تو برای آنان قرار داده بودی، پیروی کردند، دین یهود تا قبل از آمدن

عیسی(علیه السلام)، دین حقّ بود، هر کس از این دین پیروی کرد در بهشت جای می گیرد. وقتی عیسی(علیه السلام)آمد، دین او، دین حقّ بود، هر کس از او پیروی کرد به بهشت می رود، وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله)آمد، دین اسلام دین حقّ شد، امروز اگر کسی یهودی یا مسیحی باشد، راهی به بهشت ندارد، چون تو اسلام را دین حقّ قرار داده ای.

* * *

واقعه: آیه ۴۸ – ۴۱

وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ (۴۱) فِي سَمُوم وَحَمِيم (۴۲) وَظِلّ مِنْ يَحْمُوم (۴۳) لَا بَارِد وَلَا كَرِيم (۴۴) إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ (۴۵) وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ (۴۶) وَكَانُوا يَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۴۷) أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (۴۸)

از «پیشگامان» و «خوشبختان» سخن گفتی، اکنون وقت آن است که از «بدبختان» سخن بگویی و به راستی که چقدر آنان بدبخت هستند ! آنان کسانی هستند که راه کفر را برگزیدند و در روز قیامت میان «آتش سوزان» و «آب جوشان» خواهند بود.

منظور از آتش سوزان، «جهنّم» است، منظور از آب جوشان، «حمیم» است. وقتی که در آتش جهنّم می سوزند و تشنگی بر آنان غلبه می کند و فریاد سرمی دهند و آب می طلبند، تو فرمان می دهی تا فرشتگان آنان را به «چشمه حَمیم» می برند.

چشمه حَمیم جزئی از جهنّم است امّا در آنجا شعله آتشی نیست، چشمه آب جوشانی می جوشد که هم داغ است و هم متعفّن و آلوده !

ص:۱۸۴

آنان بسیار تشنه اند، چاره ای ندارند، از این آب می نوشند و دهان و گلو و درون آنان می سوزد.

این برنامه ای برای عذاب آنان است: سوختن در آتش جهنّم، تشنگی، رفتن به سمت چشمه حمیم، بازگشت به جهنّم، تشنگی، بازگشت به سمت چشمه حمیم... این ماجرا ادامه دارد.(۸۵)

بدبختان زیر سایه های بلند شده از دودهای تیره خواهند بود، امّا این سایه، نه خنک است و نه آرام بخش ! عذاب برای یک لحظه هم از آنان برداشته نمی شود.

آنان کسانی بودند که در دنیا خوشگذرانی می کردند و بُت ها را می پرستیدند و برای تو شریک قرار می دادند، آنان بر این سخن خود اصرار و لجاجت می کردند.

آنان با این که حقّ را شناختند به آن ایمان نیاوردند، آنان روز قیامت را دروغ می پنداشتند و می گفتند: «چگونه ممکن است وقتی مردیم و به مشتی خاک و استخوان تبدیل شدیم، زنده شویم؟ پدران و نیاکان ما همه مردند و بدن های آنان پوسید، آیا آنان زنده می شوند؟».

* * *

واقعه: آیه ۵۶ - ۴۹

قُلْ إِنَّ الاْوَّلِینَ وَالاْخِرِینَ (۴۹) لَمجْمُوعُونَ إِلَی مِیقَاتِ یَوْم مَعْلُوم (۵۰) ثُمَّ إِنَّكُمْ أَیُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ (۵۱) لاَكِلُونَ مِنْ شَجَر مِنْ زَقُّوم (۵۲) فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ (۵۳) فَشَارِبُونَ عَلَیْهِ مِنَ الْحَمِیمِ (۵۴) فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِیمِ (۵۵) هَذَا نُزُلُهُمْ یَوْمَ الدِّینِ (۵۶)

ص:۱۸۵

سخن از گروه بدبختان نیز به پایان رسید، اکنون می خواهی از کافرانی که به محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان نیاوردند، سخن بگویی، آن کافران در روز قیامت در گروه بدبختان خواهند بود.

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای هدایت مردم مکّه فرستادی و محمّد(صلی الله علیه وآله)برای آنان قرآن می خواند و از عذاب روز قیامت آنان را می ترساند، امّا آنان چنین سخنانی می گفتند و قیامت را انکار می کردند.

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به آنان چنین بگوید:

شما سؤال می کنید که آیا بار دیگر زنده خواهید شد، بدانید که همه انسان ها زنده می شوند، از اوّلین نسل انسان تا آخرین نسل. همه برای حسابرسی به پیشگاه خدا می آیید، همه در روز مشخّصی زنده می شوید.

شما ای کافرانی که حقّ را شناختید و آن را دروغ پنداشتید، بدانید که شما به سرنوشت گروه بدبختان دچار خواهید شد و از درخت زقّوم می خورید و شکم خود را از آن پر می کنید، سپس تشنه می شوید و آب جوشان می نوشید، شما چنان آن آب جوش را می نوشید که شتران تشنه آب می نوشند. این است اسباب پذیرایی شما در روز قیامت !

* * *

در اینجا دو نکته را می نویسم:

* نکته اوّل

زقّوم، گیاهی است که در کفِ جهنّم می روید، میوه این گیاه، همچون سرهای شیاطین، ترسناک است، هر کس به آن میوه نگاه می کند، می هراسد. این میوه بدبو و بسیار تلخ است.

کافران در جهنّم غذای دیگری ندارند، آنان میوه زقّوم را می خورند و

شکم های خود را از آن پر می کنند، بعد از آن است که آنان تشنه می شوند و فریاد تشنگی سر می دهند و آب می طلبند.

اینجاست که فرشتگان آنان را به سوی چشمه ای می برند که در بیرون جهنّم است و به آن «چشمه حمیم» می گویند. آب این چشمه هم جوشان است و هم متعفّن و آلوده.

* نکته دوم

شتری که بسیار تشنه است وقتی آبی می بیند به سوی آن می رود و شروع به خوردن آب می کند و تا سیراب نشده است، سر خود را بلند نمی کند، او مدّتی پشت سر هم آب می خورد، این حالت او نشان می دهد که او خیلی تشنه است.

کافران از تشنگی می سوزند، وقتی به چشمه حمیم می رسند، بی صبرانه از آن آب می نوشند و دهان و درون آنان می سوزد.

* * *

واقعه: آیه ۵۹ – ۵۷

نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ (۵۷) أَفَرَأَيْتُم مَا تُمْنُونَ (۵۸) أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ (۵۹)

سخن از این بود که در روز قیامت، مردم به سه گروه «پیشگامان»، «خوشبختان» و «بدبختان» تقسیم می شوند، از سرنوشت هر سه گروه در روز قیامت برایم سخن گفتی. من فهمیدم که بدبختان به روز قیامت باور ندارند، گویا آنان به قدرت تو شک دارند، اکنون می خواهی جلوه هایی از قدرت خود را بیان کنی، هر کس در شگفتی های این جهان فکر کند، می فهمد که زنده کردن مردگان برای تو کاری ندارد، تو خدای توانا هستی.

ص:۱۸۷

ابتـدا از خلقت انسان سـخن می گویی، تو انسان را از نطفه ای ناچیز آفریـدی، کسـی که قـدرت دارد از نطفه، چنین انسانی را بیافریند، قطعاً بر زنده کردن دوباره او توانایی دارد.

با انسان ها چنین سـخن می گویی: «من شما را آفریدم، پس چرا باور ندارید که آفرینش دوباره شما برای من آسان است؟ آیا توجّه نمی کنیـد که چگونه پـدر می شویـد؟ به نطفه نـاچیزی که از آن آفریـده شـده ایـد، فکر کنیـد، آیـا شـما آن نطفه را به صورت انسان در می آورید یا من این کار را می کنم؟»

خلقت انسـان بسـیار عجیب است، در نطفه پـدر، بین دو تـا پانصـد میلیـون اسـپرم وجود دارد، یکی از این اسـپرم هـا خود را به تخمک مادر می رساند و با آن ترکیب می شود و شـروع به رشد می کند و به طور سـرسام آوری تکثیر می شود و سلول های بدن ساخته می شود.

اصل همه سـلول های بدن انسان از یک سلول است، امّا گروهی از سلول ها قلب را تشکیل می دهند، گروهی دیگر ریه را می سازند، گروهی اسـتخوان ها را می سازند، چه کسـی به این سـلول ها چنین فرمان می دهد که با این دقّت و نظم عجیب تقسیم شوند و اعضای بدن نوزاد را بسازند؟

* * *

واقعه: آیه ۶۱ – ۶۰

نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۶۰) عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۱)

اکنون از مرگ سـخن می گویی، مرگ در انتظـار همه انسـان ها می باشـد، هیـچ کس نمی توانـد آن را از خود دور کنـد، تو چنین اراده کرده ای که همه انسان ها

مرگ را تجربه کنند، کافرانی که حقّ را انکار می کنند، چرا به مرگ فکر نمی کنند؟

آنان برای این که از لذّت های دنیا بهره ببرند، دین تو را نمی پذیرند، به راستی مگر دنیا به کسی وفا کرده است؟ آیا زندگی چند روزه دنیا، ارزش دارد که انسان به خاطر آن، راه کفر را بپیماید؟

تو به انسان مقامی بس بزرگ دادی و او را بهترین مخلوقات قرار دادی، هستی را برای او آفریدی، گیاهان و حیوانات همه در خدمت او هستند، امّا چرا گروهی راه کفر را برمی گزینند و با حقّ دشمنی می کنند؟

تو قدرت داری آنان را به صورتِ حیوانات قرار دهی و گروه دیگری را روی زمین جایگزین آنان سازی. تو می توانی نسل انسان را به موجود دیگری تغییر دهی، موجودی که دیگر ارزش انسان بودن را نداشته باشد. تو چنین قدرتی را داری.(۸۶)

نعمت انسان بودن و اختیار داشتن، نعمت بزرگی است، چرا گروهی قدردان آن نیستند؟ چرا فقط به فکر شهوت هستند؟ تو به فرشتگان امر کردی که بر انسان سجده کنند، تو این گونه عظمت و بزرگی انسان را به فرشتگان نشان دادی، پس چرا کافران این سرمایه بزرگ خود را تباه می کنند؟

* * *

واقعه: آیه ۶۲

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ (۶۲)

کافران به محمّد(صلی الله علیه وآله) گفتند: «وقتی استخوان های ما پوسید چگونه ممکن است بار دیگر زنده شویم»، اکنون تو پاسخ آنان را این گونه می دهی: «شما زندگی دنیا را شناخته اید و آن را قبول دارید، پس چرا پند نمی پذیرید؟»

ص:۱۸۹

تو که می توانی انسان را از قطره آبی ناچیز بیافرینی، پس می توانی از استخوان پوسیده، او را دوباره بیافرینی.

چرا آنان به زندگی دنیا نگاه نمی کنند؟ چرا به طبیعت توجّه نمی کنند؟

هر سال فصل زمستان زمین مرده است و گیاهی سبز نیست، فصل بهار که فرا می رسد، باران رحمت نازل می شود و زمین به حیات و شکوفایی می رسد و انواع گیاهان زیبا و سرورآفرین می رویاند.

کسی که قدرت دارد از خاک مرده، این همه گیاهان را سبز کند، می تواند از همین خاک، مردگان را زنده کند !

چرا آنان چشم خویش را بر عجایب این دنیا بسته اند؟

آری، وعده تو حقّ است، تو مردگان را در روز قیامت زنده می کنی و تو بر هر کاری که بخواهی، توانا می باشی.

* * *

واقعه: آیه ۶۷ – ۶۳

أَفَرَأَيْتُم مَا تَحْرُثُونَ (۶۳) أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (۶۴) لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ (۶۵) إِنَّا لَمُغْرَمُونَ (۶۶) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۶۷)

از انسان ها می خواهی تا به کشتزار خود و آنچه در زمین می کارند، فکر کنند، آیا آن ها دانه را می رویانند یا تو این کار را می کنی؟

اگر تو بخواهی می توانی کشتزار آنان را بخشکانی و آنان حیرت زده، آه از نهاد برآورند و به یکدیگر بگویند: «ما در خسارت سنگینی قرار گرفتیم و از رزق و روزی محروم شده ایم».

آری، غذای انسان ها وابسته به گیاهان است، اگر گیاهان نباشند، هیچ حیوانی

هم زنده نمی ماند، امّا رشد گیاهان بسیار عجیب است، خدا درون دانه، یک سلول زنده بسیار کوچک قرار داده است، وقتی دانه در شرایط مناسب قرار گرفت، جوانه می زند و ریشه می دواند و پس از مدّتی ساقه و خوشه می سازد.

خدایی که توانایی دارد دانه کوچکی را تبدیل به گیاهی سرسبز و زیبا کند، قدرت آن را دارد که انسان را بار دیگر زنده کند.

* * *

واقعه: آیه ۷۰ – ۶۸

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِى تَشْرَبُونَ (۶۸) أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ (۶۹) لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ (۷۰)

از انسان ها می خواهی تا به آبی که می نوشند، فکر کنند، آیا آنان این آب را از آسمان نازل کرده اند یا تو این کار را می کنی؟ اگر تو می خواستی می توانستی آب باران را تلخ و شور قرار دهی، پس چرا شکرگزاری نمی کنند؟

تو دریاها را آفریدی، خورشید را به دریاها تاباندی، آب دریاها را بخار کردی و به آسمان بردی و در آنجا ابرها را تشکیل دادی، تو هوای آسمان را سردتر از زمین قرار دادی تا ابرها شکل بگیرند.

پس از آن، بادها را فرستادی تا ابرها را به سرزمین های دور ببرند، اگر بادها نبودند، باران فقط بر دریا می بارید.

بادها ابرها را به سفری دور و دراز می برند، وقتی ابرها به مقصد رسیدند، باید هوای آسمان قدری سردتر شود، آن وقت است که بخار آب بر اثر سرما به قطرات آب تبدیل می شود. سرانجام این جاذبه زمین است که قطرات باران را به سوی خود جذب می کند و باران شکل می گیرد.

آب دریاهـا شور است، ولی آب باران شـیرین است. اگر باران شور بود، هیـچ گیاهی روی زمین روییـده نمی شـد. وقتی باران می بارد، قسمتی از این باران در زمین جاری می شود، قسمتی از آن هم در زمین فرو می رود و به صورت چشمه در می آید.

چه کسـی دریاها را آفرید؟ چه کسی دو سوم کره زمین را آب قرار داد؟ چه کسی خورشید را آفرید؟ چه کسی هوای آسمان را سردتر کرد؟ چه کسی باد را فرستاد؟ چه کسی جاذبه زمین را ایجاد کرد؟

همه این ها درس یکتاپرستی است، فطرت هر انسانی به یکتایی تو شهادت می دهد.

* * *

واقعه: آیه ۷۴ – ۷۱

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ (۷۱) أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ (۷۲) نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ (۷۳) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۷۴)

از انسان ها می خواهی تا به آتشـی که از هیزم می افروزنـد فکر کننـد، آیا آنان درخت آن را آفریـده انـد یا تو آن درختان را آفریده ای؟ تو آتش را مایه عبرت قرار دادی، تو آتش را وسیله زندگی برای مسافران قرار دادی.

درست است که همه انسـان هـا برای ادامه زنـدگی خود به آتش نیـاز دارنـد امّا مسافرانی که در آن روزگار به سـفر می رفتند بیش از همه چیز به آتش نیاز داشتند، پس در این اینجا ذکر شده است که آتش، وسیله زندگی مسافران است.

آری، تو همان خدایی هستی که از درخت سبز، آتش می آفرینی و انسان ها به

وسیله آن، آتش می افروزند. درخت در ابتدا نهال کوچکی است، این نهال با آب رشد می کند و بزرگ می شود تا آنجا که به درختی تنومند تبدیل می شود، انسان ها این درخت را می بُرند و با هیزم آن، آتش روشن می کنند، آیا آنان فکر کرده اند که چگونه تو آب را به آتش تبدیل کردی؟

آب و آتش، ضدّ یکدیگرند، مگر نه این است که درخت سبز، سرشار از آب است، آب آتش را خاموش می کند، امّا چگونه است که این درخت می سوزد و آتش تولید می کند؟ تو با قدرت خود، آب را به آتش تبدیل می کنی !

این قدرت توست. تو این گونه قدرت خود را برای انسان ها به نمایش گذاشته ای، امّا کیست که از آن پند گیرد؟

* * *

قرآن در اینجا از آتش هیزم سخن می گوید، امروزه بشر از زغال سنگ و نفت و گاز استفاده می کند.

اگر من قدری فکر کنم می فهمم که زغال سنگ همان درختانی است که سال های سال زیر زمین مانده اند و به این صورت درآمده اند.

ولی نفت و گاز چیست؟

میلیون ها سال پیش گیاهان و جانوارن غول پیکر درون زمین مدفون شده اند و گرمای درون زمین و فشار آن، سبب شده آن ها تبدیل به نفت و گاز شوند، زندگی همه آن جانداران وابسته به گیاهان بوده است، پس ماده اوّلیّه نفت و گاز هم گیاهان می باشد، اگر گیاهان نبودند از نفت و گاز هم اثری نبود.

* * *

اکنون از همه می خواهی تا در برابر این همه نعمت ها تو را ستایش کنند و نام تو را تسبیح گویند که تو خدای بزرگ و بی همتا هستی و از همه عیب ها و

نقص ها به دور می باشی.

* * *

واقعه: آیه ۷۷ – ۷۵

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ (۷۵) وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ (۷۶) إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۷۷)

اکنون درباره قرآن چنین سخن می گویی: «سوگند به جایگاه ستارگان ! اگر انسان ها علم داشتند می دانستند که این سوگندی است بسیار بزرگ. سوگند به جایگاه ستارگان، سوگند که این قرآن، کتابی بسیار سودمند است».

وقتی این سخن تو را می خوانم به فکر فرو می روم: چرا به جایگاه ستارگان قسم یاد می کنی؟

هر ستاره ای در مدار خود در حال حرکت است. تو سرعت حرکت و مدار هر ستاره ای را مشخّص کردی، پس ستارگان با یکدیگر برخورد نمی کنند.

در روزگاری که قرآن نازل شد مردم تصوّر می کردند که ستارگان، میخ های نقره ای هستند که بر سقف آسمان کوبیده شده اند، آنان از اسرار حرکت و سرعت این ستارگان اطّلاعی نداشتند.

آنان نمی دانستند که ستاره «وی. یو»، ده میلیون میلیارد برابر زمین است !

آنان نمی دانستند که ستاره ای در آسمان وجود دارد که ۱۰۰ هزار برابر درخشنده تر از خورشید است که در سرعت ۶۰۰ کیلومتر در ثانیه به دور محورش می چرخد.

نام این ستاره «وی. اِف. تی. یو ۱۰۲» می باشد.

آنان فقط سه هزار ستاره را در آسمان می دیدند، امّا امروزه با استفاده از تلسکوپ های قوی معلوم شده است که در جهان ده هزار میلیارد میلیارد

ستاره وجود دارد و همه این ستارگان در مدار مخصوص خود با نظم حرکت می کنند.

* * *

واقعه: آیه ۸۲ – ۷۸

فِی کِتَابٍ مَکْنُونٍ (۷۸) لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۷۹) تَنْزِیلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ (۸۰) أَفَبِهَذَا الْحَدِیثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ (۸۱) وَتَجْعَلُونَ رِزْقَکُمْ أَنَّکُمْ تُکَذِّبُونَ (۸۲)

در اینجا باز هم از قرآن سخن می گویی: «قرآن از علم من سرچشمه گرفته است، این علم، مخفی و پنهان است. بدانید فقط کسانی که پاک هستند به قرآن دسترسی دارند، قرآن از سوی من نازل شده است، من پروردگار جهانیان هستم. آیا هنوز هم به قرآن بی اعتنایی می کنید و آن را سبک می شمارید؟ آیا به جای این که شکر این نعمت را به جا آورید، آن را دروغ می شمارید؟»

* * *

تو قرآن را برای هدایت همه انسان ها فرستادی، محمّد(صلی الله علیه وآله)قرآن را برای کافران می خواند و از آنان می خواست در قرآن اندیشه کنند.

در سوره قمر، چهار بار این سخن را تکرار کردی: «من قرآن را به زبانی ساده و شیوا بیان کردم، آیا کسی هست که پند گیرد؟».(۸۷)

تو قرآن را بدون هرگونه پیچیدگی بیان کردی، همه می توانند به راحتی پیام قرآن را درک کنند. اگر این سخن توست، پس چرا در آیه ۷۹ سوره واقعه چنین می گویی: «فقط کسانی که پاک هستند به قرآن دسترسی دارند»؟

منظور تو از این سخن چیست؟

آیا قرآن از فهم انسان های کافر دور است؟ آیا کسانی که به گناه آلوده شده اند،

نمی توانند قرآن را بفهمند؟

قرآن آمده است تا آنان را هدایت کند، چگونه ممکن است که آنان به معنایِ قرآن، دسترسی نداشته باشند؟

چه کسی این سخن تو را برایم تفسیر می کند؟ من باید بیشتر بررسی و مطالعه کنم. باید تاریخ را بخوانم...

* * *

چند نفر از بزرگان مکّه وقتی دیدند که روز به روز بر تعداد مسلمانان افزوده می شود، تصمیم گرفتند تا مانع رشد اسلام شوند، آنان دور هم جمع شدند و با هم چنین گفتگو کردند:

ــــ ایّام حجّ نزدیک است و این بهترین فرصت برای محمّد است و بزرگ ترین تهدید برای ما ! ما باید فکری کنیم.

ــــ محمّد برای مردم قرآن می خواند. نمی دانم چرا همه با شنیدن قرآن شیفته آن می شوند.

ــــ راست می گویی. خود ما هم در تاریکی شب، نزدیک خانه محمّد می رویم و قرآن می شنویم.

ــــ مگر قرار نبود این راز را هرگز بر زبان نیاوری؟ اگر مردم بفهمند که ما شب ها قرآن گوش می کنیم، دیگر آبرویی برای ما نمی ماند.

ــــ حالا باید چه کنیم؟

ــــ باید به مردم بگوییم: شیاطین بر محمّد نازل شده اند و این سخنان را به او آموخته اند.

ــــ با این کار، ما عظمت قرآن را از بین می بریم و دیگر مردم به شنیدن قرآن علاقه نشان نمی دهند.

ص:۱۹۶

آنان چند نفر را مأمور کردند تا در کنار کعبه به مردم اعلام کنند که قرآنی که محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواند، سخن شیطان است.(۸۸)

اینجا بود که تو آیات ۲۱۰ تا ۲۱۳ سوره «حج» را نازل کردی و به آنان چنین گفتی: «هرگز این قرآن را شیاطین بر محمّد نازل نکرده اند. شیاطین هرگز چنین شایستگی و قدرتی ندارند. آنان از شنیدن خبرهای آسمان محروم هستند و هرگز نمی توانند چنین سخنانی بگویند».

شیاطین مردم را به زشتی ها و فساد فرا می خوانند، چگونه ممکن است این قرآن، سخن شیطان باشد حال آن که قرآن مردم را به حق، پاکی، عدالت و تقوا دعوت می کند.

بزرگان مکّه چرا قدری فکر نمی کردند: آیا این قرآن می تواند سخن شیطان باشد؟ اگر قرآن سخن شیطان است، پس چرا در سراسر قرآن، سخن از خوبی ها به میان آمده است؟ چرا شیطان در آن لعن و نفرین شده است؟

* * *

وقتی این ماجرا را دانستم دیگر تفسیر آیه ۷۹ سوره واقعه برایم روشن شد و معنای آن را فهمیدم. من فهمیدم جان سخن چیست.

کافران می گفتند که قرآن از طرف شیاطین است، تو می خواهی در اینجا، بار دیگر جواب سخنان ناروای کافران را بدهی !

آری، قرآن هرگز از طرف شیاطین نیست، قرآن از علم تو سرچشمه گرفته است، علم تو، مخفی و پنهان است و شیاطین به آن دسترسی ندارند.

وقتی تو تصمیم گرفتی قرآن را بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل کنی، آن را به پاکان که همان فرشتگان می باشند، اطّلاع دادی. فقط فرشتگان که از پلیدی ها به دورند، کس دیگری از قرآن باخبر نشد، فرشتگان به فرمان تو قرآن را به قلب محمّد(صلی الله علیه وآله)

نازل کردند.

پس از آن تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)خواستی تا قرآن را برای همه مردم بخواند، او قرآن را برای همه خواند، خوب و بد، مؤمن و کافر، همه قرآن را شنیدند و معنای آن را درک کردند، تو قرآن را به زبانی ساده و شیوا بیان کردی تا همه بتوانند آن را بفهمند، تو هرگز پیچیده سخن نگفتی.

قرآن حقّ را آشکار کرد، همه حقّ را شناختند، عدّه ای آن را پذیرفتند و سعادتمند شدند و عدّه ای هم به اختیار خود بر کفر خود پافشاری کردند و از سعادت دور ماندند.

* * *

واقعه: آیه ۸۵ – ۸۳

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ (۸۳) وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ (۸۴) وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ (۸۵)

محمّد(صلی الله علیه وآله) برای مردم مکّه قرآن می خواند و آنان را از آتش جهنّم می ترساند، امّا آنان سخن محمّد(صلی الله علیه وآله) را باور نداشتند و می گفتند: «محمّد خواب پریشان دیده است که این مطالب را می گوید».

آنان این سخنان ناروا را گفتند، چرا وقتی که جان به گلو می رسد، چنین سخنی نمی گویند؟

لحظه جان دادن برای کافران بسیار سخت است، در آن لحظه، فرشتگان پرده از چشمان کافران برمی دارند و آنان شعله های آتش جهنّم را می بینند، آنان صحنه های هولناکی می بینند، فریاد و ناله های جهنّمیان را می شنوند، گرزهای آتشین و زنجیرهایی از آتش و... وحشتی بر دلشان می آید که گفتنی نیست.(۸۹)

ص:۱۹۸

به راستی چرا آن ها در آن لحظه، عذابی را که می بینند، دروغ نمی پندارند؟ آن ها حقیقت را می بینند، ولی دیگر جانشان به گلو رسیده است و هیچ کاری از دستشان برنمی آید، توبه در آن لحظه فایده ای ندارد، دیگر کار از کار گذشته است.

اطرافیان کافران دور آن ها جمع می شوند و نگاهشان می کنند و کاری از دستشان ساخته نیست، تو به آن ها از همه نزدیک تر هستی ولی دیگران خبر ندارند، آری، تو می دانی درون آن ها چه می گذرد و در وجودشان چه غوغایی برپاست.

* * *

واقعه: آیه ۸۷ - ۸۶

فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ (۸۶) تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۸۷)

لحظه ای که جان به گلوی کافر می رسد، اطرافیان او دور او جمع می شوند، ترس و وحشت همه را فرا می گیرد، اکنون به آنان می گویی: «شما که فکر می کنید همه چیز دست خودتان است، اگر راست می گویید جان را به پیکر او برگردانید و نگذارید او بمیرد».(۹۰)

لحظه مرگ، لحظه ناتوانی انسان ها می باشد، هیچ کس نمی تواند یک لحظه مرگ را به عقب بیندازد، این ضعف و ناتوانی دلیل بر این است که مرگ و حیات در دست توست، پاداش و کیفر هم در دست توست، تو زنده می کنی و می میرانی.

* * *

واقعه: آیه ۹۴ – ۸۸

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۸۸) فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيم (۸۹) وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۰) فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۱) وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ (۹۲) فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيم (۹۳) وَتَصْلِيَةُ جَحِيم (۹۴)

در این سوره برایم گفتی که مردم به سه گروه تقسیم می شوند: «پیشگامان»، «خوشبختان» و «بدبختان».

پیشگامان، پیامبران و جانشینان آنان بودند.

خوشبختان کسانی هستند که از پیامبران پیروی کردند و به حقّ ایمان آوردند.

بدبختان کسانی هستند که راه کفر را پیمودند و حقّ را انکار کردند.

از سرنوشت هر کدام از آنان در روز قیامت سخن گفتی، اکنون برایم می گویی که حال هر کدام از این سه گروه در برزخ چگونه خواهد بود:

هر کس که می میرد اگر از پیشگامان باشد که به تو نزدیک می باشند، پس جایگاهش در آسایش و در نعمت ها خواهد بود و به بهشت پر نعمت خواهد رفت.

اگر او از خوشبختان باشد، فرشتگان نزد او می آیند و به او می گویند: «سلام بر تو که تو از خوشبختان هستی»، وقتی او این جمله را می شنود، ترس و وحشت از دل او زدوده می شود.

ولی اگر او از بدبختان باشد که حقّ را انکار می کرد و گمراه می باشد، پس برای او با آبی جوشان پذیرایی می شود و در آتش خواهد سوخت.

* * *

در اینجـا از سـرنوشت «پیشـگامان»، «خوشـبختان» و «بـدبختان» در برزخ سـخن گفتی. در برزخ، بـاغ هـای زیبـا وجود دارد که هماننـد بهشت است. مؤمنان به آن باغ های زیبا می رونـد و از نعمت های بیشـمار آن اسـتفاده می کننـد، در آنجا از میوه های آن باغ ها می خورند و از نوشیدنی های آن می نوشند.

آری، آن بـاغ ها، بهشتِ اصـلی نیست، زیرا هر کس وارد بهشت شود، دیگر از آن خارج نمی شود، کسـی که در برزخ به آن باغ ها می رود، قبل از قیامت از آن خارج می شود.

در برزخ، قبر کافر به گودالی از آتش تبدیل می شود، کافر در آن گودال ها در آتش می سوزد و به سـختی عذاب می شود و بر سر او آبی جوشان می ریزند.

این آتش از جنس آتش دنیا نیست، اگر قبر کافری شکافته شود، آتشی دیده نمی شود، این آتش از جنس برزخ است.(۹۱)

وقتی خـدا بخواهـد قیامت را برپا کنـد، ابتدا زمین و آسـمان ها را در هم می پیچد، همه کسانی که در برزخ هسـتند، نابود می شونـد. مـدّتی می گـذرد، پس از آن خـدا قیـامت را بر پا می کنـد و همه را زنـده می کنـد. در آن روز، مؤمنان (پیشـگامان و خوشـبختان) به بهشت می رونـد و برای همیشه در آنجـا از نعمت های زیبای آن بهره منـد می شونـد، بـدبختان به آتش جهنّم گرفتار می شوند و تا ابد عذاب می شوند و هرگز از جهنّم بیرون نمی آیند.

* * *

وقتی مرگ مؤمنی که در راه توحید، نبوّت و امامت بوده است فرا می رسد، عزرائیل با پانصد فرشته نازل می شود، هر کدام از آن ها دو شاخه گل زیبا به همراه دارند.(۹۲)

عزرائیل جلو می آید و به مؤمن چنین می گوید: «نترس ! هراس نداشته باش،

من از پدر به تو مهربان تر هستم، بهشت در انتظار توست».(۹۳)

ناگهـان پرده هـا از جلوی چشم مؤمن کنـار می رود و او نگاه می کنـد و خانه خودش را در بهشت می بینـد، همه دنیا برای او قفسی تنگ جلوه می کند، او با قلبی آرام به سوی بهشت پر می کشد.(۹۴)

* * *

واقعه: آیه ۹۶ – ۹۵

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (۹۵) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۹۶)

به درستی که این سـخنانی که بیان شد، حقّ و حقیقت است و در آن هیچ شـکی نیست. این وعده توست و تو به وعده ات وفا می کنی، اکنون از همه می خواهی تو را «تسبیـح» گوینـد که تو خدای بزرگ و بی همتا هستی و از همه عیب ها و نقص ها به دور می باشی.

سبحانَ الله !

تـو هرگز به بنـدگان خـود ظلم نمی کنی. تـو به چیزی نیـاز نـداری، اگر بنـدگانت را به عبـادت خود فرا می خوانی، نیـازی به عبادت آنان نداری، تو می خواهی تا بندگانت به رشد و کمال و سعادت برسند.(۹۵)

ص:۲۰۲

سوره حَدید

اشاره

ص:۲۰۳

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۵۷ قرآن می باشد.

۲ - «حدید» به معنای «آهن» می باشد، در آیه ۲۵ این سوره از آهن سخن به میان آمده است. آهن رمز و نشانه ای از نیرومندی در برابر دشمنان حق و حقیقت است.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: یکتاپرستی، نشانه های قدرت خدا، سفارش به انفاق، قیامت، مؤمنان چگونه به سوی بهشت می روند، حقیقت زندگی دنیا، نبوّت، اشاره به سرگذشت پیامبران، اشاره به مهربانی خدا...

ص:۲۰۴

حَدید: آیه ۳ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲) هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳)

آنچه در آسمان ها و زمین است تو را تسبیح می کند، هر موجودی به اندازه درجه وجودی خود، دارای شعور است و در دنیای خود و به زبان خود، تو را به پاکی می ستاید، ولی من از درک حقیقت آن ناتوانم. تو انسان را با درک و آگاهی بالایی آفریدی، امّا به موجودات دیگر به اندازه خودشان، بهره ای از درک و شعور دادی. همه موجودات می فهمند که به تو نیاز دارند، وقتی موجودی نقص های خود را می فهمد، تو را از آن نقص ها پاک می داند. در واقع، او درک می کند کمبود دارد و برای ادامه حیاتش به تو نیاز دارد و تو بی نیاز هستی. این معنای تسبیح اوست.

ص:۲۰۵

تو خـدای توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است. فرمانروایی آسـمان ها و زمین از آنِ توست، تو زنده می کنی و می میرانی و بر هر کاری توانا می باشی.

تویی اوّل، تویی آخر !

تویی ظاهر، تویی باطن !

* * *

در اینجا چهار ویژگی مهم خدا بیان شده است:

۱ - «خدا اوّل است».

زمـانی که هیـچ موجود دیگری نبود، فقط او بود، سپس او اراده کرد و آسـمان ها و زمین را آفریـد، او کسـی است که قبل از همه موجودات بوده است، او نعمت وجود را به همه موجودات داده است.

۲ - «خدا آخر است».

زمانی فرا می رسـد که همه موجودات نابود می شوند، قبل از این که قیامت برپا شود، خدا به اسـرافیل فرمان می دهد در صور خود بدمـد، همه موجودات نابود می شونـد، همه فرشـتگان، انسان ها، جنّ ها و... همه از بین می رونـد و هیـچ کس باقی نمی ماند. در آن زمان فقط این خداست که باقی است. او همیشه بوده است و هرگز از بین نمی رود.

۳ - «خدا ظاهر است».

وقتی به جهان نگاه می کنم، آثار و نشانه های قدرت او را همه جا می بینم، در زمین و آسمان، باران و باد، بهار و پاییز و...

هر کس که بـا دقّت به جهان نگاه کنـد، شـگفتی های زیادی را می بینـد و همه این شـگفتی ها دلالت بر این می کنـد که این جهان، آفریننده ای دانا و توانا دارد، این

جهان نمی توانـد به خودی خود آفریـده شـده باشـد، این مطلب آن قـدر واضـح و آشـکار است که هیچ چیز آشـکارتر از آن نیست. خـدا بـا آفریـده هـای خود، راه توحیـد و یکتاپرستی را برای مردم آشـکار نموده است. این که خـدا وجود دارد، بسـیار واضح و روشن است.

۴ - «خدا باطن و پنهان است».

اصلِ وجود خـدا، روشن و آشـکار است، اگر انسان در این جهان و شـگفتی های آن فکر کند، می فهمد که خدا وجود دارد، امّا آیا خدا را می توان با چشم دید؟

نه. او از دیـده ها پنهان است، هیـچ کس توانایی دیـدن او را نـدارد. او آفریننـده است، هیچ آفریده ای نمی تواند حقیقت او را درک کند، او هیچ کدام از صـفات مخلوقات خود را ندارد، عقل بشـر هرگز نمی تواند حقیقت را درک کند. او باطن است و از دیده ها پنهان است.

* * *

نام «الله» ۲۸۱۶ بار در قرآن تکرار شده است. این نام مخصوص خداست،

«الله» از ریشه «اَلَهَ» است، وقتی کسـی در بیابـانی، راه را گم کنـد، متحیّر و سـرگردان شود و ندانـد چه کنـد، در زبان عربی می گویند: «اَلَهَ الرَّجُلُ»، یعنی آن مرد متحیّر شد.

وقـتی من می خواهم دربـاره حقیقت خـدا فکر کنم، چیزی جز تحیّر، نصـیبم نمی شود، هیـچ کس نمی توانـد حقیقت خـدا را درک کند.(۹۶)

امام باقر(علیه السـلام) از شـیعیان خواست تا از فکر کردن درباره حقیقت خـدا پرهیز کنند، زیرا هیچ گاه عقل بشـر به آنجا راه ندارد. من می توانم درباره آفریده های خدا هر چقدر می خواهم سخن بگویم، در جهان، شگفتی های زیادی وجود

دارد، ماه و خورشید و ستارگان و کهکشان ها و...(۹۷)

من برای شناخت خدا، باید به قرآن مراجعه کنم، ببینیم که خدا، خودش را چگونه معرّفی کرده است.

به راستی چرا نمی توان خدا را با چشم دید؟

اگر خدا را می شد با چشم دید، دیگر او خدا نبود، بلکه یک آفریده بود، هر چه با چشم دیده شود، مخلوق است. هر چیزی که با چشم دیده شود، روزی از بین می رود و خدا هرگز از بین نمی رود.

خدا صفات و ویژگی های مخلوقات را ندارد، اگر او یکی از این صفات را می داشت، قطعاً می شد او را درک کرد و با چشم دید، امّا دیگر او نمی توانست همیشگی باشد، گذر زمان او را هم دگرگون می کرد.

* * *

حَدید: آیه ۶ – ۴

هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّام ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فِی الْاَرْضِ وَمَا یَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا یَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا یَعْرُجُ فِیهَا وَهُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ مَا کُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ (۴) لَهُ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَإِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۵) یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَهُوَ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۶)

تو از همه چیز باخبری، تو آسمان ها و زمین را در شش دوران آفریدی، تو می توانستی که در یک چشم به هم زدن هم جهان را بیافرینی امّا چنین خواستی که جهان را در چند مرحله خلق کنی تا نشانه بهتری از قدرت تو باشد.

ص:۲۰۸

پس از آن تو بر «عرش» قرار گرفتی، «عرش» به معنـای «تخت» است. بعـد از آن که جهـان را آفریـدی، بر تخت پادشاهی خود قرار گرفـتی، تـو جسم نیسـتی تـا بخـواهی بر روی تختِ پادشـاهی خـودت بنشـینی. منظـور از «تخت» در این آیه، علم و دانش توست. علم و دانش تو، همه زمین و آسمان ها را فرا گرفته است. هیچ چیز از علم تو پوشیده نیست.

تخت پادشاه، نشانه قدرت او بر کشورش است. تو که خدای یگانه ای، از همه هستی خبر داری، آری ! هیچ چیز بر تو پوشـیده نیست. هر برگ درختی که از درختـان می افتـد تو از آن آگـاهی داری، تو تختی نـداری که بر روی آن بنشـینی و به آفریـده های خود فرمان دهی، تو بالاتر از این هستی که بخواهی در مکانی و جایی قرار گیری.

پس معنای صحیح این قسمت آیه چنین است: «تو بعد از آفرینش زمین و آسمان ها، به تدبیر امور جهان پرداختی».

تـو می دانی چه چیزی در زمین فرو می رود، تـو می دانی چه چیزی از زمین بیرون می آیـد، تو می دانی چه چیزی از آسـمان فرود می آید، تو می دانی چه چیزی در آسمان بالا می رود.

* * *

تو می دانی چه تعداد از قطرات باران در زمین فرو می رود، چه دانه هایی در دل زمین می روند تا رشد کنند و جوانه بزنند، تو می دانی ریشه های گیاهان در زمین به کجا می روند، چه حشراتی در زمین لانه می سازند و در آنجا زندگی می کنند.

تو می دانی کدام گیاه، چه زمانی سر از خاک بیرون می آورد، کدام چشـمه آب می جوشد و با آب خود درختان را سـیراب می کند، کدام آتشفشان از دل زمین

زبانه می کشد، کدام حشره از لانه خود بیرون می آید.

تو به همه دانه های بارانی که از ابرها فرو می ریزی، آگاهی داری، از شهاب ها هم اطّلاع داری که از آسمان به سوی زمین می آیند، از نور ستارگان و نور خورشید و اندازه آن، باخبر هستی. تو از فرشتگانی که از آسمان فرود می آیند، آگاهی داری.

تو می دانی که کدام پرنده از زمین برمی خیزد و در آسمان پرواز می کند، تو از اعمال بندگانت که از آسمان بالا می رود، باخبری، تو از همه جهان هستی اطّلاع داری.

* * *

وقتی من این مطالب را بدانم، دیگر هرگز احساس تنهایی نمی کنم، می دانم که تو از حالم باخبری، مرا می بینی، از کارهایی که می کنم باخبری، این به من اطمینان و اعتماد به نفس می دهد.

مهم نیست که من به هدف خود می رسم یا نه، مهم این است که در راه تو گام برمی دارم، من به وظیفه ام عمل می کنم و می دانم تو از حال من باخبری.

من کار ندارم که اگر عمل خوبی انجام دهم، مردم می فهمند یا نه، مهم این است که تو از آن باخبری، این به من شهامت و شجاعت می دهد.

* * *

حَدید: آیه ۷

آَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آَمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۷)

اکنون از همه می خواهی تا به یگانگی تو و پیامبری محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان بیاورند و انفاق کنند و به نیازمندان کمک کنند. این ثروتی که امروز در دست آن هاست،

قبلاً در دست دیگران بوده است، مرگ آنان فرا رسید و این ثروت را باقی گذاشتند و رفتند.

آری، دنیا به هیچ کس وفا نمی کند، تو به انسان ها هشدار می دهی که دیر یا زود مرگ آنان هم فرا می رسد و از این ثروت ها جدا می شوند، پس چقدر خوب است تا فرصت دارند از ثروت خود به نیازمندان کمک کنند و برای روز قیامت، توشه ای برگیرند، به راستی که تو به مؤمنانی که انفاق کنند، پاداش بزرگی می دهی.

* * *

حَدید: آیه ۹ – ۸

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (٨) هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ (٩)

تو در انسان نور فطرت را قرار دادی و استعداد درک حقیقت توحید و یکتاپرستی را عنایت کردی. همه انسان ها دارای روح توحید هستند، فطرت آنان بیدار است و با آن می توانند تو را بشناسند و به سوی تو رهنمون شوند.

درست است که شیطان هر لحظه انسان را وسوسه می کند و او را به گمراهی می کشاند، امّا آمادگی برای ایمان به تو، در وجود همه هست، تو در همه انسان ها، حسّ درونی را به امانت گذاشته ای که آن حس، آن ها را به سوی تو فرا می خواند.

نور فطرت می تواند سبب رستگاری انسان ها شود. در واقع، این نور، سرمایه ارزشمندی برای انسان است. پیامبران تو با توجّه به این سرمایه،

انسان ها را به سوی تو فرا خواندند.

این سخن تو با همه است: چرا به یکتایی من و پیامبری محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان نمی آورید؟

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را فرستادی تا همه را به سوی ایمان فرا خواند و از همه از راه فطرت پیمان گرفته ای. تو فطرت انسان را به گونه ای آفریده ای که وقتی دلیل قانع کننده می یابد، در برابر آن تسلیم می گردد، محمّد(صلی الله علیه وآله) با قرآن که معجزه ای آشکار و جاودانه است، آمده است و همه را به یکتاپرستی فرا می خواند، اگر کسی دنبال دلیل باشد، باید به او ایمان آورد.

محمّد(صلی الله علیه وآله) از همه خواست که اگر در قرآن، شک دارند فقط یک سوره مانند آن بیاورند، قرآن، سخن و کلام توست. معجزه ای بزرگ و شکست ناپذیر !

معجزه ای برای الآن و آینده !

اگر همه انسان ها و جنّ ها هم جمع بشوند، نمی توانند یک سوره مانند آن بیاورند.

تو آیات روشن و واضح قرآن را بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل کردی و از او خواستی انسان ها را از تاریکی کفر و بُت پرستی به سوی نور ایمان ببرد، به راستی که تو خدای مهربان و بخشنده هستی.

آن زندگی که من عاشقش هستم و برای ادامه آن تلاش می کنم، چیست؟ آیا زندگی، همان زنده بودن است؟ آیا خوردن و آشامیدن و بهره بردن از لذّت های حیوانی، معنای زندگانی است؟

زنده بودن، حرکتی افقی است، از گهواره تا گور، امّا زندگی یک حرکت عمودی است، از زمین تا اوج آسمان ها !

تو انسان را آفریده ای و خوب می دانی چه آفریده ای، تو در او حسّ

کمال گرایی را قرار دادی، زنده بودن هیچ گاه، انسان را سیر نمی کند، انسانی که فقط زنده است، همواره به دنبال چیزی می گردد، گمشده انسان همان زندگی است.

تو به فرشتگان دستور دادی تا بر آدم(علیه السلام) سجده کنند، تو انسان را گل سر سبد جهان قرار دادی، این ارزش انسانی است که زندگی را یافته است، برای همین است که محمّد(صلی الله علیه وآله)را فرستادی تا قرآن را بیاورد، قرآن مرا از تاریکی ها به سوی نور می برد و مرا از تباهی به سوی زندگی فرا می خواند.

* * *

حدید: آیه ۱۱ – ۱۰

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۰) مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۱)

تو در اینجا به مسلمانان می گویی که چرا در راه تو انفاق نمی کنند؟

تو از آنان می خواهی تا از جان و مال خود در راه تو دریغ نکنند، میراث آسمان ها و زمین از آن توست.

به زودی مرگ آنان فرا می رسد و آنان با دست خالی، روانه قبر می شوند، همه آنچه در این جهان است، از آن توست و تو مالک آن هستی. تو به هیچ چیز نیاز نداری، به مال و ثروت انسان ها نیاز نداری، تو می خواهی این گونه خودِ آنان رشد کنند و به کمال و سعادت برسند.

* * *

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) به مدینه هجرت کرد، مسلمانان در شرایط سختی بودند، چند بار کافران به جنگ آنان آمدند، این ماجرا تا سال هشتم هجری ادامه پیدا کرد به کسانی که تا قبل از سال هشتم، در راه خدا انفاق کردند، خدا پاداش بسیار زیادی خواهد داد زیرا آنان خودشان در سختی بودند و با این حال انفاق نمودند، در سال هشتم هجری، مسلمانان شهر مکّه را فتح کردند و پس از آن بود که شرایط اقتصادی آنان بهتر شد.

در این آیه به این نکته مهم اشاره شده است، در واقع کسانی که در راه تو انفاق می کنند دو گروه می باشند:

* گروه اوّل

آنان در زمانی که آسایش فراهم است و اوضاع اقتصادی هم مطلوب است، انفاق می کنند. تو به این گروه در روز قیامت به اندازه انفاقشان پاداش می دهی.

* گروه دوم

آنان در زمانی که سختی ها و مشکلات زیاد است و شرایط اقتصادی، خوب نیست، انفاق می کنند، تو به این گروه پاداش زیادتری می دهی.

آری، گروه دوم با گروه اوّل، نزد تو یکسان نیستند، کسانی که خودشان در سختی هستند و با جان و مال خویش دین را یاری می کنند، نزد خدا مقامی بس بزرگ دارند.

آری، خدا به هر دو گروه وعده پاداش نیک داده است و او به همه اعمال بندگان خود، آگاه است.

* * *

کسی که به نیازمندان کمک کند و ثروت خود را در راه دین خدا انفاق کند، مثل کسی است که ثروت خود را به خدا قرض داده است.

ص:۲۱۴

تـو دوست داری اگر کسـی نزد من آمـد و از من، وام خـواست، من به انـدازه تـوانم به او وام دهم و قرض الحسـنه را فراموش نکنم، به هر کاری که به دین تو کمک می کند، یاری برسانم. همه این ها، نمونه های قرض دادن به توست.

آیا کسی هست که ثروت خود را به خدا قرض دهد تا خدا چندین برابر به او پاداش دهد؟ آری، خدا گاهی پاداش او را هفت برابر، گـاهی هفتـاد برابر و گـاهی هفتصـد برابر می دهـد و برای چنین کسـی «اجر نیکو» می باشـد، بهشت جاودان، همان اجر نیکوست، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرهای آب گوارا جاری است.

ص:۲۱۵

حَدید: آیه ۱۵ - ۱۲

یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ یَسْعَی نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَبِأَیْمَانِهِمْ بُشْرَاکُمُ الْیَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ (۱۲) یَوْمَ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِینَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِکُمْ قِیلَ ارْجِعُوا وَرَاءَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَیْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِیهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ (۱۳) یُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ قَالُوا بَلَی وَلَکِنَّکُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَکُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْکُمُ الْأَمَانِیُّ حَتَّی جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ (۱۴) فَالْیَوْمَ لَا یُؤْخَذُ مِنْکُمْ فِدْیَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مَأْوَاکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلَاکُمْ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ (۱۵)

پیامبر در مدینه است و گروه زیادی از مردم به او ایمان آورده اند، امّا خطری که جامعه اسلامی را تهدید می کند، خطر نفاق و دورویی است، منافقان

ص:۲۱۶

کسانی هستند که به ظاهر ادّعای مسلمانی می کنند، نماز می خوانند و روزه می گیرند، امّا قلبشان از نور ایمان خالی است، آنان همواره در شک و تردیدند و سرانجام به کفر باز می گردند. اکنون از پیامبر می خواهی تا به آنان خبر دهد که اگر توبه نکنند، عذابی دردناک در پیش دارند.

منافقان به ظاهر مسلمانند و به یگانگی تو و رسالت پیامبر اعتراف می کنند و در پرتو همین ایمان ظاهری از امکانات اجتماعی و امنیّت بهره مند می شوند و با مؤمنان زندگی می کنند، امّا در روز قیامت، همه چیز آشکار می شود، آن روز، روزی است که اسرار دل ها، آشکار می شود و معلوم می شود که آنان دورو بوده اند، ادّعای مسلمانی می کردند، امّا آرزوی شکست اسلام را داشتند و چه بسا، مخفیانه با دشمنان همکاری می کردند.

روز قیامت که فرا رسد، مردان و زنان مؤمن به سوی بهشت حرکت می کنند، نورِ آنان، از جلو آنان و سمت راست آنان، حرکت می کند. فرشتگان به آنان مژده باغ های بهشتی می دهند، باغ هایی که نهرها از زیر درختان آن جاری است و آنان برای همیشه در آنجا از نعمت ها بهره مند خواهند شد و این سعادتی است بس بزرگ !

در آن روز، منافقان به مؤمنان می گویند: «کمی آهسته تر حرکت کنید تا ما هم به شما برسیم و از نورِ شما بهره ببریم»، امّا مؤمنان مسیر خود را ادامه می دهند. اینجاست که فرشتگان به منافقان می گویند: «به دنیا بازگردید و کسب نور کنید».

فرشتگان با این سخن به منافقان می فهمانند که باید در دنیا به فکر قیامت می بودند، اکنون دیگر هیچ کاری نمی توان کرد، هیچ کس نمی تواند به دنیا بازگردد، این گونه است که آنان در تاریکی می مانند و از مؤمنان عقب

میماننـد. در این هنگام دیواری کشـیده می شود، این دیوار، دروازه ای دارد، مؤمنان از آن وارد بهشت می شوند، امّا منافقان نمی تواننـد از آن عبـور کننـد. این دروازه، یـک طرفش که به سـوی مؤمنـان است، بهشت است و طرفی که به سـوی منافقـان است، جهنّم است.

منافقان که در آتش جهنّم گرفتار شـده انـد، مؤمنان را صدا می زنند و می گویند: «مگر ما در دنیا با هم نبودیم، پس چرا شـما از ما جدا شدید؟ چرا شما در بهشت جای گرفتید و ما در اینجا می سوزیم؟».

مؤمنـان صـدای آنـان را می شـنوند و در پاسـخ به آنـان می گوینـد: «آری، در دنیـا مـا بـا هم بودیم، ولی شـما خود را به گناه انداختیـد و راهتان را از ما جـدا کردیـد و پیوسـته در آرزوی شـکست اسـلام بودید. شـما به خدا و پیامبر و روز قیامت، شـک داشتید و اسیر آرزوهای دور و دراز شدید تا آن زمانی که مرگ شما فرا رسید».

شیطـان منافقان را فریب داد و آنان را از یاد تو غافل کرد، آنان در روز قیامت هیـچ راه نجاتی نخواهنـد داشت و تو از کافران، چیزی به عنوان فدیه و عوض نمی پذیری، آنان نمی توانند چیزی دهند و در مقابل آن، از عذاب رهایی یابند.

جایگاه آنان، آتش جهنّم است، همان آتشـی که سـزاوار آنان است، تو آنان را به حال خود رها می کنی و از آنان دسـتگیری نمی کنی و به راستی که جهنّم چه بد جایگاهی است.

فرشـتگان غُـلّ و زنجیر به دست و پـای آنـان می بندنـد و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنّم جای می دهنـد، آن وقت است که صـدای آه و نـاله آنان بلنـد می شود و برای خود آرزوی مرگ می کننـد، امّا دیگر از مرگ خبری نیست، آنان برای همیشه در آتش خواهند بود.(۹۸)

ص:۲۱۸

* * *

یـک بار دیگر این آیه را می خوانم و به این جمله دقّت می کنم: «در روز قیامت، وقتی مؤمنان به سوی بهشت می رونـد و نورِ آنان، از جلو آنان و سمت راست آنان، حرکت می کند».

منظور از این سخن چیست؟ آن نور چیست؟

خوب است برای تفسیر این آیه، سخن امام صادق(علیه السلام) را در اینجا بنویسم، یک روز، امام صادق(علیه السلام) این آیه را برای یکی از یارانش خواند و فرمود: «در روز قیامت، امامان معصوم، جلو و سـمت راست مؤمنان حرکت می کنند و آنان را تا بهشت همراهی می کنند».(۹۹)

وقتی این حدیث را می خوانم به یاد آیه ۷۱ سوره «اسـرا» می افتم، در آنجا قرآن چنین می گوید: «روز قیامت هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم».

مؤمنان همراه با امام زمان خود به پیشـگاه خدا می روند و همراه با آنان از روی پل صراط عبور می کنند و به سوی بهشت می رونـد. ولی کسانی که از رهبران باطل پیروی کرده انـد، همراه با آن رهبران کافر به سوی جهنّم فرسـتاده می شونـد، فرشـتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آنان می بندند و آنان را به سوی جهنّم می کشانند.

این قانون خـداست: سـرنوشت انسان را پیروی او از رهبران معیّن می کنـد، خوشا به حال کسـی که از رهبران آسـمانی اطاعت می کند.

خدایا !

تو را سپاس می گویم که به من توفیق دادی و نور ایمان را در قلب من قرار دادی و مرا پیرو محمّد و آل محمّد(علیهم السلام) قرار دادی، من ولایت علی(علیه السلام) و یازده امام بعد از او را قبول کردم، امامت، ادامه نبوّت است، امروز هم به ولایت

مهدی(علیه السلام) باور دارم.

* * *

حدید: آیه ۱۷ – ۱۶

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۱۶) اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۷)

از جهنّم و عذاب دردناک آن سخن گفتی، راه رهایی از آتش جهنّم، پناه بردن به یاد تو و قرآن توست. آیا وقت آن نیست که دل های مؤمنان با یاد تو، نرم و فروتن گردد؟

آیا زمان آن فرا نرسیده است که آنان به قرآنی که تو به حقّ فرستادی، توجّه کنند؟

چرا آنان مانند یهودیان و مسیحیان شده اند؟ تو برای یهودیان، کتاب تورات و برای مسیحیان کتاب انجیل را فرستادی، امّا با گذشت زمان، دل های آنان، قساوت پیدا کرد و بسیاری از آنان راه گناه را پیش گرفتند و اسیر آرزوهای دور و دراز شدند. دل های آنان سیاه شد و دیگر سخن تو در آنان اثر نکرد.

تو برای مسلمانان قرآن را نازل کردی، امّا گروهی از آنان به آن توجّه نکردند و شیفته دنیا شدند.

آیا وقت آن نشده است که آنان از آرزوهای دور و دراز خود، دست بکشند و قلب خود را با یاد تو زنده کنند؟

هر سال فصل زمستان زمین مرده است و گیاهی سبز نیست، فصل بهار که فرا

می رسد، تو باران را از آسمان نازل می کنی و زمین را با گیاهان، زنده می کنی، تو این گونه سخن خویش را برای انسان ها بیان می کنی، باشد که آنان فکر کنند !

تو باران را می فرستی تا زمین را زنده کند، تو قرآن را فرستادی تا دل های مرده را زنده کنی.

* * *

حَدید: آیه ۱۸

إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَالْمُصَّدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۸)

عدّه ای تصوّر می کردند که دین امری فردی است و فقط به ارتباط انسان با تو می پردازد، برای همین آنان دلشان را به نماز و روزه خوش می کردند و از جامعه جدا می شدند، امّا تو در قرآن، دین واقعی را بیان کردی و بارها از مسلمانان خواستی به فکر دیگران باشند.

در این آیه هم از مردان و زنانی که صدقه می دهند و در راه تو، ثروت خود را به تو قرض می دهند، سخن می گویی و به آنان وعده می دهی که به آنان چندین برابر پاداش خواهی داد و اجر سودمند، نصیب آنان خواهی کرد، بهشت جاودان، همان اجر سودمند است.(۱۰۰)

وقتی این آیه را می خوانم می فهمم که مسلمان واقعی کسی است که هم نماز بخواند و هم در متن جامعه باشد، اگر نیازمندی را دید به او کمک کند، اگر کسی از او قرض خواست به اندازه توانش به او، قرض دهد، کسی که به مؤمنی قرض دهد، مثل این است که به تو قرض داده است.

آری، تو دوست نداری که من در جستجوی معنویّت و کمال به کنجِ عزلت

پناه ببرم بلکه باید در متن جامعه حضور پیدا کنم و نسبت به دیگران احساس مسئولیّت داشته باشم.

* * *

حَدید: آیه ۱۹

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (١٩)

کسانی که به تو و پیامبران تو ایمان آوردند، نزد تو مقامی همچون «صدّیقان» و «شهیدان» دارند، پاداش و نور ایمان آن ها محفوظ است و در روز قیامت از پاداش و نور ایمان خود بهره مند خواهند شد و در بهشت جای خواهند گرفت، امّا کسانی که کفر ورزیدند و آیات تو را تکذیب کردند در جهنّم جای خواهند گرفت و به سختی عذاب خواهند شد.

* * *

مناسب می بینم در اینجا سه نکته بنویسم:

* نکته اوّل

اگر کسی در راه تو گام بردارد و با تمام وجود به تو و پیامبران تو ایمان آورد، تو مقام «صدّیقان» و «شهیدان» را به او عطا می کنی. «صدّیقان» چه کسانی هستند؟

آنان کسانی هستند که با عمل خود، گفتارشان را تأیید می کنند و سرتاپا، راستی و صداقت هستند، تو به آنان مقامی بس بزرگ می دهی.

«شهیدان» کسانی هستند که جان خویش را در راه تو فدا می کنند و در راه تو شهید می شوند، آنان نیز مقامی والا دارند.

ص:۲۲۲

* نکته دوم

یکی از یـاران امام صادق(علیه السـلام) نزد آن حضـرت آمـد و به او گفت: «آقای من ! دعا کن تا خـدا شـهادت را روزیِ من کند».

امام صادق(علیه السلام) برای او این آیه را خواند و به او فرمود: «اگر کسی مؤمن باشد، ثواب شهید را دارد».(۱۰۱)

* نکته سوم

روزی امـام باقر(علیه السـلام) رو به یاران خود کرد و فرمود: «کسـی که امام زمان خودش را بشـناسد و در انتظار قیام او باشـد، مانند کسی است که پیامبر را یاری کرده است و شهید شده است».

این سـخن امام باقر(علیه السـلام) حقیقت مهمّی را آشـکار می کند: مهم این است که انسان در زندگی، راه صحیح را انتخاب کند و به وظیفه اش عمل کند، خدا به او مقام شهید را عطا می کند.

آری، کسی که در راه توحید و نبوّت و امامت باشد، سعادتمند می شود و اگر در بستر هم بمیرد، ثواب شهید را دارد، چون به وظیفه اش عمل کرده است.(۱۰۲)

* * *

حدید: آیه ۲۱ – ۲۰

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاهُ الـدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَهٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِی الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْث أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِی الْاخِرَهِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَهٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاهُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۲۰) سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَه مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّه عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آَمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ

يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۱)

تو می دانی که محبّت و دلبستگی به دنیا، ریشه همه گناهان است، به همین خاطر در اینجا از حقیقت زندگی دنیا سخن می گویی، اگر کسی خوب به زندگی دنیا دقّت کند می فهمد که دنیا چیزی غیر از این پنج چیز نیست:

«بازی»، «سرگرمی»، «زینت خواهی»، «فخرفروشی بین انسان ها»، «زیاده خواهی در فرزندان و ثروت».

آیا انسان عاقل به این چیزها، دل می بندد؟

به راستی زندگی دنیا، همانند چیست؟ این مثال دنیا است: باران بهاری می بارد و گیاهان زیادی از زمین می رویند و کشاورزان خوشحال می شوند، مدّتی می گذرد، دیگر باران نمی بارد، گیاهان زرد و خشک می شوند و از بین می روند، عمر انسان ها هم مانند گیاهان است که سرانجام به پایان می رسد و مرگ به سراغ آنان می آید، البتّه انسان ها در روز قیامت بار دیگر زنده می شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، کافران به عذاب سختی گرفتار می شوند و مؤمنان نیز به بخشش و خشنودی تو می رسند و در بهشت جای می گیرند.

آری، همه در روز قیامت، نتیجه اعمال خود را خواهند دید، سعادتمند کسی است که در آن روز، از آتش جهنّم رهایی یابد و به بهشت رود، هر کس که بهشت، منزل و جایگاه او باشد به زندگی واقعی رسیده است و گر نه زندگی دنیا چیزی جز کالایی فریبنده نیست و ارزشِ دل بستن ندارد.

اکنون که حقیقت زندگی دنیا را برای انسان ها بیان کردی، از آنان می خواهی تا برای طلب آمرزش بشتابند، اگر بتوانند عفو و بخشش تو را به دست

بیاورند، در روز قیامت بهشت در انتظارشان خواهد بود، بهشتی که وسعت آن به اندازه آسمان ها و زمین است.

تو آن بهشت را برای کسانی آماده کرده ای که به تو و پیامبرانت ایمان بیاورند، بهشت، جایگاه ابدی مؤمنان است و آنان برای همیشه در آنجا از نعمت های زیبای تو بهره می برند.

آری، بهشت، فضل و نعمت توست، تو به هر کس که بخواهی این نعمت را عطا می کنی، به راستی که فضل و نعمت تو بسیار بزرگ است.

* * *

در آیه ۲۰ حقیقت زندگی دنیا، در این پنج امر خلاصه شده است: «بازی»، «سرگرمی»، «زینت خواهی»، «فخرفروشی بین انسان ها»، «کثرت طلبی در فرزندان و ثروت».

وقتی زندگی انسان را بررسی می کنیم می بینیم که معمولاً انسان در هر مرحله ای از زندگی خود به دنبال یکی از این پنج امر است، در اینجا پنج مرحله زندگی انسان را می نویسم:

۱ – از تولّد تا ۸ سالگی: کودک در حالت بی خبری است و بیشتر وقت او به «بازی» می گذرد.

۲ – از ۸ تا ۱۶ سالگی: نوجوان بیشتر به دنبال «سرگرمی» است و از تفکّر به مسائل جدّی به دور است.

۳ – از ۱۶ سالگی تا ۲۴ سالگی: جوان که در شور و عشق جوانی گرفتار شده است به «زینت خواهی» رو می آورد و به فکر لباس زیباتر، مدل موی بهتر و.... می باشد.

۴ – از ۲۴ سالگی تا ۳۲ سالگی: در این دوران، انسان به دنبال کسب مقام است

و می خواهد به هر وسیله ای که شده برتری خود را به دیگران ثابت کند و به آنان فخر بفروشد.

۵ – از ۳۲ سالگی تا ۴۰ سالگی: در این دوران، انسان به فکر زیاد کردن مال و فرزنـدان است. او همه تلاش خود را برای جمع کردن ثروت بیشتر صرف می کند.

وقتی انسان به سنّ چهل سالگی می رسـد، کم کم به پُختگی می رسـد و می فهمـد که دنیا به هیـچ کس وفا نمی کند و آماده می شود تا برای سفر قیامت خود توشه ای برگیرد.

البتّه بعضـی از انسان ها ممکن است عمرشان از چهل سال گذشـته باشد ولی هنوز هم به دنبال لباس زیباتر باشند، چنین انسانی اگر چه عمرش از چهـل سـال گذشـته است، امّا عقل او هنوز به چهل سال نرسـیده است. اگر کسـی پایش لب گور است ولی هنوز هم به فکر ثروت بیشتر است، عقل او، چهل ساله نشـده است، او فریب زنـدگی دنیا را خورده است و به راستی که چقدر این دنیا، فریبنده است !

* * *

حَدید: آیه ۲۲

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِیبَه فِی الْأَرْضِ وَلَا فِی أَنْفُسِکُمْ إِلَّا فِی کِتَاب مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ (۲۲)

در زندگی انسان ها، حوادث ناگواری پیش می آید، این حوادث به دو نوع تقسیم می شوند: «بلاها» و «سختی ها».

بلاها: بلا حادثه ای است که در اثر گناه و معصیت پیش می آید و در واقع

نتیجه گناهان است. اگر کسی هرگز به گناه آلوده نشود، بلاها سراغ او نمی آیند.

سختی ها: ممکن است کسی گناهی نکند، امّا برای او حادثه ای پیش بیاید، این حادثه هیچ ربطی به گناه ندارد، این حادثه برای او پیش می آید تا مقام او بالاتر برود.

من راز بلاها را می دانم، بلاها برای این است که من از گناهان پاک شوم، بلا نتیجه گناه من است، امّا بارها از خود پرسیدم: راز سختی ها چیست؟ چرا گروهی از بندگان خوب خودت را به سختی ها گرفتار می سازی؟

اکنون می خواهی از راز این سختی ها سخن بگویی:

* * *

ای انسان ! هر سختی و حادثه ای که در زمین (مثل قحطی، آفت، فقر و...) یا در وجودِ خود تو (مثل ترس، غم، بیماری و...) می رسد، قبلاً در علم من ثبت شده است.

ای انسان ! قبل از آن که آن سختی و حادثه برای تو پیش آید، من آن را در کتابی، ثبت کرده ام و این کار برای من بسیار آسان است.

* * *

شنیده ام تو هر کس را بیشتر دوست داری، سختی بیشتری برای او می فرستی. انسان فقط در کوره سختی ها است که می تواند از ضعف ها و کاستی های خود آگاه شود و به اصلاح آن ها بپردازد. سختی ها بد نیست، سبب می شود تا از دنیا دل بکنیم و بیشتر به یاد تو باشیم و به درگاه تو رو آورده و تضرّع کنیم !

ص:۲۲۷

اگر سختی ها نباشد دل ما اسیر دنیا می شود، ارزش ما کم و کم تر می شود، سختی ها، دل های ما را آسمانی می کند. سختی ها سبب می شود تا استعدادهای نهفته انسان ها شکوفا شود.

* * *

به این آیه فکر می کنم. می خواهم بدانم خدا سختی ها و حوادث را قبل از فرا رسیدن آن، چگونه نوشته است؟ چه زمانی آن را نوشته است؟

وقتی بررسی بیشتر می کنم می فهمم که این آیه به «شب قدر» اشاره دارد، شب قدر یکی از شب های ماه رمضان است.

خدا فرمان داده است تا فرشتگان حوادثی که در یک سال برای هر انسانی پیش می آید، در پرونده او ثبت کنند. در این آیه آمده است که حوادث در «کتاب» ثبت شده است، منظور از کتاب، همین پرونده ها می باشد (البتّه قبل از این هم، این حوادث در کتابِ علم خدا ثبت شده است).

اکنون باید مقداری درباره شب قدر بنویسم:

خدا برای انسان ها در آن شب برنامه ریزی می کند، به این برنامه «تقدیر» می گویند. تقدیر همان سرنوشت هر انسان است که به آن «قضا و قَدَر» هم گفته می شود.

این سخن پیامبر است: «هر کس به تقدیر خدا ایمان نداشته باشد، خدا در روز قیامت به او نظر رحمت نمی کند».(۱۰۳)

اکنون سؤالی در ذهن من نقش می بندد: منظور از این سرنوشت (قضا و قَدَر) چیست؟ اگر خدا به من اختیار داده است و من در انجام کارهای خود اختیار

دارم، پس دیگر سرنوشت (قضا و قَدَر) چه معنایی دارد؟

اگر خدا در شب قدر زندگی مرا قبلا برنامه ریزی می کند، دیگر اختیار من چه معنایی دارد؟

باید جواب این سؤال را بیابم...

* * *

یکی از یاران امام صادق(علیه السلام)درباره قضا و قَدَر از ایشان سؤال کرد، امام به او فرمود:

ـــــ آیا می خواهی سرنوشت یا قضا و قَدَر را در چند جمله برایت بیان کنم؟

ـــــ آری. مولای من !

ـــــ وقتی روز قیامت فرا رسد و خدا مردم را برای حسابرسی جمع کند، از قضا و قَدَر یا سرنوشتِ آن ها سؤال نمی کند، بلکه از اعمال آنان سؤال می کند.

من باید در این جمله فکر کنم. منظور از این سخن چیست؟

خدا در روز قیامت هنگام حسابرسی از من سؤال می کند: «چرا دروغ گفتی؟ چرا تهمت زدی؟ چرا به دیگران ظلم کردی؟».

این سؤالات درستی است، زیرا خدا از کارهایی سؤال می کند که من انجام داده ام، ولی خدا هرگز در روز قیامت به من نمی گوید: «چرا عمر تو کوتاه بود؟ چرا بیمار شدی؟ چرا در ایران به دنیا آمدی؟»، زیرا این ها چیزهایی است که به سرنوشت (قضا و قَدَر) برمی گردد.

سخن امام صادق(علیه السلام) را بار دیگر می خوانم: «هرچه خدا درباره آن در روز قیامت سؤال نمی کند، به قضا و قَدَر برمی گردد و هرچه که به اعمال انسان

برمی گردد، از قضا و قَدَر نیست».

در شب قـدر هر سال، مشـخّص می شود که آیا من تا سال بعد زنده می مانم یا نه؟ مریض می شوم یا نه؟ همه این ها به قضا و قَدَر برمی گردد، امّا این که من در این مدّت، چه کارهایی انجام می دهم، به «عمل و کردار» من مربوط می شود و جزء قضا و قَدَر نیست !

* * *

فهمیدم که زندگی من دو محدوده جداگانه دارد:

* محـدوده اوّل: محدوده عمل. در این محدوده همه کردارها و رفتارهای من جای می گیرد (نماز خواندن، کمک به دیگران، روزه گرفتن، دروغ گفتن، غیبت کردن و...).

محدوده دوم: محدوده قضا و قَدَر. در این محدوده سرنوشت من جای می گیرد (مدّت عمر من، بیماری و سلامتی من، بلاها، سختی ها و...).

این دو محدوده هرگز با هم تداخل پیدا نمی کنند.(۱۰۴)

روشن است که منظور از مرگ و بیماری در اینجا، چیزی است که من خودم باعث آن نبوده ام. اگر من خودم باعث بیماری یا مرگ خودم بشوم، این دیگر تقدیر نیست، بلکه عمل خود من است. (کسـی که خودکشی می کند، خودش چنین اراده کرده است).

خـدا فقط در روز قیامت درباره محدوده اوّل از من سؤال می کند، زیرا من مسئول کردار و رفتار خود هستم. خدا هرگز عمل مرا برنامه ریزی و تقدیر نمی کند، این خود من هستم که با اختیار خود، عمل و کردار خود را شکل

می دهم.

خدا به حکمت خویش، روزیِ عدّه ای را کم و روزیِ عدّه ای را زیاد می کند، عدّه ای در بیماری و سختی هستند و عدّه ای هم در سلامتی. عدّه ای در جوانی از دنیا می روند و عدّه دیگر در پیری.

این ها از قضا و قَدَر است، امّا اعمال من، ربطی به قضا و قَدَر ندارد، اعمال من به اختیار من ارتباط دارد. من در هر شرایطی که باشم، اختیار دارم و می توانم راه خوب یا راه بد را انتخاب کنم.(۱۰۵)

اکنون می دانم که در شب ۱۹ یا ۲۱ یا ۲۳ ماه رمضان چه چیزهایی برای من تنظیم می شود. اکنون می توانم آیه ۲۲ این سوره را بهتر بفهمم: «هر سختی و حادثه ای که پیش می آید، قبلاً در علم خدا ثبت شده است، قبل از آن که آن سختی و حادثه برای انسان پیش آید، خدا آن را در کتابی ثبت کرده است و این کار برای او بسیار آسان است».

* * *

حَدید: آیه ۲۴ – ۲۳

لِکَیْ لَا تَأْسَوْا عَلَی مَا فَاتَکُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ وَاللَّهُ لَا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَال فَخُور (۲۳) الَّذِینَ یَبْخَلُونَ وَیَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ (۲۴)

هدف از این سختی ها این است که انسان دلبسته و شیفته دنیا نشود و برای ثروتی که از دست می دهد غمناک نشود و برای ثروتی که به او می دهی، شاد نشود و به آن دلبسته نگردد.

انسان باید بداند این دنیا، گذرگاهی بیشتر نیست، دیر یا زود باید از اینجا سفر کند، همه چیز را بگذارد و با دست خالی روانه قبر شود، تو سختی ها را می فرستی تا انسان از خواب غفلت بیدار شود.

این دلبستگی به دنیا، بزرگ ترین دشمن سعادت انسان است و این سختی ها و حادثه های دردناک است که انسان را به خود می آورد و او این حقیقت را می فهمد که دنیا به هیچ کس وفا نمی کند.

* * *

زهد چیست؟ آیا زهد این است که انسان، زندگی فقیرانه ای داشته باشد؟

هرگز.

این سخن امام سجاد(علیه السلام) است: «حقیقت زهد در این آیه ذکر شده است».(۱۰۶)

آری، حقیقت زهد این است: «وقتی انسان ثروتی را از دست می دهد غمناک نشود و به ثروتی که به دست می آورد، دلبسته نگردد».

در زمان پیامبر، گروهی از مسلمانان تصوّر می کردند که اگر از نعمت های دنیا بهره نبرند، به خدا نزدیک می شوند، آنان غذاهای خوب نمی خوردند، لباس زیبا به تن نمی کردند و به طور کلّی دنیا را ترک کردند، آنان فکر می کردند که زندگی زاهدانه همین روشی است که در پیش گرفته اند.

تو از پیامبر خواستی تا با آنان سخن بگوید و آنان را از روشی که در پیش گرفته بودند، نهی کند.

زهد واقعی این است که من از نعمت های دنیا استفاده کنم، امّا دل به دنیا نبندم، هنر این است که برای زندگی بهتر خود و دیگران تلاش کنم و ثروتی

فراهم سازم ولی اسیر دنیا و ثروت خود نشوم.

* * *

اکنون که من فهمیدم دنیا چقدر بیوفاست و باید همه ثروت و دارایی خود را بگذارم و با دست خالی بروم، پس به فکر می افتم تا توشه ای برای منزلگاه ابدی خود آماده کنم، باید به نیازمندان کمک کنم، در راه تو انفاق کنم، اگر این کار را بکنم، تو از من خشنود می شوی و به من پاداش بزرگی می دهی.

تو همواره از بندگانت می خواهی که در راه تو انفاق کنند، تو متکبران خودپسند را دوست نداری، همان کسانی که بخل میورزند و مردم را به بخل تشویق می کنند. البتّه تو خدای بی نیاز هستی و به بندگان خود نیاز نداری، هر کس که در راه تو انفاق نکند به تو ضرری نمی زند، بلکه خودش را از پاداش بزرگی محروم می کند، تو بی نیاز هستی و شایسته ستایش. همه خوبی ها از آنِ توست، تو به کسانی که در راه تو انفاق می کنند، پاداشی بس بزرگ می دهی.

* * *

حَدید: آیه ۲۵

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۵)

تو پیامبران خود را با نشانه ها و معجزات آشکار فرستادی و به آنان کتاب و

معیار شناخت حقّ از باطل را عطا کردی تا مردم با عدل و عدالت رفتار کنند، تو آهن را خلق کردی که هم وسیله ساختن سلاح است و هم سودمندی های دیگر برای مردم دارد.

در هر جامعه ای عدّه ای سرکش و یاغی وجود دارند که مخالف برپایی عدالت هستند و سخن حقّ را نمی پذیرند، تو از پیامبران و مؤمنان خواستی تا با آنان پیکار کنند. آهن، رمز و نشانه ای از نیرومندی در برابر دشمنان حقّ و حقیقت است.

تو پیامبران را در حالی فرستادی که در یک دست آنان کتاب و در دست دیگر آنان، شمشیر بود تا با ستمکاران مبارزه کنند، پیامبران برای این هدف نیاز به یاری مؤمنان داشتند و تو می دانی که چه کسانی با ایمان قلبی، دین تو و پیامبران تو را یاری کردند، تو نیاز به یاری هیچ کس نداری، تو توانا و پیروز هستی، امّا از مؤمنان خواستی تا به یاری دین تو بیایند تا زمینه کمال آنان فراهم گردد.

* * *

حدید: آیه ۲۷ – ۲۶

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۶) ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۷)

ص:۲۳۴

تو نوح و ابراهیم(علیهما السلام) را برای هدایت انسان ها فرستادی. تو پیامبری و کتاب آسمانی را در بین فرزندان نوح و ابراهیم(علیهما السلام)قرار دادی و این گونه شد که همه پیامبرانی که پس از آنان آمدند، از نژاد این دو پیامبر بودند.

پس فرزندان نوح و آدم(علیهما السلام) زیاد شدند و برای هر گروه از آنان، پیامبری فرستادی، عدّه ای از آنان از پیامبر خود پیروی کردند و راه هدایت را برگزیدند، تعداد زیادی هم، سخن پیامبر خود را قبول نکردند و نافرمانی کردند.

تو بعد از آن پیامبران، برای تداوم راه آنان، پیامبران دیگری را فرستادی و سپس عیسی(علیه السلام) را به پیامبری مبعوث کردی و به او کتاب انجیل عطا کردی و در دل های پیروان او، رأفت و مهربانی قرار دادی.

برای همین است که هر کس واقعاً پیرو عیسی(علیه السلام) باشد، قلبی مهربان دارد و با مسلمانان نیز با عطوفت رفتار می کند، این نشانه مسیحیان واقعی است. در زمانی که مسلمانان زیر شکنجه بُت پرستان بودند، گروهی از آنان به حبشه مهاجرت کردند، مردم آنجا همه مسیحی بودند و در حقّ مسلمانان مهربانی زیادی کردند.

* * *

سخنان عیسی(علیه السلام) منافع عدّه ای را به خطر انداخته بود و آنان برای این که ثروت و ریاست خود را از دست ندهند، تصمیم گرفتند عیسی(علیه السلام) را به قتل برسانند، تو عیسی(علیه السلام) را به آسمان ها بردی و آنان نتوانستند به او دست پیدا کنند.

پس از این ماجرا، پیروان عیسی(علیه السلام) با سختی های زیادی روبرو شدند، دشمنان تصمیم داشتند همه آن ها را از بین ببرند، اینجا بود که به این فکر افتادند که «رهبانیّت» را در پیش گیرند و به کوه ها و بیابان ها پناه ببرند و از جامعه دوری کنند و در انتظار ظهور آخرین پیامبر تو بمانند. آنان در انجیل خوانده بودند که تو آخرین پیامبر خود را با کامل ترین دین می فرستی. آنان می دانستند که آخرین پیامبر تو، «احمد» است، احمد نام دیگر محمّد(صلی الله علیه وآله)است.

مسیحیان به رهبانیّت رو آوردند و برای این که دشمنان و ستمکاران به آنان دسترسی نداشته باشند در کوه ها و بیابان ها، محلی برای عبادت خود ساختند و در آنجا زندگی کردند، هدف آنان این بود که به رضایت تو دست پیدا کنند، تو این دستور را به آنان نداده بودی. تو رهبانیّت را بر آنان واجب نکرده بودی، امّا آنان این شیوه زندگی را در پیش گرفتند و امید داشتند که تو از آنان راضی و خشنود باشی، آنان نمی خواستند سخن ستمکاران را بپذیرند، ستمکاران آنان را به سوی کفر فرا می خواندند، آنان زندگی در کوه ها و بیابان ها را بر خود واجب کردند تا مبادا به دست ستمکاران گرفتار شوند.

این ماجرا ادامه پیدا کرد تا این که تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری فرستادی، آنان اگر در جستجوی رضایت تو بودند، باید همه به آخرین پیامبر تو ایمان می آوردند، تو نشانه های او را در انجیل بیان کرده بودی، امّا آنان حقّ رهبانیّت را ادا نکردند، عدّه ای از آنان به محمّد(صلی الله علیه وآله) ایمان آوردند و تو به آنان پاداش دادی، امّا بسیاری از آنان، حقّ را انکار کردند و این گونه حقّ روش خود را ادا نکردند.

ص:۲۳۶

رهبانیّت آنان برای چه بود؟

مگر آنان به کوه و بیابان پناه نبردنـد تا رضایت تو را طلب کننـد؟ پس چرا وقتی تو محمّد(صـلی الله علیه وآله) را با نشانه ها و معجزات آشکار به پیامبری فرستادی، به او ایمان نیاوردند؟ چرا حقّ را قبول نکردند؟ چرا راه کفر و انکار را پیمودند؟ (۱۰۷)

* * *

حدید: آیه ۲۹ – ۲۸

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَیَجْعَلْ لَکُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَیَغْفِرْ لَکُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۲۸) لِئَلَّا یَعْلَمَ أَهْلُ الْکِتَابِ أَلَّا یَقْدِرُونَ عَلَی شَیْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِیَدِ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ (۲۹)

سخن از مسـیحیان به میان آمد، تو در انجیل، بشارت ظهور محمّد(صـلی الله علیه وآله) را دادی و از مسیحیان خواستی تا وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) به پیامبری رسید، به او ایمان بیاورند.

خبر پیامبری محمّد(صـلی الله علیه وآله) به مسـیحیان رسید، گروهی از آنان از شهر خود به مدینه آمدند تا در این زمینه تحقیق کننـد، آنان نزد محمّـد(صـلی الله علیه وآله)آمدند و محمّد(صـلی الله علیه وآله)برای آنان قرآن خواند، آنان وقتی آیات زیبای قرآن را شـنیدند چنین گفتنـد: «ما به قرآن ایمان آوردیم، این قرآن حقّ است و از سوی خدا نازل شده است، ما قبل از این هم تسلیم امر خدا بودیم».

آری، آنان نشانه های آخرین پیامبر تو را در کتاب های آسمانی خود خوانده

ص:۲۳۷

بودند و به او دل بسته بودند و در انتظار آمدن او بودند، اکنون آنان گمشده خود را یافتند و با جان و دل به او ایمان آوردند و مسلمان شدند.

تو در آیه ۵۴ سوره «قصص» درباره آنان سخن گفتی و به آنان وعده دادی که به آنان دو پاداش می دهی، یک پاداش برای ایمانی که به انجیل داشتند و پاداش دوم به خاطر این که به قرآن ایمان آوردند.

مدّتی از این ماجرا گذشت. گروهی از مسیحیان تصمیم گرفتند تا هر طور شده است مانع رشد اسلام شوند، آنان آیه ۵۴ سوره قصص را شنیده بودند و درباره آن فکر کردند و به نکته ای دست یافتند.(۱۰۸)

پس نزد مسلمانان آمدند و به آنان چنین گفتند:

ـــ ای مسلمانان ! آیا می شود به ما بگویید که آیه ۵۴ سوره قصص چه می گوید؟

ـــ این آیه می گوید خدا به مسیحیانی که مسلمان شدند دو پاداش می دهد.

ـــ چرا دو پاداش؟

ـــ یک پاداش به خاطر ایمان به انجیل، یک پاداش به خاطر ایمان به قرآن.

ـــ آیا شما قبول دارید اگر کسی به انجیل و قرآن ایمان داشته باشد، دو پاداش خواهد داشت.

ـــ آری.

ـــ پس کسی که قبلاً مسیحی نبوده است و مسلمان شده است و فقط به قرآن ایمان دارد، چند پاداش دارد؟

ـــ یک پاداش.

ـــــ اگر کسی فقط به انجیل ایمان داشته باشد، چند پاداش دارد؟

ـــــ یک پاداش.

ـــــ ای مسلمانان ! طبق سخن شما بین ما و شما فرقی نیست. هر کدام از ما، نزد خدا یک پاداش داریم، شما هیچ برتری نسبت به ما ندارید. پس برای چه ما دین خود را رها کنیم و مسلمان شویم؟

مسلمانان وقتی این سخن را شنیدند، نتوانستند به آنان پاسخی بدهند.

* * *

اینجا بود که تو دو آیه آخر سوره حدید را نازل کردی و چنین گفتی:

ای مؤمنان ! تقوا پیشه کنید و پرهیزکار باشید و به پیامبر من ایمان واقعی آورید تا من دو پاداش به شما بدهم و برای شما نوری قرار دهم تا در پرتو آن به راه راست هدایت شوید و گناهان شما را ببخشم که من خدای بخشنده و مهربانی هستم.

ای مؤمنان ! من با شما چنین رفتار می کنم تا مسیحیانی که حقّ را انکار کردند، بدانند که هیچ بهره ای از پاداش و نعمت من ندارند. مگر پاداش من در دست آنان است که به هر کس بخواهند بدهند؟ پاداش و نعمت من در دست خودِ من است و به هر کس که بخواهم عطا می کنم، که من دارای فضل و نعمت بزرگی هستم.

* * *

وقتی این دو آیه نازل شد، مسلمانان دانستند که به آن مسیحیان چه پاسخی دهند، تو در روز قیامت به مسلمانان هم دو پاداش می دهی: پاداش اوّل به

خاطر این که به قرآن ایمان دارند، پاداش دوم به خاطر این که آنان به همه پیامبران و همه کتاب های آسمانی که قبلاً نازل شده است، ایمان دارند.

آری، مسلمانان پیامبران را معلّمان بزرگ بشریّت می دانند که هر کدام در رتبه و کلاسی، به آموزش بشر پرداخته اند. پیامبران از اصول و برنامه یکسانی پیروی کرده اند که تو به آنان نازل کرده ای.

از طرف دیگر وقتی یک مسیحی یا یهودی حقّ را انکار می کند و به قرآن ایمان نمی آورد، تو دیگر به او هیچ پاداشی نمی دهی، زیرا او با این کار خود، نشان داده است که به انجیل و تورات ایمان ندارد.

تو در انجیل و تورات فرمان دادی تا همه به آخرین پیامبر تو ایمان بیاورند، اگر یک مسیحی یا یهودی، واقعاً به کتاب آسمانی خود ایمان می داشت به این دستور عمل می کرد و مسلمان می شد، وقتی او حقّ را انکار می کند و حاضر نمی شود مسلمان شود، معلوم می شود ایمان او، ایمان واقعی نبوده است، تو،به او هیچ پاداشی نمی دهی.(۱۰۹)

ص:۲۴۰

...

سوره مُجادله

اشاره

ص:۲۴۱

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۵۸ قرآن می باشد.

۲ - «مجادله» به معنای «شِکوه نمودن» است. در آیه اوّل این سوره به این مطلب اشاره شده است: یکی از زنان مسلمان به مشکلی برخورد کرد و نزد پیامبر آمد و به او شکوه نمود. خدا به پیامبر می گوید: «ای محمّد! من سخن زنی که درباره شوهرش به تو مراجعه نمود و شِکوه کرد، شنیدم». به همین دلیل، این سوره را به این نام می خوانند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: مبارزه با یکی از خرافات روزگار جاهلیت، رسوا کردن منافقانی که در مدینه بودند، ذکر ادب سخن گفتن، عذاب منافقان در روز قیامت...

ص:۲۴۲

مُجادله: آیه ۴ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجَادِلُکَ فِی زَوْجِهَا وَتَشْتَکِی إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ یَسْمَعُ تَحَاوُرَکُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ (۱) الَّذِینَ یُظَاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (۲) وَالَّذِینَ یُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ یَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِیرُ رَقَبَه مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسَّا ذَلِکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ (۳) فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیَامُ شَهْرَیْنِ مُتَتَابِعَیْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسَّا فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّینَ مِسْکِینًا ذَلِکَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْکَافِرِینَ عَذَابٌ أَلِیمٌ (۴)

هیچ چیز برای سعادت یک جامعه بدتر از خرافات نیست، وقتی خرافات در جامعه ریشه بدوانند، جامعه دچار آسیب های زیادی می شود. در روزگاری که تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری فرستادی، مردم گرفتار خرافات بودند، محمّد(صلی الله علیه وآله)

این خرافات را یکی پس از دیگری از بین برد و مردم را با حقیقت آشنا ساخت.

البتّه از بین بردن خرافات، کار آسانی نبود، محمّد(صلی الله علیه وآله) ابتدا با خرافه بُت پرستی و مقدّس بودن بُت ها مبارزه کرد و مردم را به یکتاپرستی فرا خواند، اکنون او در مدینه است، در مدینه اثری از بُت پرستی دیده نمی شود، پس وقت آن است که خرافه دیگری، باطل اعلام شود.

آن خرافه چیست؟

خرافه ظِهار !

در آن زمان، بعضی از مردها وقتی از زن خود ناراضی می شدند به او چنین می گفتند: «تو برای من همچون مادرم هستی». مردم آن روزگار، بر این باور بودند که وقتی کسی این سخن را گفت، دیگر همسرش مانند مادرش می شود و مرد حقّ ندارد با همسرش رابطه جنسی داشته باشد. آنان به این کار، «ظِهار» می گفتند.

اینجا بود که مشکلات آن زن آغاز می شد، آن زن در بلاتکلیفی کامل بود، نه زن شوهردار به حساب می آمد (چون شوهرش با او قطع رابطه زناشویی کرده بود) و نه می توانست با مرد دیگری ازدواج کند، چون شوهرش او را طلاق نداده بود.

آری، ظِهار، خرافه ای بود که در جامعه آن زمان، رواج زیادی داشت و هیچ مردی بعد از ظِهار، حقّ نداشت با زنش رابطه جنسی داشته باشد.

ص:۲۴۴

* * *

نام آن زن «خوله» بود، روزی، شوهرش از دست او عصبانی شد و گفت: «تو برای من همچون مادرم هستی»، مدّتی گذشت، شوهر او از گفته خود پشیمان شد، نمی دانست چه کند، او همسرش را دوست داشت، یک لحظه عصبانی شده بود و چنین سخنی را گفته بود، اکنون باید چه می کرد؟

او به همسرش گفت: «فکر می کنم تو بر من حرام شدی؟»، خوله به او گفت: «چنین سخن مگو ! به من اجازه بده تا نزد پیامبر بروم و از او در این باره سؤال کنم».

شوهر خوله به او اجازه داد و خوله نزد پیامبر آمد و ماجرا را تعریف کرد و چنین گفت: «ای پیامبر ! وقتی جوان بودم، شوهرم به خواستگاری من آمد و من با او ازدواج کردم، اکنون که دیگر سن و سالی از من گذشته است، شوهرم مرا ظهار کرده است، من هیچ کس را ندارم که نزد او بروم، آیا راهی هست که ما به زندگی خود بازگردیم؟».

پیامبر به او رو کرد و فرمود: «دستوری از طرف خدا در این باره به من نازل نشده است».

خوله دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا ! تو می دانی که کودکانی خردسال دارم، من چه کنم؟ چگونه کودکانم را به شوهرم بدهم در حالی که می دانم آنان نیاز به مادر دارند، اگر آنان را با خود ببرم، تو که می دانی من مال و ثروتی ندارم و آن ها گرسنگی خواهند کشید، خدایا ! من به تو شِکوه می کنم،

خودت مشکل مرا حل کن».(۱۱۰)

اینجا بود که تو جبرئیل را فرستادی تا این آیات را برای پیامبر بخواند:

* * *

ای محمّد ! من سخن زنی که درباره شوهرش به تو مراجعه نمود و به من شکوه برد، شنیدم و دعای او را مستجاب کردم که من خدای شنوا و بینا هستم.

ای محمّد ! به مردانی که همسران خود را ظِهار می کنند، بگو که با این سخن، همسران شما، مادران شما نمی شوند، مادر آنان همان کسانی هستند که آنان را به دنیا آورده اند. مردانی که با زنانشان ظِهار می کنند، سخنی زشت و باطل می گویند، البتّه من خدای بخشنده هستم و گناه بندگان خود را می آمرزم.

ای محمّد ! کسانی که زنان خود را ظهار می کنند و سپس از سخنی که گفته اند، پشیمان می شوند، باید کفّاره بدهند، آنان باید قبل از این که با همسر خود، رابطه جنسی داشته باشند، یک برده را آزاد کنند، آنان باید این کفّاره را بدهند تا پند بگیرند که دیگر به این کار، اقدام نکنند، من به همه اعمال بندگان خود، آگاه هستم.

ای محمّد ! من می دانم بعضی افراد، توانِ آزاد کردن یک برده را ندارند، پس آنان باید قبل از رابطه جنسی با همسرشان، دو ماه پی درپی روزه بگیرند، اگر این کار را هم نتوانستند انجام دهند، پس باید شصت فقیر را اطعام کنند.

این حکمی که اینجا بیان کردم، برای این است که آنان به من و تو که پیامبر من می باشی، ایمان کامل بیاورند. پرداخت کفّاره، سبب می شود تا پایه های ایمان

آنان، محکم شود.

ای محمّد ! مسلمانان باید بدانند آنچه در اینجا بیان شد، احکام اسلام است. احکام اسلام، همان مرزهای دین من می باشد، هر کس این احکام را قبول نکند و به آن ایمان نیاورد به عذاب سختی گرفتار خواهد شد.

* * *

سخن تو درباره «ظهار» به پایان می رسد، آری، تو این گونه خرافه ظِهار را باطل اعلام می کنی، آخر این چه خرافه ای است که یک مرد با گفتن یک جمله، زنش بر او حرام شود و زن هم تا آخر عمر، در بلاتکلیفی بماند؟ اگر مرد به هر دلیلی نمی خواهد با همسرش زندگی کند، می تواند او را طلاق دهد و آن زن می تواند به دنبال زندگی خود برود و اگر خواست با مرد دیگری ازدواج کند.

ظِهار هرگز رابطه زناشویی را از بین نمی برد، فقط طلاق است که اگر با شرایطش انجام شود می تواند به پیمان زناشویی پایان دهد.

البتّه تو برای مردی که همسرش را ظهار می کرد، مجازاتی قرار دادی، درست است که همسرش بر او حرام نمی شود، امّا او باید کفّاره بدهد (او باید یک برده آزاد کند یا دو ماه روزه بگیرد یا به شصت فقیر غذا دهد). وقتی او این کفّاره را پرداخت کرد، می تواند نزد همسرش برگردد.

* * *

پیامبر این آیات را برای خوله خواند، خوله بسیار خوشحال شد و نزد شوهرش بازگشت و این خبر را به او داد، شوهر او نزد پیامبر آمد، پیامبر به او

ص:۲۴۷

فرمود:

ـــ آیا می توانی یک برده به عنوان کفّاره آزاد کنی؟

ـــ ای پیامبر ! اگر چنین کاری کنم، دیگر پولی برایم باقی نمی ماند که بتوانم غذای خانواده ام را فراهم کنم.

ـــ آیا می توانی دو ماه روزه بگیری؟

ـــ ای پیامبر ! اگر من روزه بگیرم، چشمانم به شدّت درد می گیرد، من توان روزه گرفتن ندارم.

ـــ آیا می توانی به شصت فقیر غذا بدهی؟

ـــ نه، مگر این که شما کمکم کنید !

ـــ من به تو کمک می کنم.

اینجا بود که پیامبر به او به اندازه ای که بتواند شصت فقیر را غذا دهد، گندم داد، او با آن گندم ها، نان تهیّه کرد و به فقیران غذا داد و این گونه بود که آن زن و شوهر به زندگی بازگشتند.(۱۱۱)

ص:۲۴۸

مُجادله: آیه ۶ – ۵

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَات بَيِّنَات وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۵) يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْء شَهِيدٌ (۶)

وقتی تاریخ را می خوانم می بینم در زمان پیامبر، افرادی در مدینه بودند که نزد پیامبر می آمدند و می گفتند که ما به تو ایمان آورده ایم، امّا آنان دروغ می گفتند، دل و زبان آن ها یکی نبود، زبان آن ها، چیزی می گفت و قلب آن ها چیز دیگر. آنان همان «منافقان» بودند.

اکنون می خواهی درباره آنان سخن بگویی: همانا کسانی که با تو و پیامبر تو دشمنی می کنند، با ذلّت و خواری به عذاب تو گرفتار می شوند، همان گونه که کافرانی که قبل از آن ها بودند به عذاب تو گرفتار شدند.

وقتی که مرگ آنان فرا رسد، دیگر مکر و حیله هایشان سودی نخواهد داشت

ص:۲۴۹

و هیچ کس هم یاریشان نخواهد کرد، در آن لحظه، فرشتگان پرده ها را از جلوی چشمان آنان کنار می زنند و آنان عذاب را می بینند، فرشتگان تازیانه های آتش را بر آنان می زنند و ناله آنان بلند می شود.(۱۱۲)

* * *

تو آیات قرآن را نازل می کنی و حقّ را برای همه آشکار می کنی، امّا این منافقان تصمیم گرفته اند که راه نفاق را بپیمایند، آری، راهی را که آنان می پیمایند سرانجام به کفر می رسد و تو برای کافران عذاب سختی آماده کرده ای، تو در این دنیا به آنان مهلت می دهی، امّا روز قیامت که فرا رسد، تو آنان را (مانند همه انسان ها) زنده می کنی، در آن روز به آنان خبر می دهی که در دنیا چه کارهایی انجام داده اند.

آنان در این دنیا گناهان خود را فراموش می کنند، امّا تو همه کارهای آنان را ثبت می کنی، تو خدایی هستی که بر هر چیزی شاهد و گواه هستی. آنان مردم را از راه تو بازمی دارند و با حقّ دشمنی می کنند.

* * *

مُجادله: آیه ۷

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ مَا یَکُونُ مِنْ نَجْوَی ثَلَاثَه إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَه إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَی مِنْ ذَلِکَ وَلَا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ مَا کَانُوا ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (۷)

منافقان با مردم نماز می خواندند، روزه می گرفتند، آن ها در صف های نماز جماعت حاضر می شدند ولی دل های آنان از نورِ ایمان خالی بود، آن ها با دشمنان اسلام و به ویژه با یهودیان در ارتباط بودند، گروهی از یهودیان در

اطراف مدینه زندگی می کردند، منافقان با آنان برای ضربه زدن به اسلام نقشه می کشیدند.

گاهی چند نفر از منافقان در مسجد جمع می شدند و با هم محرمانه گفتگو می کردند، آنان آهسته و درِ گوشی با هم حرف می زدند تا دیگران سخن آنان را نشنوند، منافقان خیال می کردند که تو سخنان آنان را نمی شنوی، در حالی که تو به آنچه در آسمان ها و زمین است، آگاه هستی.

هر گاه سه نفر در جایی جمع شوند و با هم محرمانه سخن بگویند، تو چهارمین آنان هستی و سخنشان را می شنوی. اگر پنج نفر با هم سخنی محرمانه بگویند، تو ششمین آن ها هستی و از سخن آنان باخبری.

فرقی نمی کند کسانی که با هم محرمانه سخن می گویند، چند نفر باشند، از این عدّه کمتر یا بیشتر باشند، تو با آنان هستی و سخنشان را می شنوی و در روز قیامت به آنان خبر می دهی که چه گفته اند و چه انجام داده اند، به راستی که تو بر همه چیز آگاه می باشی.

* * *

مُجادله: آیه ۸

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ (٨)

وقتی منافقان با یکدیگر محرمانه سخن می گفتند و درِگوشی حرف می زدند و با این کار خود، باعث نگرانی مسلمانان می شدند، پیامبر از آنان خواست تا دیگر این کار را تکرار نکنند، امّا آنان به سخن پیامبر گوش نکردند. آنان برای

این که از دستور پیامبر اطاعت نکننـد، باز هم درِگوشـی با هم سـخن گفتنـد، این کار آنان، گناه و معصـیت بود زیرا نافرمانی پیامبر را نمودند.

منافقان یک رفتار ناپسند دیگر هم انجام می دادند، وقتی آنان نزد پیامبر می آمدند به جای این که بگویند: «سلامٌ علیک»، می گفتند: «سامٌ علیک». تو از همه خواسته بودی که وقتی یکدیگر را می بینند به هم «سلام» کنند، امّا منافقان به جای واژه «سلام» از واژه «سام» استفاده می کردند.

آنـان می دانسـتند که معنـای «سـامٌ علیـک» چیست و از روی عمـد این سـخن را می گفتنـد، «سـام» در زبـان «عبری» که زبـان یهودیان بود، به معنای «مرگ» است.

درست است که آنان به عربی سـخن می گفتنـد، امّا این واژه را با دقّت انتخاب کرده بودند و آن را از یهودیان آموخته بودند، منظور آنان از این جمله این بود: «مرگ بر تو !».

کسـی که این مطلب را نمی دانست، تصوّر می کرد که منظور آنان از «سام»، همان «سـلام» است که سریع تلفّظ شده است، امّا تو از راز دل منافقان باخبر بودی و می دانستی که آنان قصد اهانت به پیامبر را داشتند.

تو به منافقان مهلت دادی و در عـذاب آنان شـتاب نکردی، آنان پیش خود می گفتنـد: «محمّـد بارها ما را به عذاب وعده داد، پس چرا خدا ما را عذاب نکرد؟ پس معلوم می شود که آن سخنان محمّد دروغ است».

تو باز هم به آنان فرصت می دهی، در عذاب آنان شتاب نمی کنی و آنان را به حال خود رها می کنی، جهنّم برای آنان کافی است و به راستی که جهنّم چه بد جایگاهی برای آنان است، فرشتگان زنجیر به دست و پای آنان می بندند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنّم جای می دهند که برای همیشه در آتش می سوزند و هیچ راه نجاتی ندارند.(۱۱۳)

ص:۲۵۲

***

مُجادله: آیه ۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹)

آیا گفتگوی محرمانه گناه است؟ آیا درِ گوشی سخن گفتن، کار بدی است؟

منافقان با گفتگوی محرمانه خود قصد توطئه داشتند و می خواستند مؤمنان را آزار دهند، برای همین کار آنان، گناه بود، امّا اگر چند نفر از مؤمنان بخواهند به فقیری کمک کنند و صلاح در این ببینند که محرمانه سخن بگویند، این کار آنان، اشکال ندارد، زیرا قصد آنان این است که آبروی آن فقیر حفظ شود.

آری، مهم این است که قصد کسانی که گفتگوی محرمانه دارند، چیست، اگر به دنبال توطئه هستند، کار آنان گناه است، اگر نیّت آنان نیکوکاری است، گفتگوی محرمانه آنان، گناه نیست.

اکنون با مؤمنان چنین سخن می گویی: «ای مؤمنان ! هنگامی که محرمانه گفتگو می کنید درباره کاری که گناه و نافرمانی از دستورات پیامبر است، سخن نگویید، بلکه درباره نیکوکاری و پرهیزکاری سخن بگویید. من همه شما را در روز قیامت زنده می کنم و شما برای حسابرسی به پیشگاه من می آیید، پس از من پروا کنید و پرهیزکاری پیشه کنید».

***

مُجادله: آیه ۱۰

إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۰)

ص:۲۵۳

وقتی عدّه ای از بستگان و عزیزان مؤمنان به جنگ با دشمنان می رفتند، منافقان در مسجد دور هم جمع می شدند و با هم محرمانه سخن می گفتند و به مؤمنان اشاره می کردند و سخنانی می گفتند و با این کار مؤمنان را می آزردند.

مؤمنان وقتی به منافقان نگاه می کردند، فکر می کردند که خبری ناراحت کننده در پیش است. مؤمنان با خود می گفتند: «چرا منافقان این گونه محرمانه سخن می گویند؟ آنان از چه چیزی خبر دارند که ما از آن بی خبریم؟ آیا اتّفاقی برای عزیزان ما افتاده است ! آیا آنان در جنگ شکست خورده اند؟»

اینجا بود که تو این آیه را نازل کردی: «ای مؤمنان ! گفتگوی محرمانه ای که منافقان با یکدیگر دارند، وسوسه ای است شیطانی. شیطان آنان را به این کار فرا می خواند تا شما را غمگین سازد، بدانید که منافقان نمی توانند به شما ضرری برسانند، هیچ ضرری به شما نمی رسد مگر به اذن من. شما بر من توکّل کنید و از هیچ چیز نهراسید».

آری، مؤمنان فهمیدند که سخنان منافقان چیزی جز وسوسه ها و خیالات شیطانی نیست و حقیقت ندارد، منافقان این گونه می خواهند مؤمنان را آزار بدهند، امّا تو یار و یاور مؤمنان هستی و اگر آنان به تو توکّل کنند، هیچ خطری آنان را تهدید نمی کند.

* * *

مُجادله: آیه ۱۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَات وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱)

ص:۲۵۴

سخن از آداب معاشرت اجتماعی به میان آمد، تو از مؤمنان خواستی تا در حضور دیگران، به قصد آزار دیگران، با هم محرمانه سخن نگویند، اکنون می خواهی درس دیگری به مؤمنان بدهی.

درسِ احترام از دانشمندان !

تو از پیامبر خواسته بودی تا هر جمعه در قسمتی از مسجد بنشیند تا مسلمانان نزد او بیایند و با او سخن بگویند، روزی، عدّه زیادی نزد پیامبر حاضر بودند و مسجد شلوغ بود، در این هنگام چند نفر که از دانش و علم بیشتری برخوردار بودند به مسجد آمدند و سلام کردند و جواب شنیدند. در اطراف پیامبر هیچ جایی نبود و هیچ کس برای آنان، جا باز نکرد، پیامبر دید که آنان همین طور ایستاده اند، برای همین به چند نفر که در کنار او بودند رو کرد و گفت: «شما از جای خود بلند شوید».

پیامبر می خواست به مسلمانان درس مهمّی دهد، مسلمانان باید به دانشمندان احترام ویژه ای بگذارند.

هدف پیامبر این بود، برای همین از چند نفر خواست از جای خود بلند شوند، امّا این کار بر آن چند نفر، ناگوار آمد و پیش خود گفتند: «چرا پیامبر ما را از جای خود بلند کرد؟».

اینجا بود که تو این آیه را نازل کردی:

ای مؤمنان ! وقتی به شما گفته می شود: «طوری بنشینید که جا برای دیگران باز شود»، پس چنین کنید تا من هم در بهشت، جای شما را وسعت دهم.

ای مؤمنان ! اگر به شما گفته می شود: «برخیزید تا دانشمندی بنشیند»، اطاعت کنید.

ای مؤمنان ! بدانید که من شما را بر دیگران، یک درجه برتری دادم، امّا

دانشمندان را بر شما چندین درجه برتری داده ام، من به هر چه شما انجام می دهید، آگاه هستم.(۱۱۴)

* * *

این پیام مهم تو برای مؤمنان است، تو دوست داری که در جامعه اسلامی، همه به دانشمندان احترام بگذارند و وقتی آنان وارد مجلسی می شوند جایگاه بالا را به آنان بدهند، تو دوست داری که مسلمانان به علم و دانش بیش از همه چیز ارزش بدهند، برای همین در این آیه از راز بزرگی پرده برداشتی، آری، به مؤمنان یک درجه می دهی امّا به دانشمندانی که با ابزار علم و آگاهی، مردم را به سوی تو فرا می خوانند، چندین درجه عطا می کنی.

وقتی این آیه را تفسیر می کردم، قدری به فکر فرو رفتم: آیا جامعه ما به این آیه قرآن عمل می کند؟

امروز هر کس که ثروت بیشتر دارد، مردم به او احترام بیشتری می گذارند ! آنان خیال می کنند که ارزش انسان به ثروت اوست. اگر جامعه به این دستور تو عمل می کرد، وضع مسلمانان هرگز این چنین نبود.

از طرف دیگر امروز عدّه ای با تحریک احساسات، مردم را به سوی تو جذب می کنند در حالی که تو در این آیه از علم و دانش سخن می گویی، تو از کسانی سخن می گویی که از علم دین بهره دارند و با این ابزار، مردم را به سوی تو فرا می خوانند، آنان خواب و مکاشفه بیان نمی کنند ! افسوس که دیر زمانی است عدّه ای به جای تفسیر قرآن، برای مردم خواب می گویند و... نمی دانم از چه زمانی نقل خواب، علم به حساب آمد؟

جامعه ما باید به سوی «علم دین» بازگردد. این راه سعادت جامعه است. آیا چنین روزی فرا خواهد رسید؟

ص:۲۵۶

* * *

سخن از ارزش علم به میان آمد. مناسب می بینم این هشت نکته را اینجا بنویسم، تمامی این نکات از سخنان اهل بیت(علیهم السلام)می باشد:

۱ - اگر مردم می دانستند که طلب دانش چقدر ارزشمند است با همه سختی ها آن را جستجو می کردند.(۱۱۵)

۲ - بدانید که فرشتگان الهی، بال های خود را زیر پای کسانی می نهند که در جستجوی علم و دانش هستند.(۱۱۶)

۳ - وقتی خدا خیر و سعادت بنده ای را بخواهد به او فهم در دین عنایت می کند.(۱۱۷)

۴ - وقتی کسی برای کسب دانش از خانه اش خارج می شود، غفران و بخشش خدا شامل حال او می شود.(۱۱۸)

۵ - کسی که دیندار باشد، امّا از فهم دین بهره ای نداشته باشد، هیچ خیری در دینداری او نیست.(۱۱۹)

۶ - شیطان از یک دانشمند بیش از هزار عبادت کننده در هراس و نگرانی است، زیرا کسی که عبادت می کند فقط به فکر کمال خودش است، امّا دانشمند می تواند گروهی را به راه راست هدایت نماید. او می تواند همه زحمت های شیطان را از بین ببرد و مانع گمراهی مردم شود.(۱۲۰)

۷ - قلبی که در آن بهره ای از علم نباشد، ویرانه ای بیش نیست، ویرانه ای که کسی به فکر آباد کردن آن نبوده است.(۱۲۱)

۸ - هیچ اندوخته ای بهتر از علم و دانش نیست. کسانی که پول و ثروت دنیا را جمع می کنند به زودی باید آن را برای دنیا بگذارند و بروند، مالِ دنیا، مالِ دنیا است، امّا با کسب علمِ دین، می توان ذخیره ای دائمی اندوخت، ذخیره ای

که هرگز نابود نمی شود.(۱۲۲)

* * *

مُجادله: آیه ۱۳ – ۱۲

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آَمَنُوا إِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوَاکُمْ صَدَقَةً ذَلِکَ خَیْرٌ لَکُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۲) أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوَاکُمْ صَدَقَات فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَأَقِیمُوا الصَّلَاةَ وَآَتُوا الزَّکَاةَ وَأَطِیعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۳)

گروهی از ثروتمندان برای این که برتری خود را بر دیگران ثابت کنند نزد پیامبر می آمدند و از او وقت می گرفتند تا به صورت خصوصی سخن بگویند، پیامبر هم با بزرگواری با درخواست آنان موافقت می کرد ولی از این کار آنان ناراحت بود، زیرا آنان در پی آن بودند که به دیگران فخر بفروشند، اینجا بود که تو آیه ۱۲ این سوره را نازل کردی: «ای مؤمنان ! هرگاه می خواهید با پیامبر حرف خصوصی بزنید، قبل از آن صدقه ای پرداخت کنید، این کار برای شما بهتر است و قلب شما را از محبّتِ دنیا، پاک می کند، البتّه اگر کسی توان مالی نداشت و نتوانست صدقه بدهد، من عذر او را می پذیرم زیرا من خدای بخشنده و مهربانم».

تو این آیه را نازل کردی، فقرا به راحتی می توانستند با پیامبر خصوصی سخن بگویند و نیازهای خود را مطرح کنند، امّا ثروتمندان باید صدقه می دادند. تو می خواستی اندازه محبّت آنان را به پیامبر برای همه آشکار کنی، فقط علی(علیه السلام) به این دستور تو عمل کرد و چندین بار نزد پیامبر آمد و برای هر بار صدقه ای پرداخت کرد، امّا ثروتمندان حاضر نبودند صدقه بدهند، پس

آنان برای گفتگوی خصوصی نزد پیامبر، نیامدند.(۱۲۳)

گویا این ماجرا ده روز طول کشید، در این مدّت، ثروتمندان به مسجد می آمدند و از سخنان عمومی پیامبر بهره مند می شدند ولی دیگر گفتگوی خصوصی با پیامبر نداشتند.(۱۲۴)

* * *

تو با نزول آیه ۱۲ این سوره، سه خواسته مهم داشتی:

خواسته اوّل: تو می خواستی برای همه ثابت شود که آن ثروتمندان، ثروت خود را بیش از پیامبر دوست دارند، اگر آنان پیش از این بارها مزاحم پیامبر می شدند، می خواستند به دیگران فخر بفروشند و چون این کار هزینه نداشت، پشت سر هم وقت پیامبر را می گرفتند، اکنون که فهمیده اند باید پول بدهند، دیگر این کار را نمی کنند.

خواسته دوم: اندازه محبّت علی(علیه السلام) به پیامبر آشکار شود، این فقط علی(علیه السلام)بود که نشان داد که بیش از همه، پیامبر را دوست دارد، او فقط ده سکّه نقره داشت. او هر روز، یک سکّه صدقه می داد و نزد پیامبر می رفت و با او خصوصی سخن می گفت، بعد از ده روز، دیگر علی(علیه السلام) سکّه نداشت.

خواسته سوم: همه مسلمانان فهمیدند که نباید بی دلیل، مزاحم پیامبر شوند. آنان این درس خود را به خوبی فرا گرفتند.

آری، تو از اوّل اراده کرده بودی که این قانون را برای ده روز قرار دهی، در این مدّت، این سه خواسته تو عملی شد، دیگر وقت آن بود تا آیه جدیدی را نازل کنی. اینجا بود که آیه ۱۳ را نازل کردی.

* * *

در آیه ۱۳ با مسلمانان چنین سخن گفتی: «من از شما خواستم قبل از

گفتگوی خصوصی با پیامبر، صدقه بدهید و شما دیگر گفتگوی خصوصی را ترک کردید. آیا از فقر ترسیدید که به فرمان من عمل نکردید؟ اکنون که این کار را نکردید، من توبه شما را می پذیرم، پس نماز را به پا دارید و زکات را بپردازید و از من و از پیامبرم اطاعت کنید و بدانید که من از آنچه شما انجام می دهید، باخبرم».

اینجا بود که مسلمانان فهمیدند آن دستور قبلی، برداشته شده است و آنان می توانند بدون پرداخت صدقه با پیامبر به صورت خصوصی سخن بگویند، بعد از این آیه، دیگر مسلمانان رعایت حال پیامبر را نمودند و دانستند که نباید بی دلیل، مزاحم پیامبر شوند.

ص:۲۶۰

مُجادله: آیه ۱۷ – ۱۴

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۵) اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۶) لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۷)

در آیات ۵ تا ۸ درباره منافقان سخن گفتی، بار دیگر از آنان سخن می گویی و از توطئه ها و دسیسه های آنان پرده برمی داری، منافقان کسانی هستند که با یهودیانی که تو بر آنان خشم گرفته ای دوستی می کردند و به یهودیان می گفتند: «ما با شما هستیم»، منافقان وقتی با مسلمانان روبرو می شدند، می گفتند: «به خدا قسم، ما با شما هستیم»، آنان سوگند دروغ یاد می کنند و خودشان هم می دانند دروغ می گویند، تو برای آنان عذاب سختی فراهم

کرده ای زیرا هر عملی را که انجام می دهند، عمل ناشایستی می باشد.

منافقان به نام تو، سوگند یاد می کنند تا مؤمنان به آنان اعتماد کنند، منافقان به دنبال این هستند که فرصت پیدا کنند و مردم را از دین خدا باز دارند، آنان در روز قیامت به عذابی خوارکننده گرفتار خواهند شد، در آن روز هیچ چیز نمی تواند آنان را از عذاب برهاند، ثروت و فرزندان آنان نیز به کارشان نمی آید و آنان در جهنّم خواهند بود و برای همیشه در آن خواهند سوخت.

* * *

مُجادله: آیه ۱۸

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْء أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۸)

در روز قیامت تو همه انسان ها را زنده می کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، همه به صف می ایستند و منتظرند تا حسابرسی آغاز گردد، منافقان نگاه می کنند، زمین و آسمان پر از فرشتگان است، هیچ کس راه فراری ندارد، فرشتگان غُل و زنجیرهای آهنین بر گردن کافران می اندازند و آنان را با صورت بر روی زمین می کشند و به سوی جهنّم می برند.

ترس و وحشت، همه وجود منافقان را دربرمی گیرد، آن وقت است که به دروغ سوگند می خورند که ما به قرآن و پیامبر ایمان داشتیم. آری، منافقان همان گونه که در دنیا سوگند می خوردند، در آن روز هم سوگند یاد می کنند و فکر می کنند با این کار می توانند از عذاب جهنّم نجات یابند، امّا این خیالی خام است، تو می دانی که آنان دروغ می گویند.

آن وقت است که تو فرمان می دهی تا فرشتگان آنان را به سوی جهنّم ببرند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنّم جای دهند، در آنجا شراره های آتش

و مس گداخته بر سرشان ریخته می شود.

* * *

مُجادله: آیه ۲۰ – ۱۹

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۹) إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ (۲۰)

چرا منافقان به چنین سرنوشتی مبتلا می شوند؟

آنان شیفته دنیا و لذّت های آن شدند و به وسوسه های شیطان گوش دادند و این گونه بود که شیطان بر آنان چیره شد و کاری کرد که آنان، تو را از یاد بردند، آری، منافقان از حزب شیطان هستند و معلوم است که هر کس از حزب شیطان باشد، زیانکار است و هرگز سعادتمند نمی شود. هر کس که با تو و پیامبر تو دشمنی کند، خوار و ذلیل می شود.

* * *

مُجادله: آیه ۲۱

كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۱)

از منافقان سخن گفتی، اکنون از وعده بزرگ خود یاد می کنی تا مؤمنان به ادامه راه خود دلگرم شوند و از کافران و منافقان هراسی به دل نداشته باشند، این عهد و پیمان توست: «تو و پیامبرانت در برابر دسیسه های دشمنان، پیروز خواهید شد»، به راستی که تو خدای نیرومند و توانا هستی، تو همه پیامبرانت را یاری کردی و محمّد(صلی الله علیه وآله)را هم یاری می کنی و او بر همه دشمنان خود پیروز

می شود. اسلام پیروز است و کفر و نفاق نابود است.

* * *

در این آیه، خدا وعده می دهد که پیامبران و مؤمنان را یاری می کند و آنان را پیروز می گرداند.

وقتی تاریخ را می خوانیم می بینیم که گروهی از پیامبران و مؤمنان شکست خوردند. امام حسین(علیه السلام) به خاطر اسلام قیام کرد، امّا به ظاهر، او در این قیام شکست خورد و خود و یارانش مظلومانه به شهادت رسیدند. پس این وعده خدا چه شد؟

تا زمانی که صدای اذان به گوش می رسد، بدان که امام حسین(علیه السلام)پیروز میدان کربلاست. یزید سوگند یاد کرده بود که اسلام را نابود کند. او خود را به عنوان خلیفه اسلام معرّفی کرده بود و به صورت رسمی شراب می نوشید. او سخنان کفرآمیز بر زبان جاری می کرد و همه قدرت خود را در راه نابودی اسلام بسیج کرده بود.

در آن شرایط، امام حسین(علیه السلام)قیام کرد و با خون خود، اسلام را نجات داد. خدا امام حسین(علیه السلام)را پیروز گرداند زیرا امام حسین(علیه السلام) به هدف خود رسید و اسلام را از خطر نابودی نجات داد. این یزید بود که شکست خورد، او به هدف خود نرسید و نتوانست اسلام را نابود کند.

آری، تا زمانی که صدای اذان از گلدسته ها بلند است، امام حسین(علیه السلام)پیروز است، این وعده خداست که مؤمنان همواره پیروزند. امروزه می بینیم که روز به روز، آمار مسلمانان زیاد و زیادتر می شود. تا زمانی که یکتاپرستی پر رونق است، پیامبران و مؤمنان پیروز هستند.

* * *

ص:۲۶۴

مُجادله: آیه ۲۲

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲۲)

در یک دل، دو محبّت نمی گنجد !

یکی را انتخاب کنید: یا محبّت من یا محبّت شیطان !

یا محبّت دوستان من یا محبّت دوستان شیطان !

این سخن تو با مؤمنان است.

مسلمانان در مدینه هستند، عدّه ای از آنان از مکّه به مدینه هجرت کرده اند که به آنان «مهاجران» می گویند. زمان امتحان نزدیک است !

به زودی سپاهی از سوی کفّار به سوی مدینه می آید، در آن سپاه عدّه ای از اقوام این مهاجران هستند، مهاجرانی که به تو ایمان آورده اند باید در برابر پدر و پسر و برادر و اقوام خود، دست به شمشیر ببرند، لحظه ای است که ایمان با کفر روبرو می شود، به راستی مهاجران چه خواهند کرد؟ آیا به خاطر تو با آنان دشمنی خواهند کرد؟

اکنون این آیه را نازل می کنی و با آنان سخن می گویی: «مؤمنان با دشمنان من و دشمنان پیامبر من، دوستی نمی کنند هرچند آن دشمنان، پدران، پسران، برادران یا اقوام آنان باشند».

مؤمنان می دانند که محبّت به بستگان و نزدیکان، بسیار خوب است و نشانه زنده بودن عواطف انسانی است، امّا وقتی این محبّت، رو در روی محبّت تو

قرار گیرد، ارزش خود را از دست می دهد.

مؤمنان با خود می گویند: «کسی که شمشیر به دست گرفته است و به جنگ پیامبر آمده است، دشمن است هر چند پدر یا پسر من باشد». آری، آن مؤمنان در این امتحان سربلند بیرون آمدند و این به خاطر آن بود که تو ایمان را در دل های آنان، ثابت و محکم کرده بودی و با نور ایمان، آنان را تأیید کردی.(۱۲۵)

مؤمنان می دانستند دیر یا زود، مرگ سراغ آنان می آید و در آن لحظه، هیچ چیز به کار آن ها نمی آید، فقط ایمان به توست که می تواند مایه نجات باشد، پدر، فرزند، همسر و برادر، هیچ کاری نمی توانند کنند. مؤمن واقعی کسی است که بر سر دو راهیِ حقّ و باطل، عشق به فرزند و خویشاوندان و عشق به امور اقتصادی، او را از تو جدا نکند.

تو در روز قیامت به آنان پاداش بزرگی می دهی و آنان را به بهشتی وارد می کنی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است. تو از آنان خشنود هستی و آنان نیز از تو خشنودند. آنان از حزب تو می باشند و به راستی که حزب تو، رستگار و سعادتمند است.

چه سعادتی از این بالاتر که تو از آنان خشنود هستی و آنان نیز از تو خشنودند، این همان رستگاری بزرگ است که لذّت معنوی آن از همه بهشت و هر چه در آن است، بالاتر است.(۱۲۶)

ص:۲۶۶

سوره حَشر

اشاره

ص:۲۶۷

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۵۹ قرآن می باشد.

۲ - «حَشر» به معنای «کوچ نمودن» می باشد، گروهی از یهودیان در مدینه زندگی می کردند، آنان با پیامبر پیمان بسته بودند ولی پیمان خود را شکستند و خدا مسلمانان را یاری کرد و بر آن یهودیان پیروز شدند و آن یهودیان مجبور شدند خانه و کاشانه خود را رها کردند و کوچ کردند. در آیه دوم از این کوچ کردن یهودیان، سخن گفته شده است و به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده اند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: ماجرایِ پیمان شکنی یهودیان و کوچ کردن آنان، ذکر رفتار منافقان مدینه، عذاب منافقان و کافران، عظمت قرآن، بیان اسم های زیبای خدا، یکتاپرستی...

ص:۲۶۸

حَشر: آیه ۲ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۱) هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ مِنْ دِیَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ یَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُمْ بِأَیْدِیهِمْ وَأَیْدِی الْمُؤْمِنِینَ فَاعْتَبِرُوا یَا أُولِی الْأَبْصَارِ (۲)

آنچه در آسمان ها و زمین است تو را تسبیح می کند، تو خدای توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است. این نشانه قدرت تو بود که مسلمانان را بر یهودیان «بنی نَضیر» پیروز نمودی.

تو در اینجا از پیروزی بزرگی سخن می گویی: پیروزی مسلمانان بر یهودیان «بنی نَضیر».

باید در این زمینه بیشتر بدانم.

ص:۲۶۹

یهودیان سال ها قبل از آن که محمّد(صلی الله علیه وآله) به پیامبری مبعوث شود، در شام زندگی می کردند. آن ها در کتاب آسمانی خود خوانده بودند که آخرین پیامبر تو در سرزمین حجاز (عربستان) ظهور خواهد کرد. برای همین از شام به حجاز مهاجرت کردند.

بسیاری از آنان به مدینه آمدند (در آن زمان، شهر مدینه به نام یثرب شناخته می شد) و در آنجا زندگی خود را آغاز کردند. یهودیان مدینه به سه گروه تقسیم شدند، یکی از آن گروه ها، «بنی نَضیر» بودند.

آنان در «بطحان» که در جنوب شرقی مدینه بود مستقر شدند، فاصله آنان تا مرکز شهر مدینه تقریباً چهار کیلومتر بود. آنان نخلستان بزرگی برای خود درست کردند و کم کم ثروت زیادی جمع کردند و برای خود، قلعه های بسیار محکمی ساختند تا از حمله های اعراب جاهلی در امان باشند.

آنان می خواستند اوّلین کسانی باشند که به پیامبر خاتم ایمان می آورند، آنان با تو عهد و پیمان بستند که وقتی پیامبر موعود ظهور کند، به او ایمان بیاورند و یاریش کنند.

سالها گذشت تا این که محمّد(صلی الله علیه وآله)به پیامبری مبعوث شد و از مکّه به مدینه هجرت نمود، امّا یهودیان به او ایمان نیاوردند.

وقتی پیامبر به مدینه آمد با یهودیان بنی نضیر پیمان نامه ای امضاء کرد و آنان عهد بستند که هرگز دشمنان اسلام را یاری نکنند. آن یهودیان تا سال چهارم هجری به پیمان خود وفادار بودند و به راحتی در مدینه زندگی می کردند، امّا در سال چهارم عهد و پیمان خود را زیر پا نهادند و با دشمنان اسلام هم پیمان شدند و تصمیم به قتل پیامبر گرفتند.

* * *

در ماه شوّال سال سوم، جنگ «اُحد» بین بُت پرستان مکّه و مسلمانان روی داد، در این جنگ، گروهی از مسلمانان از دستور پیامبر اطاعت نکردند و سنگرهای خود را ترک کردند و در نتیجه تعدادی از مسلمانان شهید شدند و به ظاهر مسلمانان شکست را تجربه کردند، البتّه بُت پرستان نتوانستند به هدف خود برسند، آنان می خواستند شهر مدینه را تصرّف کنند و پیامبر را به شهادت برسانند، بُت پرستان بدون آن که به هدف خود برسند به مکّه بازگشتند.

سه ماه پس از جنگ احد، سال چهارم هجری آغاز شد، رهبر یهودیان بنی نضیر فکر کرد که دیگر روزگار شکست مسلمانان فرا رسیده است، او با چهل اسب سوار به مکّه رفت و با رئیس بُت پرستان که ابوسفیان بود، دیدار کرد. این گونه بود که یهودیان بنی نضیر با بُت پرستان پیمان بستند که در راه نابودی محمّد(صلی الله علیه وآله) متّحد شوند و از هیچ کمکی دریغ نکنند.

جبرئیل بر پیامبر نازل شد و او را از پیمان شکنی بنی نضیر باخبر ساخت، پیامبر منتظر فرمان خدا بود تا با آن پیمان شکنان مقابله کند.

مدّتی گذشت، روزی پیامبر از شهر مدینه حرکت کرد تا با رهبر یهودیان بنی نضیر دیدار کند و درباره موضوعی با او سخن بگوید، وقتی پیامبر به قلعه های آنان رسید به دیوار یکی از قلعه ها تکیه داد، اینجا بود که چند نفر از یهودیانی که داخل قلعه بودند با خود گفتند: «چه فرصت خوبی ! خوب است یکی را بفرستیم تا از بالای برج قلعه، سنگ بزرگی را روی سر محمّد بیندازد و او را بکُشد». همه این سخن را پذیرفتند و تصمیم خود را گرفتند.

در این هنگام جبرئیل بر پیامبر نازل شد و ماجرا را به او خبر داد، پیامبر سریع به سوی مدینه حرکت کرد.

ص:۲۷۱

دیگر حضور بنی نضیر در شهر مدینه، خطر بزرگی برای اسلام بود، اگر بُت پرستان به مدینه حمله می کردند، احتمال داشت که بنی نضیر هم از پشت سر به مسلمانان حملهور شوند.

از جنگ اُحُد، شش ماه گذشته بود، پیامبر از یارانش خواست تا برای جنگ دیگری آماده شوند.

پیامبر این پیام را برای بنی نضیر فرستاد: «یا از اینجا کوچ کنید یا آماده جنگ باشید». آنان وقتی این پیام را شنیدند، بسیار ترسیدند، هرگز فکر چنین چیزی را نمی کردند، آنان فکر می کردند که به زودی سپاه مکّه از راه می رسد و آنان همراه با سپاه مکّه وارد جنگ می شوند، امّا اکنون سپاه مکّه در مکّه است، ده روز طول می کشد تا این خبر به مکّه برود، ده روز هم طول می کشد تا سپاه مکّه به اینجا بیاید، بنی نضیر فهمیدند که هیچ یار و یاوری ندارند، پس تصمیم گرفتند که از مدینه کوچ کنند و به سرزمین دیگری بروند.

* * *

شب بود و هوا تاریک. یک نفر دربِ قلعه را محکم می زد، یهودیان در را باز کردند، دیدند یکی از منافقان است و می خواهد با آنان دیدار کند، او پیام مهمّی را برای آنان آورده بود. پیام از طرف «ابن اُبَیّ» بود، او رهبر منافقان مدینه بود.

متن پیام رهبر منافقان این بود: «شما از اینجا کوچ نکنید، ما با دو هزار جنگجو به یاری شما می آییم و تا آخرین نفس از شما دفاع می کنیم». وقتی یهودیان این پیام را شنیدند، خیلی خوشحال شدند و تصمیم گرفتند تا در مدینه بمانند و از خود دفاع کنند.(۱۲۷)

صبح روز بعد آنان در قلعه های خود سنگر گرفتند و به پیامبر خبر دادند که

از مدینه کوچ نمی کنند و به سرزمین دیگری نمی روند.

اینجا بود که پیامبر به مسلمانان دستور داد تا سلاح های خود را بردارند و به سوی قلعه های آنان حرکت کنند، فاصله مدینه تا قلعه های آنان، چهارکیلومتر بیشتر نبود، نیاز به اسب نبود، آنان با پای پیاده به سوی قلعه های بنی نضیر حرکت کردند. پیامبر پرچم لشکر اسلام را به دست علی(علیه السلام) داد و لشکر اسلام در حالی که فریادشان به «الله اکبر» بلند بود به سوی قلعه های بنی نضیر حرکت کرد.

وقتی مسلمانان به قلعه های آنان رسیدند، پیامبر دید که جلوی قلعه های آنان، درختان خرما وجود دارد، پیامبر دستور داد تا تعدادی از آن درختان را قطع کنند، گویا هدف پیامبر این بود که فضا برای میدان جنگ آماده شود و در صورتی که درگیری رخ دهد، سربازان اسلام فضای کافی برای جنگ داشته باشند.

وقتی یهودیان دیدند که مسلمانان درختان خرما را قطع می کنند، بسیار ناراحت شدند، آنان فهمیدند که تصمیم مسلمانان برای جنگ قطعی است، مسلمانان آمده اند تا سزای پیمان شکنی آنان را بدهند.

محاصره قلعه های یهودیان چندین روز طول کشید، پیامبر هرگز دوست نداشت که خونی ریخته شود، بار دیگر به آنان پیام داد: «شما می توانید مقداری از اموال خود را بردارید و از اینجا کوچ کنید».

ترس و وحشت بر دل آنان افتاد و فهمیدند که دیگر نمی توانند استقامت کنند، سربازان اسلام به قلعه های آنان نزدیک شدند و شروع به خراب کردن دیوارهای آن نمودند، خود یهودیان هم که شکست را پیش بینی می کردند از درون قلعه ها، شروع به خراب کردن خانه های خود نمودند تا مبادا سالم به

دست مسلمانان بیفتد.

سرانجام آنان با ذلّت و خواری مقداری از اموال خود را برداشتند و از مدینه کوچ کردند، گروهی از آنان به سرزمین شام و عدّه ای هم به سرزمین خیبر رفتند، آری، هیچ کدام از منافقان به یاری آنان نیامدند و آن ها را تنها گذاشتند، منافقان دروغگویانی بیش نبودند.

یهودیان رفتند و باغ های سرسبز و حاصلخیز و اموال آنان به دست مسلمانان افتاد و گروهی از مسلمانان که فقیر بودند از فقر نجات پیدا کردند.

* * *

این ماجرای پیروزی مسلمانان بر یهودیان بنی نضیر بود، وقتی مسلمانان این پیروزی را جشن گرفته بودند، تو این سوره را نازل کردی.

دیگر وقت آن است که آیات این سوره را بیان کنم:

* * *

آنچه در آسمان ها و زمین است تو را تسبیح می کند، تو خدای توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است. این نشانه قدرت تو بود که مسلمانان را بر یهودیان «بنی نضیر» پیروز نمودی و آنان خانه و کاشانه خود را رها کردند و کوچ کردند.

در تاریخ سرزمین حجاز، سابقه نداشت که قبیله ای، دسته جمعی از آنجا کوچ کنند و بروند، این اوّلین بار بود که گروهی خانه و کاشانه خود را رها می کردند. این نتیجه پیمان شکنی خود آنان بود.

آنان قلعه های محکمی داشتند و هرگز باور نمی کردند که از قلعه های خود، بیرون رانده شوند، آنان خیال می کردند که این قلعه ها می تواند مانع عذاب تو بشود، امّا تو چنین اراده کردی و عذاب تو از آنجا که گمان نمی کردند،

سراغشان آمد.

آنـان در قلعه های محکم خود پناه گرفته بودنـد، امّا تو ترس و وحشت را در دل آنان جای دادی، ترس تمام وجود آنان را فرا گرفت. آنان خانه های خود را به دست خود ویران کردند، از طرف دیگر مسلمانان هم دیوار قلعه ها را خراب می کردند.

اکنون از اهـل بینش و فکر می خواهی تـا از این مـاجرا، پنـد بگیرنـد، به راستی چگونه شـد که یهودیانی که قلعه هایی محکم داشتند، تسلیم شدند و باغ ها و اموال آنان به دست مسلمانان افتاد؟ این ها همه نشانه قدرت توست.

* * *

حَشر: آیه ۴ – ۳

وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ (۳) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۴)

تو اراده کرده بودی که بنی نضـیر با ذلّت و خواری از خانه و کاشانه خود، کوچ کنند، این آوارگی برای آنان عذابی دردناک بود، اگر تو چنین اراده نکرده بودی، همانا آنان به عـذاب دیگری (کشـته شدن، اسـیر شدن) گرفتار می شدند. تو می خواستی آنان طعم آوارگی در این جهان را بچشند.

آنان هر وقت به یاد نخلسـتان ها و اموال خود که به مسـلمانان رسـید، می افتادند، آزار و شـکنجه روحی می شدند و این برای آنـان، عـذاب دردنـاکی بود، البتّه تو آنـان را در روز قیامت به آتش جهنّم گرفتار می کنی، در آن روز به فرشـتگان فرمان می دهی تا زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها بیندازند و آنان را با صورت بر روی زمین بکشند و به سوی جهنّم ببرند.(۱۲۸)

ص:۲۷۵

این عذاب آنان برای این است که با تو و پیامبر تو دشمنی ورزیدند و هر کس که با تو و پیامبر تو دشمنی کند، باید بداند که مجازات تو، بسیار سخت است و تو آنان را به عذابی شدید گرفتار می کنی.

* * *

حَشر: آیه ۵

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَه أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ (۵)

وقتی مسلمانان از مدینه حرکت کردند و قلعه های بنی نضیر را محاصره نمودند، پیامبر دستور داد تا تعدادی از درختان خرما را که جلوی قلعه های آنان بود، قطع کنند، گویا هدف پیامبر این بود که فضا برای میدان جنگ آماده شود، گروهی از مسلمانان شروع به قطع کردن آن درختان نمودند.

وقتی یهودیان این منظره را دیدند برای پیامبر این پیام را فرستادند: «ای محمّد ! تو پیش از این مسلمانان را از قطع درختان نهی می کردی، چرا امروز درختان خرما را قطع می کنی؟».

پیامبر در آن روز به آنان پاسخی نداد، امّا اکنون تو این آیه را نازل می کنی تا جواب سخن آنان را بدهی. شاید عدّه ای از مسلمانان هم به دنبال جواب این سؤال بودند.

تو به مسلمانان چنین می گویی: «بدانید هر درختی را که قطع کردید و هر درختی را سالم باقی گذاشتید، به فرمان من بوده است. من به پیامبر خود چنین فرمان داده بودم و می خواستم یهودیان فاسق را خوار و رسوا سازم».

آری، مسلمانان نباید در جنگ ها، درختان را قطع کنند، این دستور توست، امّا در این جنگ، تو چنین فرمان دادی، این یک استثنا بود.

در اینجا مثالی می زنم: خوردن گوشت مردار حرام است، ولی اگر مسلمانی در جایی گرفتار شود که هیچ غذایی پیدا نشود و جانش در خطر باشد، می تواند به قدر ضرورت از گوشت مردار استفاده کند.

در این جنگ، چاره ای نبود، مسلمانان باید تعدادی از درختان را قطع می کردند تا فضا برای میدان جنگ ایجاد شود. پیامبر این دستور را داد تا یهودیان بفهمند که تصمیم مسلمانان برای جنگ قطعی است و این لشکرکشی، نمایش نیست، بلکه مسلمانان آمده اند تا آنان را به سزای اعمالشان برسانند.

* * *

حَشر: آیه ۷ – ۶

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶) مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۷)

پس از کوچ کردن یهودیان، مقدار زیادی از اموال و نخلستان های آنان باقی ماند، برای همه سؤال بود که آیا این ها غنیمت است و باید بین همه کسانی که برای مقابله با یهودیان آمده اند، تقسیم شود؟

وقتی مسلمانان به جنگی می رفتند، غنیمت هایی که به دست می آمد بین جنگجویان تقسیم می شد، این قانون تو بود، امّا در اینجا جنگی روی نداد، شمشیری زده نشد و خونی روی زمین ریخته نشد، برای همین تو قانون

دیگری را بیان می کنی.

قـانون تو این است: اموال و نخلسـتان هـایی که از یهودیـان بـاقی مانـده است در اختیـار پیـامبر است، زیرا آنـان برای به دسـت آوردن آن، نه اسب و نه شتری تاختنـد. فاصـله مدینه تا قلعه های یهودیان بیش از چهارکیلومتر نبود و مسـلمانان با پای پیاده از مدینه به سوی قلعه های آنان آمدند. تو پیامبرانت را بر دشمنان پیروز می کنی و بر هر کاری توانا هستی.

* * *

تو اسلام را کامل ترین ادیان قرار دادی و همه نیازهای مادّی و معنوی را در آن پیش بینی نمودی، تو می خواهی این دین، هم سعادت فرد و هم سعادت جامعه را در پی داشته باشد.

پیـامبر برای اداره جـامعه، نیاز به یک پشـتوانه مالی داشت تا بتوانـد با آن به نیازمنـدان کمک کنـد، تو غنیمت هایی که بـدون جنـگ و درگیری به دست می آیـد در اختیـار پیـامبر قرار دادی تـا او بتوانـد به اداره جامعه بپردازد، البتّه این حکم، مخصوص زمان پیامبر نیست، در هر زمان که مسـلمانان بـدون جنگ، توانسـتند جایی را فتـح کننـد، غنیمت های به دست آمده در اختیار امام و رهبر جامعه اسلامی قرار می گیرد.

* * *

به راستی پیامبر یا رهبر جامعه، اموالی که بدون جنگ به دست آمده است را چگونه باید مصرف کند؟

این اموال به شش سهم تقسیم می شود:

۱ــ سهم خدا

۲ــ سهم پیامبر

ص:۲۷۸

۳ـ سهمِ امام معصوم که بعد از پیامبر، رهبری جامعه را به عهده دارد، در اینجا، امامان معصوم، به عنوان خویشاوندان پیامبر ذکر شده اند.

۴ - سهم یتیم

۵ - سهم فقیر

۶ـ سهم در راه مانده.

اکنون سؤالی به ذهن می رسد: سهم خدا را چگونه باید مصرف کرد؟ سهم پیامبر و سهم امام چگونه مصرف می شود؟

در واقع این اموال به دو بخش تقسیم می شود:

* بخش اوّل: آنچه رهبر جامعه برای صلاح جامعه مصرف می کند (سهم خدا، سهم پیامبر، سهم امام).

* بخش دوم: آنچه به مسلمانان می رسد (سهم یتیم، سهم فقیر، سهم در راه مانده).

خلاصه سخن آن که نصف این اموال به رهبر جامعه می رسد و نصف دیگر آن به مسلمانان می رسد.

* * *

سخن درباره اموالی بود که بدون جنگ به دست می آید و آن را در اختیار پیامبر و رهبر جامعه اسلامی قرار دادی، به راستی چرا تو چنین دستوری را دادی؟ چرا این اموال را بین همه مسلمانان تقسیم نکردی؟

تو می خواستی تا این ثروت دست به دست میان ثروتمندان نگردد، تو می خواستی تا نیازمندان از آن محروم نشوند، تو از مسلمانان می خواهی تا به هر حکمی که پیامبر از طرف تو می آورد، عمل کنند و از آنچه پیامبر از آن نهی می کند، دوری کنند. تو از آنان می خواهی تا تقوا پیشه کنند و از نافرمانی تو

و پیامبر پرهیز کنند، هر کس که نافرمانی کند، او را به سختی مجازات می کنی.

* * *

حَشر: آیه ۸

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۸)

سخن از تقسیم اموال و ثروتی بود که از یهودیان بنی نضیر باقی مانده بود.

تو فرمان دادی نصف این اموال به رهبر جامعه برسد و نصف دیگر آن به مسلمانانِ یتیم و فقیر و در راه مانده، برسد.

اکنون می خواهی درباره مسلمانانی که این اموال به آنان می رسد، سخن بگویی.

همه مسلمانان از این اموال بهره نمی برند، فقط کسانی که یکی از این سه شرط را دارا می باشند، می توانند از این اموال استفاده کنند: یا کودکِ یتیم هستند یا فقیرند یا در راه مانده اند.

وقتی تو این فرمان را دادی پیامبر این اموال را بین همه مهاجران و سه نفر از انصار تقسیم نمود، در آن زمان میان انصار، فقط سه نفر، فقیر وجود داشت. انصار لقب مردمی بود که اهل مدینه بودند و در آنجا به دنیا آمده بودند.

* * *

بیشترین گروهی که از این اموال بهره می بردند، مهاجران بودند، آنان هم در فقر بودند و هم از وطن خود دور مانده بودند.

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) در مکّه به پیامبری مبعوث شد، گروهی از مردم مکّه به او ایمان آوردند، بُت پرستان به آزار و اذیّت آنان پرداختند، چند سال گذشت،

سرانجام محمّد(صلی الله علیه وآله)مجبور شد به مدینه هجرت کند، مسلمانان نیز مجبور شدند خانه و کاشانه خود را رها کنند و به مدینه هجرت کنند، به همین خاطر به آنان «مهاجران» می گفتند.

مهاجران فقیر بودنـد و از خانه و کاشانه و ثروت خود دور افتاده بودند، وقتی آنان به مدینه هجرت کردند، بُت پرستان به آنان اجازه ندادند ثروت خود را همراه خود ببرند، مهاجران با دست خالی به مدینه آمدند، آنان در جستجوی لطف و خشنودی تو هستند و دین تو و پیامبر تو را یاری می کنند و در گفتار و کردار خود، راستگو هستند.

* * *

حَشر: آیه ۹

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الـدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۹)

وقتی پیـامبر اموالی که از یهودیـان به دست آمـده بود، میـان مهـاجران تقسـیم کرد، انصـار به این کـار خشـنود بودنـد و هرگز اعتراضـی نکردند، درست است که فقط سه نفر از آنان فقیر بودند و پیامبر به آن سه فقیر، قدری از این اموال را داد ولی با این حال، انصار ثروت زیادی نداشتند و اگر نور ایمان در قلب آنان نبود، چه بسا اعتراض می کردند، امّا ایمان چنان در قلب آنان، جای گرفته بود که تسلیم فرمان پیامبر بودند.

آری، وقتی پیامبر هنوز در مکّه بود، گروهی از مردم مـدینه به مکّه رفتنـد و به او ایمان آوردنـد و با پیامبر بیعت کردند و از او خواستند تا به شهر آنان

مهاجرت کنـد. آنان به یاری پیامبر و دیگر مسـلمانان آمدند و با جان و دل از آنان پذیرایی کردند، اگر یاریِ آنان نبود، هرگز اسلام این گونه رشد نمی کرد.

پس، از انصار چنین یاد می کنی: آنان کسانی هستند که قبل از مهاجران، مدینه را مرکزِ ایمان قرار دادند. هر کس از مهاجران که به سوی آنان بیایـد، او را دوست دارنـد و از او حمایت می کننـد. انصار در دل خود نسبت به غنیمت هایی که به مهاجران داده شـد، احساس بخل نمی کننـد و مهاجران را بر خود مقدّم می شـمارند هر چند که خودشان نیازمند باشـند. آری، هر کس مانند انصار، نفس خود را از بخل و حرصِ مال دنیا، دور نگه داشت، رستگار می شود.

* * *

حَشر: آیه ۱۰

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (۱۰)

در اینجا از یاران پیامبر یاد کردی و مهاجران و انصار را مدح کردی:

مهاجران، اوّلین کسانی بودنـد که به پیامبر ایمان آوردند، آنان در راه تو سـختی های زیادی تحمّل کردند و بارها به دست بُت پرستان شـکنجه شدنـد ولی از یـاری پیامبر دست برنداشـتند. وقتی پیامبر به مـدینه هجرت کرد، آنان هم از تمام زنـدگی خود گذشتند و با دست خالی به آن شهر هجرت کردند.

انصار هم به یاری پیامبر آمدنـد و شـهر خود را مرکز ایمان قرار دادنـد، آنان به پیامبر و مهاجران، پناه دادنـد و دین تو را یاری کردند.

آری، مهاجران و انصار، دو رکن اساسی جامعه اسلامی مدینه بودند، آنان

به یکدیگر یاری می رساندند و نسبت به هم احساس وظیفه می کردند.

اکنون می خواهی از مسلمانان تا روز قیامت یاد کنی و آنان را مدح کنی و ویژگی آنان را بیان کنی. مسلمانانی که بعد از مهاجران و انصار می آیند چنین می گویند: «خدایا ! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز ! خدایا ! کینه کسانی که ایمان آوردند را در دل های ما قرار مده، خدایا ! دعای ما را مستجاب کن که تو بخشنده و مهربان هستی».

آری، آنان در جستجوی بخشش و غفران تو هستند و به کسانی که در ایمان بر آنان پیشی گرفته اند، احترام می گذارند و از کینه و دشمنی با مؤمنان به دور هستند.

* * *

حَشر: آیه ۱۳ – ۱۱

أَلَمْ تَر إِلَی الَّذِینَ نَافَقُوا یَقُولُونَ لاِخْوَانِهِمُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَکُمْ وَلَا نُطِیعُ فِیکُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّکُمْ وَاللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ (۱۱) لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا یَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا یَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَیُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا یُنْصَرُونَ (۱۲) لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِی صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا یَفْقَهُونَ (۱۳)

وقتی پیامبر از پیمان شکنی یهودیان بنی نَضیر آگاه شد برای آنان پیام فرستاد که یا از مدینه کوچ کنند یا آماده جنگ باشند. اینجا بود که یکی از منافقان به سوی قلعه آنان رفت و پیام «ابن اُبَیّ» را برای آنان برد، «ابن اُبَیّ» رهبر منافقان مدینه بود.

رهبر منافقان از یهودیان خواست تا از مدینه کوچ نکنند و به آنان قول داد که

با دو هزار جنگجو به یاری آنان خواهد آمد.

وقتی یهودیان این پیام را شنیدند، خیلی خوشحال شدند و تصمیم گرفتند تا در مدینه بمانند و از خود دفاع کنند.

اکنون از سخنان آن منافقان چنین یاد می کنی:

منافقان، یهودیانی را که حقّ را انکار کرده بودند، همچون برادر خود می دانستند و برای همین به یهودیان چنین گفتند: «اگر مسلمانان شما را از این سرزمین بیرون کنند، ما هم همراه شما بیرون می رویم. اگر محمّد به ما فرمان دهد که با شما جنگ کنیم، ما با شما جنگ نخواهیم کرد، ای یهودیان ! بدانید اگر مسلمانان با شما بجنگند، ما به یاری شما خواهیم آمد».

منافقان چنین سخنی را به یهودیان گفتند، امّا تو می دانستی که آنان دروغ می گویند. تو آن روز می دانستی که اگر یهودیان از این سرزمین رانده شوند، منافقان همراه آنان بیرون نمی روند، اگر جنگی هم واقع شود، منافقان هرگز یهودیان را یاری نمی کنند، اگر هم به صورت ظاهری و به مدّت کوتاهی به یاری آنان بیایند، خیلی زود از میدان جنگ، فرار می کنند، تو می دانی که یاریِ منافقان هیچ سودی برای یهودیان ندارد.

چرا منافقان به یاری یهودیان نرفتند؟ چرا به سخن خود عمل نکردند؟

تو علّت این کار آنان را می دانی، آنان به یاری یهودیان نرفتند چون از تو آن قدر نمی ترسیدند که از مؤمنان می ترسیدند !

آری، منافقان گروهی نادان بودند، از مؤمنان هراسی عجیب به دل داشتند امّا از تو و عذاب تو نمی ترسیدند، آنان نمی دانستند که قدرت مسلمانان ریشه در ایمان به تو دارد.

* * *

ص:۲۸۴

حَشر: آیه ۱۴

لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَة أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُر بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۱۴)

تو می دانستی که تصمیم یهودیان چه بود، یهودیان آن قدر شجاعت نداشتند که مردانه به جنگ مؤمنان بیایند و در فضای باز، جنگ کنند.

آری، یهودیان در قلعه های محکم پناه گرفتند و در بالای قلعه ها، سنگر گرفتند، آنان در ترس و اضطراب بودند و از روبرو شدن با مؤمنان وحشت داشتند.

البتّه مؤمنان نباید فکر کنند که یهودیان ضعیف و ترسو بودند، تو به مؤمنان خبر می دهی که اگر بین خود یهودیان درگیری روی می داد، آنان به سختی با هم پیکار می کردند و با شجاعت در مقابل یکدیگر ظاهر می شدند، امّا وقتی دیدند که مؤمنان به سوی آنان می آیند، ترس و وحشت همه وجود آنان را فرا گرفت.

مؤمنان به سوی قلعه های یهودیان حرکت کردند، خیال می کردند که آنان با هم متّحد هستند، امّا چنین نبود، بین آنان اختلاف بود، این اختلاف برای این بود که آنان صلاح خویش را درک نکردند.

* * *

حَشر: آیه ۱۶ – ۱۵

كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۵) كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۱۶)

یهودیان بنی نضیر همانند چه کسانی بودند؟

آنان همانند بُت پرستانی بودند که به جنگ «بدر» آمدند، بُت پرستان با سپاه بزرگی به جنگ مؤمنان آمدند و هرگز باور نمی کردند که در آن جنگ، شکست بخورند، امّا تو مؤمنان را یاری کردی و گروه زیادی از بُت پرستان به هلاکت رسیدند و در روز قیامت هم به عذاب جهنّم گرفتار خواهند شد. یهودیان هم به قلعه های محکم خود امید داشتند و باور نمی کردند روزی شکست بخورند و از مدینه کوچ کنند و آواره شوند.

از طرف دیگر، یهودیان بنی نضیر همانند آن انسانی بودند که به سخن شیطان گوش فرا داد !

ماجرای آنان شبیه آن انسان کافر بود !

کدام انسان کافر؟

همان انسان کافر که فریب شیطان را خورد، شیطان به او گفت: «کافر شو ! من در هنگام سختی ها تو را یاری می کنم»، آن انسان هم راه کفر را برگزید.

تو به آن انسان مهلت دادی و در عذاب او شتاب نکردی، امّا سرانجام مهلت او به پایان رسید و مرگ او فرا رسید و پرده ها از جلوی چشمانش کنار رفت و او عذاب جهنّم را دید، آن وقت بود که او از شیطان طلب یاری کرد، امّا شیطان گفت: «من از تو بیزارم، من از خدایی که پروردگار جهانیان است، می ترسم». روز قیامت که فرا رسد، شیطان و آن انسانی که راه کفر را برگزید، برای همیشه در آتش جهنّم گرفتار خواهند شد و این سزای کسانی است که ستم کنند و سرمایه وجودی خویش را تباه کنند.

ماجرای آن انسانی که به سخن شیطان گوش کرد، چقدر شبیه ماجرای یهودیانی است که به سخن منافقان گوش کردند ! منافقان به یهودیان گفتند:

«در قلعه هـای خود بمانیـد که مـا به یـاری شـما می آییم»، پس منافقان در قلعه های خود ماندنـد، امّا وقتی که پیامبر و مؤمنان، قلعه های آنان را محاصـره کردنـد، منافقان به آنان هیـچ کمکی نکردنـد، روز قیامت که فرا رسد، منافقان و یهودیان در آتش جهنّم گرفتار خواهند شد.

* * *

در آیه ۱۶ چنین می خوانم: وقتی لحظه مرگ کافر فرا رسید، شیطان به او گفت: «من از تو بیزارم، من از خدایی که پروردگار جهانیان است، می ترسم».

منظور شیطان از این سخن چه بود؟

شیطـان بـا این سـخن می خواست تا بار گناه خود را سـبک کنـد و به خیال خود چنین بگویـد: «من در گمراه کردن تو نقشـی نداشـتم، تو خودت گمراه شـدی». آری، شـیطان می دانـد که در روز قیامت، خـدا به خاطر گمراه کردن انسان ها عـذابِ او را چنـد برابر خواهد کرد، شـیطان این سـخن را می گوید تا به خیال خود اعلام کند که در گمراه کردن انسان ها، نقشـی نداشـته است، امّـا این سـخن هرگز از او پـذیرفته نیست، در روز قیـامت، انسان های کافر به دو عـذاب گرفتار می شونـد، زیرا آنان دو گناه دارند: گناه کفر، گناه پیروی از شیطان.

در آن روز، شیطان هم دو عذاب خواهد داشت، زیرا او هم دو گناه دارد: گناه نافرمانی، گناه گمراه کردن دیگران.

* * *

حَشر: آیه ۱۸ – ۱۷

فَکَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِی النَّارِ خَالِدَیْنِ فِیهَا وَذَلِکَ جَزَاءُ الظَّالِمِینَ (۱۷) یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَد وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸)

ص:۲۸۷

از سرگذشت یهودیانی که راه کفر را پیمودند و منافقان که راه نفاق را انتخاب کردند، سخن گفتی، آتش سوزان جهنّم در انتظار آنان است، اکنون از مؤمنان می خواهی تا تقوا پیشه کنند، هر کس باید خوب دقّت کند و ببیند که چه چیز و چه توشه ای برای فردای قیامت فرستاده است.

به راستی که تقوا برترین توشه برای آن روز است، تو از همه می خواهی تا از نافرمانی تو پرهیز کنند و بدانند که تو از همه اعمال آنان، باخبر هستی.

* * *

حَشر: آیه ۲۰ – ۱۹

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۹) لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰)

از مؤمنان می خواهی مانند کسانی نباشند که تو را فراموش کردند و تو هم آنان را به «خود فراموشی» گرفتار کردی، آنان در لذّت ها و شهوت ها غرق شدند و هدف از آفرینش خود را فراموش کردند و این گونه شد که آنان از رحمت تو دور شدند، به راستی که آنان مردمی تبهکار بودند.

تو هرگز در عذاب بندگان خود شتاب نمی کنی، به کسانی که راه کفر و گناه را برگزیدند، فرصت می دهی، امّا هرگز آنان از نظر تو پنهان نیستند. تو چند روزی به آنان مهلت می دهی و آنان فکر می کنند که عذابی در کار نیست و سرانجام آنان با مؤمنان یکسان است، امّا اشتباه می کنند، هرگز سرنوشت کافران با مؤمنان یکسان نیست. کافران در آتش جهنّم افکنده می شوند و مؤمنان در بهشت در امن و امان خواهند بود.

آری، اهـل جهنّم و اهـل بهشت یکسـان نیسـتند، اهـل بهشت، اهـل رسـتگاری و سـعادت می باشـند، بهشت پاداش آنان است، بهشتی که نهرهای آب در میان باغ های آن جاری است، در آنجا هر چه بخواهند برایشان فراهم است.

* * *

حَشر: آیه ۲۱

لَوْ أَنْزَلْنا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَل لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْامْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (٢١)

از بهشت و رستگاری مؤمنان سخن گفتی، به راستی راه رسیدن به بهشت چیست؟

قرآن.

تو قرآن را فرسـتادی تا انسان ها را از جهل و نادانی نجات دهی، قرآن، کتاب یکتاپرستی است، کتاب توحیـد است. مؤمنان به قرآن ایمان آوردند و دست از بُت پرستی برداشتند و به یکتایی تو اقرار کردند.

تو می دانی که بعضـی از انسان ها، قرآن تو را کوچک می شمارند و ارزش قرآن را نمی دانند، اگر تو قرآن را بر کوهی نازل می کردی، آن کوه در برابر عظمت قرآن و از شدّت خوف از مقام تو، از هم می شـکافت و متلاشی می شد، تو این مثل ها را برای مردم بیان می کنی، باشد که فکر کنند و به عظمت قرآن پی ببرند !

* * *

من این سخن را می خوانم: «اگر قرآن بر کوه نازل می شد، آن کوه از عظمت

قرآن متلاشی می شد».

به فکر فرو می روم، آیا کوه درک و شعور دارد؟ قرآن از ستایش موجودات بی جان سخن گفته است، آسمان، زمین، ماه، خورشید، درختان، کوه ها... همه خدا را حمد و ستایش می کنند. هر موجودی به اندازه درجه وجودی خود، دارای شعور است و در دنیای خود و به زبان خود، خدا را ستایش می کند.

آری، موجوداتی مثل ماه و خورشید و کوه و درخت، همسو با بهره وجودی خود، درکی از خدا دارند، البتّه درک و شعور آنان قابل مقایسه با درک وجودی انسان نیست.

خدا انسان را با درک و آگاهی بالایی آفرید، امّا به موجودات دیگر به اندازه خودشان، بهره ای از درک و شعور داده است. حقیقت قرآن آن قدر بزرگ است که اگر بر کوهی نازل می شد، کوه در مقابل این عظمت از هم می شکافت.

* * *

هر چقدر در این سخن فکر کنم، باز هم نمی توانم به عمقِ آن پی ببرم: «اگر قرآن به کوهی نازل می شد، کوه طاقت نمی آورد و متلاشی می شد».

این سخن از چه حقیقتی، پرده برمی دارد؟

قرآن، بزرگ ترین حادثه جهانِ هستی است، هیچ کس نمی داند حقیقت قرآن و عظمت آن چیست. هر کس به اندازه فهم خویش از قرآن، بهره می گیرد.

قرآن روح سرگشته انسان را از چشمه معرفت، سیراب می کند.

قرآن، چراغ هدایت و مایه سعادت ابدی است.

قرآن، پرده از حقایقی برمی دارد که هرگز اندیشه انسان نمی توانست به آن راه یابد.

قرآن، همچون باران بهاری است که کویر روح انسان را سیراب می کند.

افسوس که عدّه ای از انسان ها عظمت آن را درک نکردند و به آن ایمان نیاوردند و آن را دروغ پنداشتند ! وقتی که پیامبر قرآن را برای بُت پرستان مکّه می خواند، یکی گفت: «قرآن چیزی جز شعر نیست»، دیگری گفت: «قرآن سحر و جادوست»، آن یکی گفت: «قرآن، افسانه گذشتگان است».

جاهلان این سخنان را گفتند و خود را از سعادت بزرگی محروم کردند، خدا قرآن را مایه رحمت و برکت برای انسان ها قرار داده است، آری، قرآن، نوری است که هرگز خاموش نمی شود، چشمه علم و آگاهی است، هر کس به آن پناه برد، سعادتمند می شود و راه خوشبختی را می یابد.

* * *

حَشر: آیه ۲۴ – ۲۲

هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَهِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ (۲۲) هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ (۲۳) هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۲۴)

قرآن، کتاب یکتاپرستی است، قرآن کتاب توحید است.

تو از مؤمنان خواسته ای تا از پیش خود، تو را وصف نکنند، زیرا ذهن بشر

نمی تواند حقیقت تو را درک کند، تنها راه شناخت تو، سخن توست، تو در اینجا از صفات خودت برای بندگانت سخن می گویی.

وقتی در این آیات پایانی دقّت می کنم می بینم که واژه «عزیز» دو بار و واژه «الله» سه بار ذکر شده است، بعد از حذف نام های تکراری به ۱۶ نام خدا می رسم که به این شرح است:

الله، عالم الغیب و الشهاده، رحمان، رحیم.

مَلک، قدّوس، سلام، مؤمن، مُهیمِن، عزیز.

جبّار، متکبّر، خالق، بارئ، مصوّر، حکیم.

در هیچ جای قرآن، این تعداد نام از نام های خودت را پشت سر هم ذکر نکرده ای. این سه آیه، درس مهم توحید و یکتاپرستی است.

* * *

اکنون این ۱۶ نام را به ترتیبی که در این سه آیه ذکر شده اند، بیان می کنم. مطالبی که داخل پرانتز است، مطالبی است که میان این نام ها، ذکر شده است:

۱ – الله: تو یگانه ای و از دیده ها پنهان می باشی (و هیچ خدایی جز تو نیست).

۲ – عالِم الغیب و الشهاده: هر امر پنهان و آشکار را می دانی.

۳ – رحمان: بخشنده ای و مهربانی تو در این دنیا شامل انسان ها می شود.

۴ – رحیم: تو مهربان می باشی و در روز قیامت، فقط مؤمنان از این مهربانی تو بهره مند می شوند. (تو خدای یگانه ای هستی که خدایی جز تو نیست).

۵ – مَلک: فرمانروای جهان می باشی.

۶ – قُدّوس: از هر عیبی و نقصی، پاک می باشی.

۷ – سلام: به هیچ کس ظلم نمی کنی.

۸ – مؤمن: به دوستانت امنیّت عطا می کنی و آنان را از عذاب جهنّم نجات می دهی.

۹ – مُهَیمن: نگاه دارنده همه چیز می باشی، جهان به تو پایدار است.

۱۰ – عزیز: توانا هستی و هرگز شکست نمی خوری.

۱۱ – جبّار: با اراده خود به اصلاح هر امری می پردازی و شکست ها را جبران می کنی، اگر مؤمنی گناه کند و توبه کند تو گناهان او را به خوبی ها تبدیل می کنی.

۱۲ – متکبّر: شایسته بزرگی و عظمت می باشی و هیچ چیز برتر و بالاتر از تو نیست. (تو هیچ شریکی نداری، بالاتر و والاتر از این می باشی که شریک داشته باشی، تو از هر عیب و نقصی به دور هستی).

۱۳ – خالق: تو آن خدای یگانه ای که جهان را خلق کردی.

۱۴ – بارئ: جهان را بدون آن که نمونه قبلی داشته باشد، پدید آوردی.

۱۵ – مصوّر: به هر موجودی، شکل خاص خودش را دادی. (برای تو نام های نیکوست. آنچه در آسمان ها و زمین است تو را تسبیح می کنند و تو را از همه نقص ها و عیب ها، پاک می دانند و توانا هستی).

۱۶ – حکیم: همه کارهای تو از روی حکمت است. تو کار بیهوده انجام نمی دهی و جهان را بیهوده نیافریدی.

* * *

اکنون که این ۱۶ نام زیبای خدا را دانستم، مناسب است این ماجرا را نقل

کنم:

یکی از یـاران پیامبر نزد ایشان آمـد و از او پرسـید: «اسم اعظم خـدا چیست؟». پیامبر رو به او کرد و فرمود: «سه آیه آخر سوره حشر را زیاد بخوان».

(اسم اعظم، یعنی: اسم بزرگِ خدا. اسمی که هر کس آن را بداند، ان شاءالله دعایش مستجاب است).

کسی که این سؤال را از پیامبر پرسید، یک بار دیگر سؤال خود را تکرار کرد، پیامبر بار دیگر به او همان جواب را داد.(۱۲۹)

* * *

در آیه آخر این سوره چنین می خوانم: «برای خدا نام های نیکویی است».

در قرآن ۹۹ نام خدا ذکر شده است. در اینجا بعضی از آن نام ها (که در این سه آیه نیامده است) ذکر می کنم:

عادل، قدردان، بینا، شنوا، توبه پذیر، قدرتمند.

بزرگ، بی نیاز، یاری کننده، روزی دهنده، نزدیک به بندگان.

بی نیاز کننده، راهنما، یاری کننده، زنده، عطاکننده، قدرتمند...

همه این نام ها، زیبا و نیکو هستند، خدا دوست دارد که بندگانش او را با این نام ها بخوانند.(۱۳۰)

سوره مُمتحنه

اشاره

ص:۲۹۵

آشنایی با سوره

۱ – این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۶۰ قرآن می باشد.

۲ – «مُمتحَنه» به معنای «زنی است که امتحان شده است»، وقتی مسلمانان در مدینه بودند، عده ای از زنان مکّه از مکّه به مدینه هجرت می کردند، قرآن از مسلمانان خواست تا عقیده و ایمان آن زنان را امتحان کنند که آیا واقعاً به خاطر خدا هجرت کرده اند؟ در آیه ۱۰ این مطلب ذکر شده است و به این دلیل این سوره را به این نام خوانده اند.

۳ – موضوعات مهم این سوره چنین است: پرهیز از دوستی با کافران، چگونگی روز قیامت، دستور به پیروی از ابراهیم(علیه السلام)، امتحان زنانی که به مدینه هجرت می کنند، ذکر پیمانی که پیامبر با زنان مکّه در سال هشتم هجری بستند.

ص:۲۹۶

مُمتحنه: آیه ۳ – ۱

بِسْم اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِی سَبِيلِی وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِی تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱) إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ (۲) لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳)

کسی که به تو ایمان دارد با دشمنان تو دوست نمی شود، راه مؤمن از راه کافر جدا است و دوستی میان آنان، بی معنا است.

مؤمنان در مدینه بودند، کافران مکّه با آنان دشمنی زیادی نموده اند و بارها به

ص:۲۹۷

جنگ آنان آمده بودند، اکنون از مؤمنان می خواهی تا کافران را دوست خود نگیرند، زیرا کافران، دشمن تو و دشمن مؤمنان هستند و به قرآن کفر میورزند.

مؤمنان باید از ماجرای «حاطِب» درس بگیرند و با کافران دوستی نکنند.

حاطب کیست؟ ماجرای او چیست؟

او یکی از مسلمانانی بود که به مدینه هجرت کرده بود. خانواده او در مکّه زندگی می کردند و هنوز ایمان نیاورده بودند. حاطب برای این که بستگان و فرزندانش در سختی نباشند با کافران مکّه دوست شد و تصمیم گرفت تا به کافران خدمتی کند. او نامه ای مخفیانه نوشت و آن را به مکّه فرستاد.

در این نامه یکی از اسرار نظامی اسلام، فاش شده بود !

پیامبر در مدینه بود و تصمیم گرفته بود برای فتح مکّه، لشکر اسلام را آماده کند، حاطب در نامه خود به کافران هشدار داد که آماده دفاع باشند که لشکر اسلام به زودی به مکّه می آید. (فتح مکّه در سال هشتم هجری روی داد. این نامه قبل از فتح مکّه فرستاده شد).

حاطب این نامه را به یک زن داد. آن زن، زنی کافر بود که به مدینه آمده بود تا بستگانش را ببیند و از آنان کمکی برای زندگی خود بخواهد، آن زن بسیار فقیر بود.

بستگان زن به او کمک کردند، وقتی آن زن می خواست به مکّه برود، حاطب نزد او رفت و به او مقداری پول داد و از او خواست تا آن نامه را به بزرگان مکّه برساند. زن پول و نامه را گرفت، نامه را میان گیسوی خود مخفی کرد و به

سوی مکّه حرکت کرد.

جبرئیل نازل شد و ماجرای نامه را به پیامبر خبر داد، پیامبر علی(علیه السلام)و چند نفر دیگر از یارانش را فرستاد تا آن زن را به مدینه بازگردانند، آنان با عجله خود را به زن رساندند و نامه را از او گرفتند و او را به مدینه بازگرداندند.

اینجا بود که پیامبر به دنبال حاطب فرستاد، پیامبر به او فرمود:

ـــ چرا این کار را کردی؟

ـــ ای پیامبر ! من هرگز قصد خیانت نداشتم، امّا خانواده من در مکّه، هیچ یار و یاوری ندارند، من می ترسیدم که بُت پرستان، آنان را اذیّت و آزار کنند، برای همین این نامه را نوشتم تا آنان از دست من راضی شوند و دست از آزار خانواده ام بردارند.

پیامبر، عذر حاطِب را پذیرفت و او را بخشید، زیرا او از کسانی بود که سال ها پیش برای حفظ دین خود به مدینه هجرت کرده بود و در جنگ «بدر» هم جان فشانی کرده بود.(۱۳۱)

* * *

اینجا بود که تو با مؤمنان چنین سخن گفتی:

ای مؤمنان ! کافران را دوست خود قرار ندهید، زیرا کافران، دشمن من و دشمن مؤمنان هستند و به قرآن کفر میورزند. این کافران مکّه بودند که پیامبر و یارانش را از شهر مکّه بیرون کردند.

مگر گناه پیامبر و یارانش چه بود؟ آنان به یکتاپرستی رو آورده بودند و هیچ خطایی انجام نداده بودند، امّا کافران با آنان دشمنی کردند و آنان را از مکّه

بیرون کردند.

مؤمنان برای دین تو و کسب رضای تو، خانه و کاشانه خود را رها کرده اند و از مکّه به مدینه هجرت کرده اند، آنان که چنین فداکاری کردند و دین تو را یاری نمودند، دیگر نباید با کافران مخفیانه دوستی کنند، تو هر امر پنهان و آشکار را می دانی، هر کس که با بُت پرستان دوستی کند از راه راست گمراه شده است.

گروهی از یاران پیامبر فکر می کردند که کافران مکّه با آنان دشمنی ندارند، امّا هرگز چنین نبود، اگر کافران بر مؤمنان مسلّط می شدند با مؤمنان دشمنی می کردند و دست به شمشیر می بردند. این آرزوی کافران است که مؤمنان از یکتاپرستی دست بردارند و راه کفر را بپیمایند.

* * *

به راستی چرا «حاطِب» به کافران مکّه نامه نوشت؟

چرا با کافران دوستی نمود؟

او نگران خانواده خود بود و برای همین دست به چنین کاری زد، اکنون به این نکته اشاره می کنی که در روز قیامت، بستگان و فرزندان، هیچ سودی به انسان نمی رسانند و بین انسان ها جدایی می افتد و تو به همه کارهای بندگان خود، بینا هستی !

آری، درست است که حاطب خانواده خود را دوست داشت، این نشانه زنده بودن عواطف انسانی او بود، امّا وقتی این محبّت، سبب شود که انسان به کافران کمک کند و به اسلام ضربه بزند، هیچ ارزشی ندارد. او باید بداند که

در روز قیامت، خانواده او نمی توانند به او سودی برسانند.

* * *

مُمتحنه: آیه ۶ – ۴

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْرَاهِیمَ وَالَّذِینَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِیمَ لِأَبِیهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ وَمَا أَمْلِکُ لَکَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ رَبَّنَا عَلَیْکَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَیْکَ أَنَبْنَا وَإِلَیْکَ الْمَصِیرُ (۴) رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِینَ كَفَرُوا وَاغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَكِیمُ (۵) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِیهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ (۶)

به مؤمنان دستور دادی تا با کافران دوستی نکنند، اکنون می خواهی برای مؤمنان، نمونه عالی و سرمشق خوبی بیان کنی.

ابراهیم(علیه السلام) و یارانش !

مؤمنان باید از ابراهیم(علیه السلام) و یارانش درس بگیرند، آنان یکتاپرستی را بر دوستی خاندان خود برتری دادند و به قوم خود گفتند: «ما از شما و بُت های شما بیزاریم. ما به دین شما کافریم. بین ما و شما، دشمنی همیشگی آشکار شده است. این وضع ادامه پیدا می کند تا شما به خدای یگانه ایمان آورید».

این برنامه ابراهیم(علیه السلام) و یارانش بود، البتّه ابراهیم(علیه السلام) برای هدایت عمویش به او سخنان محبّت آمیز گفت. ابراهیم(علیه السلام)وقتی کوچک بود، پدرش از دنیا رفت، به همین خاطر عمویش، آذر او را بزرگ کرد، او عمویش را پدر خطاب

می کرد.(۱۳۲)

ابراهیم(علیه السلام) زمینه هدایت و ایمان عمویش را فراهم کرد و او را به یکتاپرستی دعوت کرد، عمویش به او گفت:

ـــــ ای ابراهیم ! من سال ها بُت پرستیده ام، تو می گویی بُت پرستی، گناه است. اگر من به خدای تو ایمان آورم، پیش خدای تو، گناهکار هستم !

ـــــ اگر تو ایمان آوری، من از خدا می خواهم تو را ببخشد. این خداست که می تواند تو را ببخشد، من کار دیگری نمی توانم بکنم، من قول می دهم اگر تو ایمان بیاوری از او بخواهم تو را ببخشد.

این وعده ای بود که ابراهیم(علیه السلام)به آذر، عموی خود داد، شاید او ایمان آورد ! امّا عموی او، دست از پرستش بُت ها برنداشت و به راه خود ادامه داد. روزی که بُت پرستان تصمیم گرفتند تا ابراهیم(علیه السلام) را در آتش اندازند، همه در میدان شهر جمع شدند، آتش بزرگی آماده شده بود، همه منتظر بودند تا ابراهیم(علیه السلام) را میان شعله ها بیاندازند، در این هنگام آذر جلو آمد و به او گفت:

ـــــ ای ابراهیم ! دست از عقیده خود بردار !

ـــــ این کار را نمی کنم.

اینجا بود که آذر دستش را بالا آورد و سیلی محکمی به ابراهیم(علیه السلام)زد و بعد از آن ابراهیم(علیه السلام) را در آتش انداختند ولی معجزه ای روی داد و آتش بر ابراهیم(علیه السلام)گلستان شد و او نجات پیدا کرد.

* * *

سخن از ابراهیم(علیه السلام) و یارانش بود، همان گروهی که به ابراهیم(علیه السلام)ایمان

آوردنـد. بُت پرسـتان ابراهیم(علیه السـلام) را در آتش انداختند و تو او را نجات دادی، بعد از آن بود که آن گروه مؤمنان که تعـدادشان هم انـدک بود، بـا تو چنین راز و نیـاز کردنـد: «بارخـدایا ! ما بر تو توکّل نمودیم و به درگاه تو رو آورده ایم و می دانیم که در روز قیامت تو ما را زنـده می کنی و همه برای حسابرسـی به پیشـگاه تو می آییم. بارخـدایا ! ما را از دست کافران نجات بده ! کاری کن که آنان نتوانند ما را شکنجه و اذیّت و آزار کنند. بارخدایا ! تو گناهان ما را ببخش که تو توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است».(۱۳۳)

زنـدگی آن مؤمنان، سـرمشق خوبی برای کسانی است که به تو و روز قیامت ایمان دارند و می دانند در روز قیامت به پیشـگاه تو می آیند، ابراهیم(علیه السلام) و پیروان او هرگز حاضر نشدند با بُت پرستان دوستی کنند، مسلمانان هم باید این گونه باشند و بـا کـافران دوستی نکننـد. این فرمـان توست، هر کس که از این فرمـان تو سـرپیچی کنـد به خود ضـرر زده است، تو بی نیاز هستی و همه خوبی ها از آن توست، نه اطاعت بندگانت به تو سودی می رساند و نه نافرمانی آنان به تو ضرری می رساند.

* * *

ابراهیم(علیه السـلام) و پیروان او از تو خواستند تا آنان را از شکنجه های کافران نجات دهی، تو به آنان فرمان دادی تا از خانه و کاشانه خود کوچ کنند و «مهاجر» شوند و برای آرمان بلند خود از زادگاه خویش جدا شوند.

اینجا بود که آنان از «بابل» به «فلسطین» مهاجرت کردند، درست است که هر انسانی وطن خود را دوست دارد، امّا وقتی وطن، آماج سیاهی ها و تاریکی ها

ص:۳۰۳

شد، باید هجرت کرد.

* * *

مُمتحنه: آیه ۷

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٧)

تو از مسلمانان خواستی تا با کافران مکّه دوستی نکنند، گروهی از مسلمانان، مهاجران بودند. مهاجران کسانی بودند که از مکّه به مدینه هجرت کرده بودند و بستگان آنان در مکّه در کفر و بُت پرستی باقی مانده بودند، تو به مهاجران فرمان دادی که با بستگان کافر خود دوستی نکنند و این یک خلأ عاطفی برای آنان ایجاد می کرد.

اکنون به مهاجران چنین می گویی: «چه بسا من بین شما و بین دشمنان شما، دوستی برقرار کنم و کاری کنم که آنان هم مسلمان شوند ! من بر هر کاری که اراده کنم، توانا هستم، من بخشنده و مهربان هستم».

تو در اینجا از آینده سخن گفتی، آینده ای که به زودی خواهد آمد، تو از ماجرای «فتح مکّه» سخن می گویی !

* * *

مدّتی می گذرد، سال هشتم هجری فرا می رسد، لشکر اسلام به سوی مکّه پیش می رود، یکی از یاران پیامبر پرچمی را در دست می گیرد و سوار بر اسب به سوی شهر می شتابد و فریاد برمی آورد: «امروز، روز انتقام است».

پیامبر از این ماجرا باخبر می شود، او از علی(علیه السلام) می خواهد تا سریع خود را به

مکّه برساند و پرچم را از او بگیرد و در شهر فریاد بزند: «امروز روز مهربانی است» !

این وعـده توست که شـهر مکّه بدون خونریزی، فتح می شود و وقتی مردم، مهربانی پیامبر را می بینند، مسـلمان می شوند، آن روز دیگر مهاجران با بستگان خود آشتی خواهند کرد، این وعده توست و تو در وعده ای که داده ای، خلاف نمی کنی.

* * *

مُمتحنه: آیه ۹ – ۸

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۸) إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹)

مسـلمانان در مدینه بودند و هنوز شـهر مکّه فتح نشده بود و بزرگان شـهر مکّه با اسـلام دشمنی می کردند، پس این دو آیه را نازل کردی و بُت پرستان را به دو گروه زیر تقسیم نمودی:

* گروه اوّل

بُت پرسـتانی که از دین پـدران خود پیروی می کردنـد و در مقابـل بُت هـا به سـجده می افتادنـد، امّـا کـاری به کار مسـلمانان نداشتند، نه به جنگ آنان آمدند و نه آنان را از خانه و کاشانه خود بیرون کردند.

تو به مسلمانان اجازه دادی تا با آنان دوستی کنند و از مسلمانان خواستی تا

ص:۳۰۵

با عدالت با آنان رفتار کنند زیرا تو انسان هایی را که با عدالت رفتار می کنند، دوست داری.

* گروه دوم

بُت پرستانی که با اسلام دشمنی می کردند و برای نابودی اسلام، جنگ راه می انداختند و مؤمنان را از خانه و کاشانه خود بیرون کردند، این گروه همان بزرگان مکّه بودند که منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند و برای نابودی اسلام، تلاش می کردند.

تو به مسلمانان فرمان می دهی که با این بُت پرستان دوستی نکنند و به مسلمانان اعلام می کنی که هر کس با آنان دوستی کند، ظالم و ستمگر است، زیرا این دوستی سبب تقویت جبهه کفر می شود.

* * *

مُمتحنه: آیه ۱۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَات فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَات فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُمْ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰)

مسلمانان در مدینه بودند، هنوز شهر مکّه فتح نشده بود، مکّه شهر بُت پرستی بود، دور تا دور کعبه، پر از بُت ها بود و مردم در مقابل بُت ها سجده می کردند، امّا مدینه مرکز ایمان بود، هر کس که مسلمان می شد به این شهر

هجرت می کرد.

در این میان، بعضی از زنان مکّه مسلمان می شدند ولی شوهرانشان هنوز بُت پرست بودند، آن زنان دوست داشتند که به مدینه هجرت کنند و در مرکز ایمان زندگی کنند، چند نفر از آنان به مدینه آمدند، اینجا بود که این سؤال مطرح شد: زندگی زناشویی آن زنان چه می شود؟

تو در اینجا از مسلمانان خواستی تا آن زنان را امتحان کنند که آیا واقعاً به خاطر خدا هجرت کرده اند؟

آن زنان باید سوگند یاد می کردند که فقط برای حفظ دین خود به مدینه هجرت کرده اند و هدف دیگری نداشته اند. ممکن بود که زنی از بدرفتاری شوهرش خسته شود و از مکّه بگریزد و اسلام آوردن را بهانه ای برای نجات از دست شوهرش قرار دهد.

وقتی ثابت شد که آن زنان فقط به خاطر حفظ دین خود مهاجرت کرده اند، مسلمانان باید به آنان پناه بدهند و آنان را به مکّه بازنگردانند، پیوند زناشویی آن زنان با شوهرانشان از بین می رود زیرا ایمان و کفر در یک جا جمع نمی شود.

در آن زمان رسم بود، وقتی مردی با زنی ازدواج می کرد، در آغاز ازدواج، مهریه را به زن پرداخت می کرد. این زنان که مسلمان شده اند، مهریه خود را از شوهران خود گرفته اند، وقتی آنان از شوهر خود جدا می شوند، باید این مهریه را به شوهرانشان بازگردانند، امّا آن زنان که پولی ندارند !

تو از مسلمانان می خواهی از بیت المال این پول را پرداخت کنند ! تو

ص:۳۰۷

این گونه این زنان مؤمن را یاری می کنی.

آری، مسلمانان باید به اندازه مهریه ای که شوهران به این زنان پرداخت کرده اند، به شوهرانشان پول پرداخت کنند. درست است که شوهر آنان، کافر می باشند، امّا تو هرگز حاضر نیستی حقّ کسی ضایع شود.

بعد از آن، این زنان باید عدّه نگه دارند، یعنی مدّتی صبر کنند تا وضعیّت آنان از نظر حاملگی مشخّص شود. وقتی این مدّت گذشت، آنان می توانند ازدواج کنند. البتّه هر مرد مسلمانی که با آنان ازدواج می کند باید به آنان مهریه پرداخت کند.

* * *

در اینجا مطلبی را خواندم که تعجّب کردم، این مطلب این بود: خدا به مسلمانان فرمان می دهد که این زنان مؤمنی را که به مدینه هجرت می کنند به مکّه بازنگردانند.

مگر مسلمانان مدینه کسانی را که به مدینه می آمدند به مکّه باز می گرداندند؟ معنای این سخن چیست؟

من باید بررسی کنم. این آیه قبل از فتح مکّه نازل شده است، فتح مکّه در سال هشتم هجری بود.

در سال ششم هجری، «صلح حُدَیبیّه» واقع شد. پیامبر با بزرگان مکّه، پیمان نامه صلحی را در سرزمین «حُدَیبیّه» نوشتند. بزرگان مکّه می دانستند که عدّه ای از بردگانی که در مکّه زندگی می کنند، مسلمان شده اند. برای همین در پیمان نامه این مطلب را نوشتند: «اگر مردی از مکّه به مدینه هجرت کرد،

مسلمانان باید او را به مکّه باز گردانند».(۱۳۴)

پیامبر این مطلب را قبول کرد و تا زمانی که بُت پرستان به پیمان خود وفادار بودند، پیامبر هم به این پیمان وفادار بود، این پیمان نامه تقریباً دو سال اجرا شد.

در اینجا قرآن به مسلمانان چنین می گوید: «درست است که شما با بزرگان مکّه پیمان نامه نوشتید، امّا بدانید که شما با آنان عهد کردید که مردان مهاجری را که از مکّه به مدینه هجرت می کنند، را باز گردانید، در آن پیمان نامه از زنان مهاجر سخنی نیامده است، پس شما زنان مهاجر را بازنگردانید».

نکته جالب این است که بزرگان مکّه در هنگام نوشتن قرارداد، فکر نمی کردند که روزی تعدادی از زنان از مکّه به مدینه هجرت کنند، آنان در قرارداد از واژه ای استفاده کردند که زنان مهاجر را شامل نمی شد. در این مدّتِ دو سال، شش زن از مکّه به مدینه هجرت کردند و پیامبر آنان را به مکّه بازنگرداند و بزرگان مکّه هم هیچ اعتراضی به این موضوع نکردند، زیرا می دانستند که در پیمان نامه فقط از مردان مهاجر سخن گفته شده است.

* * *

سخن از زنانی به میان آمد که از کفر به ایمان رو می آورند، تو از مسلمانان خواستی که آنان را پناه دهند، امّا عکس این هم ممکن است: زنانی که از ایمان به کفر رو می آورند. حکم اسلام در این باره چیست؟

اگر زن مسلمانی راه کفر را برگزیند، رابطه زناشویی او با شوهرش تمام می شود، تو از مسلمانی که زنش کافر شده است می خواهی تا او را رها کند تا

نزد بستگان کافر خود برود، البتّه شوهر او می تواند مهریه ای را که به زن داده است را از آن زن یا بستگان او پس بگیرد. (در آن زمان، رسم بود که در آغاز ازدواج، زنان مهریه خود را می گرفتند).(۱۳۵)

تو دو قانون در اینجا بیان می کنی، دو قانونی که نشانه عدالت است:

قانون اوّل: اگر زنی مسلمان شود و شوهرش در کفر بماند، آن زن از شوهرش جدا می شود و مسلمانان باید مهریه ای را که او از شوهرش گرفته است به شوهرش پس دهند.

قانون دوم: اگر مرد مسلمان که در مدینه زندگی می کند، زنش کافر شود، آن مرد زنش را رها می کند، امّا کافران باید مهریه ای را که آن مرد به زنش داده است، پس دهند.

این دو قانون توست، تو این گونه به عدالت حکم می کنی و تو خدای دانا می باشی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

* * *

مُمتحنه: آیه ۱۱

وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۱۱)

تو فرمان دادی که اگر مرد مسلمانی زنش کافر شود، باید زنش را رها کند تا نزد کافران برود و از طرف دیگر حکم کردی کافران باید مهریه ای را که آن مرد به زنش داده است، پس دهند، امّا ممکن است که کافران این کار را نکنند و

پول این مرد مسلمان را ندهند.

این مرد مسلمان هم پولش رفته است و هم همسرش ! چه بسا او مال دیگری نداشته باشد که با آن ازدواج کند.

اینجاست که فرمان می دهی تا مسلمانان از بیت المال و غنیمت هایی که در جنگ ها به دست آورده اند، پول مرد مسلمان را بدهند تا او بتواند با زن مسلمانی ازدواج کند.

البتّه مرد مسلمان باید تقوا پیشه کند و مبلغ مهریه ای را که به زنش داده است، زیادتر بیان نکند.

او باید دقیقاً پولی را که هنگام ازدواج به همسرش داده است، بیان کند و به همان مقدار از بیت المال پول دریافت کند، مسلمانان باید از مخالفت فرمان تو دوری کنند، آنان به یکتایی تو ایمان آورده اند و باید از تو اطاعت کنند.

* * *

مُمتحنه: آیه ۱۲

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَان يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوف فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲)

پیامبر در سال ششم هجری با بزرگان مکّه پیمان حدیبیّه را امضاء کرد، در این پیمان نامه ذکر شده بود بین مسلمانان و بُت پرستان به مدّت ده سال، آتش بس باشد. در سال هشتم هجری پیامبر برای فتح مکّه اقدام نمود. آیات ۱

تا ۱۱ این سوره بین سال ششم تا هشتم هجری نازل شده است.

در این مدّت دو سال، صلح برقرار بود، در سال هشتم هجری، پیامبر با لشکری که ده هزار نفر جنگجو داشت به سوی مکّه حرکت کرد تا آنجا را فتح کند. طبق پیمان نامه حدیبیّه، پیامبر نباید قبل از سال ۱۶ هجری به مکّه حمله کند، او باید ده سال صبر می کرد، امّا او فقط دو سال صبر کرد.

در پیمان صلح حدیبیّه ذکر شده بود: «بُت پرستان حقّ ندارند به کسانی که با مسلمانان هم پیمان هستند، حمله کنند و با آنان جنگ نمایند».

قبیله «خزاعه» با پیامبر هم پیمان بودند و به دین اسلام پیوسته بودند، آنان در اطراف مکّه زندگی می کردند، در سال هشتم، بُت پرستان به این قبیله حمله کردند و تعدادی از آنان را مظلومانه به خاک و خون کشیدند.

وقتی پیامبر دید که بُت پرستان مکّه خودشان پیمان نامه حدیبیّه را نقض کردند، تصمیم گرفت به سوی مکّه حرکت کند.

پیامبر پیامی را برای مردم مکّه فرستاد: «هر کس به کعبه پناه ببرد، در امان است، هر کس به خانه خود برود و درِ خانه اش را ببندد، در امان است». پیامبر در آن روز، نهایت مهربانی و عطوفت را از خود به نمایش گذاشت و این باعث شد که مکّه بدون خونریزی، فتح شود و مکّه از همه بُت ها پاک گردد.

* * *

پس از فتح مکّه پیامبر بر روی کوه «صفا» ایستاد و مردان مکّه که ایمان آورده بودند، با او بیعت کردند، بعد از آن نوبت شد تا زنانی که ایمان آورده بودند با او بیعت کنند.

ص:۳۱۲

اینجا بود تو این آیه را نازل کردی تا چگونگی بیعت زنان را بیان کنی. تو از پیامبر خواستی تا از زنان بر شش امر پیمان بگیرد:

۱ - شرک نورزند و بُت ها را نپرستند.

۲ - دزدی نکنند. (بعضی از زنان از مال و ثروت شوهر خویش بدون اجازه آن ها، چیزی را برمی داشتند، پیامبر آنان را از این کار نهی کرد).

۳ - به زنا آلوده نشوند.

۴ - فرزندان خود را نکشند. (بعضی از زنان سقط جنین می کردند، پیامبر آنان را از این کار نهی کرد).

۵ - فرزندان غیر شوهر را به شوهر خود نسبت ندهند. (در آن روزگار بعضی از زنان که بچّه دار نمی شدند، وقتی شوهر آنان به سفری طولانی می رفت، آن زنان نوزادی را از جایی می گرفتند و وقتی شوهرشان از سفر می آمد به او می گفتند که این بچّه ما است. پیامبر آنان را از این کار نهی کرد).

۶ - از دستورات سازنده پیامبر نافرمانی نکنند.

این امر ششم، دستوری کلّی است، وقتی پیامبر آنان را به خوبی ها فرا می خواند، آنان باید از او اطاعت کنند. در آن روزگار رسم بود که زنان در عزای مرده، به صورت خود سیلی می زدند و موی سر خود را می کَندند و گریبان چاک می کردند، پیامبر آنان از این کارها نهی کرد، همچنین پیامبر از آنان خواست تا با مرد نامحرم در جایی خلوت نکنند که این زمینه گناه را فراهم می آورد.

این شش امر مهم بود که تو از پیامبر خواستی تا از زنان درباره آن ها پیمان

بگیرد، پیامبر ظرف آب بزرگی را طلب کرد، دست خود را در آن آب نهاد و فرمود: «ای زنان ! سخن مرا بشنوید و با من عهد کنید»، بعد پیامبر این شش امر را برای زنان بیان کرد، سپس دستش را از آب بیرون آورد و دستور داد تا آن ظرف آب را نزد زنان ببرند و زنان دست خود را در آن آب فرو برند.(۱۳۶)

وقتی مراسم بیعت زنان تمام شد، تو از پیامبر خواستی تا برای آنان طلب بخشش کند، آنان سال های سال، بُت ها را پرستیده بودند و بعضی از آنان، گناهان زیادی انجام داده بودند، وقتی پیامبر برای آنان طلب بخشش کند، تو گناه آنان را می بخشی که تو بخشنده و مهربان هستی.

* * *

مراسم بیعت زنان با پیامبر، نشان می دهد که اسلام زنان را به حساب آورده است و آنان را فراموش نکرده است، پیامبر همان گونه که از مردان مکّه بیعت گرفت، از زنان نیز بیعت گرفت و این نشانه اهمیّت زنان و جایگاه ویژه آنان در اسلام است.

نکته جالب این است که در قرآن از بیعت مردان در روز فتح مکّه، سخنی به میان نیامده است، گویا قرآن خواسته است بر اهمیّت پیمان زنان تأکید بیشتری کند.

* * *

مُمتحنه: آیه ۱۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ (۱۳)

ص:۳۱۴

سال هشتم هجری است، شهر مکّه فتح شده است، وقتی توده مردم مکّه مسلمان شدند، بزرگان مکّه فهمیدند که دیگر نمی توانند برنامه های خود را پیش ببرند، افرادی مانند ابوسفیان که سال ها با اسلام دشمنی کردند، خود را تنها یافتند، وقتی توده مردم از آنان حمایت نکنند، آنان قادر به انجام کاری نیستند، برای همین ابوسفیان و دیگر بزرگان مکّه، به ناچار مسلمان شدند.

تو از مسلمانان خواسته بودی تا با بُت پرستان دوست نشوند تا مبادا جبهه بُت پرستان تقویت شود، اکنون دیگر خطر بُت پرستان از بین رفته است. یهودیان هم که تسلیم حکومت اسلام شده اند، یهودیانی که در مدینه بودند، از مدینه رفته اند، گروهی از آنان در منطقه «خیبر» و «فدک» زندگی می کنند، آنان نیز تسلیم اسلام شده اند و زیر نظر حکومت پیامبر می باشند.

اکنون خطر دیگری در کمین است.

آن خطر چیست؟

خطر نفاق !

گروهی که به ظاهر ادّعای اسلام کرده اند و سال های سال همراه با مسلمانان نماز خوانده اند و روزه گرفته اند، امّا دل های آنان از نور ایمان، خالی است. منافقان، بزرگ ترین خطر برای آینده اسلام هستند. پس خطاب به مؤمنان چنین می گویی: «ای کسانی که ایمان آورده اید ! با قومی که من بر آنان خشم گرفته ام، دوستی نکنید».

منافقان همان کسانی هستند که تو بر آنان غضب کرده ای، آنان به آخرت هیچ امیدی ندارند. منافقان مانند کافرانی هستند که با کفر از این دنیا رفتند، هر کس

که با کفر از دنیا برود از نجات خود قطع امید می کند و می فهمد که دیگر هیچ راهی برای نجات ندارد.

منافقان این گونه از آخرت، قطع امید کرده اند، آنان بارها نافرمانی کرده اند و مخفیانه نقشه برای نابودی اسلام کشیده اند، امّا تو اسلام را یاری کردی و توطئه های آنان، نقش بر آب شد. آنان می دانند که در روز قیامت، عذاب سختی در انتظارشان است و نتیجه نفاق خود را خواهند دید، آنان از آخرت و نعمت های آن، ناامید شده اند و همه تلاششان این است که در این دنیا به بهره ای برسند و برای همین به توطئه های خود ادامه می دهند، تو از مؤمنان می خواهی تا هرگز با آنان دوستی نکنند و راه خود را از آنان جدا کنند.(۱۳۷)

ص:۳۱۶

سوره صفّ

اشاره

ص:۳۱۷

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۶۱ قرآن می باشد.

۲ - در آیه ۴ قرآن از کسانی که تا پایِ جان در میدان جنگ، مبارزه کردند و پیامبر را تنها نگذاشتند، یاد می کند و می گوید: «خدا کسانی که صف در صف، پیکار کردند و همچون سدّی آهنین استوار ایستادند، دوست دارد». در این آیه، عنوان «صف در صف» ذکر شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: بیان ادعای دروغ منافقان، فرار منافقان از جنگ، پایداری مؤمنان در جنگ، اشاره به عیسی(علیه السلام) و بشارت او به آمدن محمّد(صلی الله علیه وآله)، دعوت به ایمان و جهاد، وعده بخشش گناهان...

ص:۳۱۸

صفّ: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۱) یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (۲) کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (۳)

آنچه در آسمان ها و زمین است تو را تسبیح می کند، تو خدای توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

چرا مؤمنان چیزی را می گویند که به آن عمل نمی کنند؟

آنان باید بدانند که تو به آنان خشم می گیری اگر سخنی بگویید و به آن عمل نکنید.

* * *

با خود فکر می کنم، ماجرا چیست؟ چرا در اوّل این سوره، این مطلب را ذکر

ص:۳۱۹

کردی؟ مگر مسلمانان چه سخنی گفته اند که به آن عمل نکرده اند؟

باید تاریخ را بررسی کنم...

سال دوم هجری بود، پیامبر در شهر مدینه بود، گاهی عدّه ای از مسلمانان دور هم جمع می شدند و با هم سخن می گفتند. آنان می دانستند که بُت پرستان مکّه در فکر حمله به مدینه هستند و اگر فرصتی برای آنان پیش آید برای نابودی اسلام حمله خواهند کرد، یکی می گفت: «اگر جنگی پیش آید، من اوّلین کسی خواهم بود که به کافران بی دین حمله خواهم کرد».

دیگری می گفت: «من جان خویش را در راه دفاع از اسلام فدا خواهم نمود»، آن یکی می گفت: «منتظرم تا کافران به میدان بیایند، آن وقت است که شمشیر خود را از خون آنان سیراب خواهم نمود».

سخن گفتن، آسان است، امّا در هنگام عمل همه چیز معلوم می شود. خبر رسید که سپاه مکّه به سوی مدینه می آید، پیامبر فرمان داد تا همه برای مقابله با سپاه به منطقه «احد» بروند. سپاه مکّه از راه رسید و جنگ سختی درگرفت، در مرحله اوّل جنگ، مسلمانان پیروز شدند، عدّه ای از مسلمانان سنگرهای خود را ترک کردند و به جمع کردن غنیمت مشغول شدند.

اینجا بود که دشمن فرصت را غنیمت شمرد و پس از سازماندهی مجدّد، به مسلمانان حمله کرد، همان کسانی که آن سخنان را گفته بودند، فرار کردند و پیامبر را تنها گذاشتند، فقط علی(علیه السلام) و گروه اندکی، کنار پیامبر باقی ماندند. این امتحان بزرگی برای آنان بود.

تو با کسانی که از میدان جنگ فرار کردند سخن می گویی، همان کسانی که

وقتی دور هم می نشستند می گفتند که اگر جنگ پیش آید، جان خویش را فدا خواهند کرد، امّا چه شد که وقتی پیامبر به یاری آنان نیاز داشت، فرار کردند، تو به آنان چنین می گویی: «چرا چیزی را می گویید که به آن عمل نمی کنید؟ شما به خشم من گرفتار می شوید اگر سخنی بگویید و به آن عمل نکنید».

* * *

صفّ: آیه ۴

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ (۴)

از کسانی که از میدان جنگ فرار کردند، یاد کردی، اکنون از کسانی سخن می گویی که تا پایِ جان در میدان جنگ، مبارزه کردند و پیامبر تو را تنها نگذاشتند، تو آنان را دوست می داری، آنان در راه تو، صف در صف، پیکار کردند و همچون سدّی آهنین استوار ایستادند.

* * *

روز جنگ احد روز سختی بود، بسیاری از یاران پیامبر فرار کردند، امّا علی(علیه السلام) و حمزه (عموی پیامبر) و مقداد و جمعی دیگر محکم و استوار در میدان ایستادند و پیامبر را یاری کردند.

حمزه و گروهی دیگر به شهادت رسیدند، تو به آنان پاداش بزرگی می دهی و آنان همان مؤمنان راستین هستند که مقامی بس بزرگ نزد تو دارند.(۱۳۸)

* * *

صفّ: آیه ۵

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ

أَنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۵)

فهمیدم که یاران محمّد(صلی الله علیه وآله) دو گروه بودند: گروهی که به عهدِ خود، وفا کردند و گروهی که بیوفایی کردند و از میدان جنگ فرار کردند، اکنون از موسی(علیه السلام)سخن می گویی، یاران او هم به دو گروه تقسیم شدند.

وقتی تو موسی(علیه السلام) را برای هدایت بنی اسرائیل فرستادی، عدّه ای به عهدی که با او داشتند، وفادار ماندند، امّا گروه زیادی به آزار و اذیّت او پرداختند و نافرمانی او را نمودند.

موسی(علیه السلام) به آنان چنین گفت: «ای قوم من ! چرا مرا آزار می دهید با این که می دانید من از سوی خدا برای هدایت شما آمدم».

آنان می دانستند که باید از موسی(علیه السلام) اطاعت کنند، امّا نافرمانی کردند و از حقّ روی گردان شدند، تو هم آنان را به حال خود رها کردی تا در گمراهی خود غوطهور شوند، تو دل های آنان را در انحراف واگذاردی، تو همواره تبهکاران را به حال خود رها می کنی.

* * *

ص:۳۲۲

در اینجا یکی از نافرمانی های بنی اسرائیل را می نویسم:

موسی(علیه السلام)همراه با بنی اسرائیل از سرزمین مصر حرکت کرد، فرعون در رود نیل غرق شد.

موسی(علیه السلام) بنی اسرائیل را به سوی فلسطین به پیش برد، وقتی آن ها به مرزهای فلسطین رسیدند، در آنجا اردو زدند.

موسی(علیه السلام) عدّه ای را به سوی بیت المقدس فرستاد تا از شرایط دشمن خبر بیاورند. بعد از مدّتی، آنان از مأموریّت خود برگشتند، بیشتر آنان از قدرت دشمن به هراس افتاده بودند و مردم را از روبرو شدن با دشمن برحذر داشتند.

وقتی بنی اسرائیل این سخنان را شنیدند، رو به موسی(علیه السلام)کردند و گفتند: «تو با خدایِ خودت به جنگ دشمنان برو، ما همین جا می مانیم و منتظر بازگشت تو هستیم، وقتی دشمنان شکست خوردند، آن وقت ما وارد شهر خواهیم شد».

آری، موسی(علیه السلام) از آنان خواست تا همراه او به سوی دشمنان بروند و آنان را شکست دهند، امّا گروه زیادی از بنی اسرائیل از جنگ ترسیدند و نافرمانی او را کردند.(۱۳۹)

* * *

صفّ: آیه ۹ – ۶

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُول يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ

ص:۳۲۳

مُبِينٌ (۶) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۷) يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۹)

اکنون از عیسی(علیه السلام) سخن می گویی، تو عیسی(علیه السلام) را برای هدایت بنی اسرائیل فرستادی، نزدیک به هزار و نهصد سال از مرگ موسی(علیه السلام) گذشته بود که تو عیسی(علیه السلام) را به پیامبری مبعوث کردی تا بنی اسرائیل را از گمراهی ها نجات دهد.

عیسی(علیه السلام) به آنان چنین گفت: «ای مردم ! خدا مرا برای هدایت شما فرستاده است، من به کتاب تورات که پیش از من بوده است، ایمان دارم و آن را تصدیق می کنم و شما را به پیامبری که بعد از من می آید، بشارت می دهم، اسم او احمد(صلی الله علیه وآله)است».

آری، عیسی(علیه السلام) برای آنان انجیل را خواند، در انجیل از ظهور آخرین پیامبر خود سخن گفتی. محمّد(صلی الله علیه وآله) آخرین پیامبر توست و تو او را در انجیل با نام «احمد» یاد کردی.

احمد یعنی ستایش شده !

کسی که همه صفات و ویژگی های او زیبا و پسندیده است و همه خوبان او را ستایش می کنند.

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) به دنیا آمد، پدربزرگش نام او را محمّد(صلی الله علیه وآله)نهاد، امّا مادرش،

آمنه نام او را «احمد» گذاشت. مردم مکّه او را به هر دو نام می خواندند.

* * *

کسانی که این سخن عیسی(علیه السلام)را شنیدند، منتظر آمدن آخرین پیامبر تو شدند، آنان امید داشتند که آن پیامبر موعود از بنی اسرائیل باشد. آنان قبل از آن که محمّد(صلی الله علیه وآله) به پیامبری مبعوث شود، در شام و فلسطین زندگی می کردند، آن ها می دانستند که آخرین پیامبر تو در سرزمین حجاز (عربستان) ظهور خواهد کرد. برای همین از شام به سرزمین حجاز مهاجرت کردند. آن ها می خواستند اوّلین کسانی باشند که به آن پیامبر ایمان می آورند. عدّه ای از آن ها در مدینه که آن روزها «یثرب» نام داشت ساکن شدند.

در آن زمان تمامی مردم یثرب بُت پرست بودند. یهودیان به بُت پرستان می گفتند: «به زودی پیامبری در این سرزمین ظهور می کند و به بُت پرستی پایان می دهد».

سال ها گذشت تا این که محمّد(صلی الله علیه وآله) را با معجزات آشکاری به پیامبری مبعوث کردی و او به یثرب (مدینه) هجرت کرد; امّا متأسّفانه نه تنها یهودیان به محمّد(صلی الله علیه وآله) ایمان نیاوردند بلکه به او حسد هم ورزیدند و با او دشمنی کردند و معجزات او را سحر و جادو خواندند.(۱۴۰)

آنان می دانستند که محمّد(صلی الله علیه وآله)همان پیامبر موعود است، امّا گفتند: «خدا محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری مبعوث نکرده است، خدا شخص دیگری را به عنوان آخرین پیامبر خود برگزیده است و او در آینده خواهد آمد»، آنان این گونه به خدا دروغ نسبت دادند، به راستی چه کسی ستمگرتر از آنان بود؟ محمّد(صلی الله علیه وآله)

آنـان را به دین اسـلام فرا می خوانـد و آنـان محمّـد(صـلی الله علیه وآله) را جادوگر می خواندنـد، آنان این گونه به خود ظلم کردند و سرمایه های وجودی خویش را تباه کردند، تو آنان را به حال خود رها کردی تا در گمراهی خود غوطهور شوند.

به راستی آنان در چه خیالی هسـتند؟ آیا می خواهنـد نور تو را با گفتارشان خاموش کنند در حالی که تو نور خود را به کمال خواهی رسانـد هر چند که کافران، خوش نداشـته باشـند. تو همان خدایی هستی که محمّد(صـلی الله علیه وآله) را با هدایت و دین حقّ فرستادی تا دین او را بر همه ادیان برتری دهی هر چند که مشرکان، خوش نداشته باشند.

* * *

تو به محمّـد(صـلی الله علیه وآله) وعده دادی که دین او را بر همه ادیان برتری دهی. تو به وعده خود عمل می کنی. به راستی تو کِی به این وعده عمل می کنی؟

آن روز چه روزی خواهد بود...

آن روز، روزگار ظهور مهدی(علیه السلام) است.

مهدی(علیه السـلام)، امام دوازدهم و حجّت تو روی زمین است و اکنون از دیده ها نهان است، او سرانجام ظهور می کند و در سرتاسر جهان، حکومت عدل را برقرار می سازد، آن روز، روز پیروزی اسلام بر همه ادیان می باشد.

آن روزگار همه با دین حقّ آشنا می شوند و در مسیر توحید، نبوّت و امامت می باشند، آنان پیرو امام زمان خویش هستند. آن روزگار، روزگار ولایت اهل بیت(علیهم السلام)است.(۱۴۱)

آری، روزگار ظهور، روزگار شُکوه زیبایی ها و نعمت ها می باشد، اکنون تو

را سپاس می گویم که مرا مشتاق آن روزگار کرده ای، من چشم به راه آمدن مهدی(علیه السلام) هستم تا او را یاری کنم.

* * *

در آیه ۶ این مطلب را می خوانم که عیسی(علیه السلام) مژده ظهور پیامبر اسلام را به مردم می دهد. اکنون مناسب می بینم در این باره سه نکته بنویسم:

* نکته اوّل

انجیلی که امروزه در دست مسیحیان است، بعد از عیسی(علیه السلام)نوشته شده است، خود مسیحیان هم اعتراف می کنند که این انجیل را افرادی که بعد از عیسی(علیه السلام) آمده اند، نوشته اند.

این انجیل، انجیل اصلی نیست، بلکه سخنانی به آن اضافه شده است و مطالبی هم حذف شده است.

به هر حال، وقتی همین انجیل امروزی را بررسی می کنم، می بینم در سه جای آن واژه «فارقلیط» آمده است. در انجیل چنین می خوانم: عیسی(علیه السلام) به یاران خود گفت: «وقتی آن فارقلیط بیاید... او درباره من شهادت خواهد داد».(۱۴۲)

مسیحیان می گویند: واژه «فارقلیط» به معنای «تسلّی بخش» می باشد و می گویند که منظور عیسی(علیه السلام) از این واژه، جبرئیل است. زیرا جبرئیل، تسلّی بخش است و غم ها و غصّه ها را از بین می برد.

* نکته دوم

وقتی من انجیل را می خوانم می بینم که واژه «فارقلیط» ذکر شده است. این

واژه ماجرای عجیبی دارد.

از زمان نزول انجیل تا امروز، نزدیک به دو هزار سال می گذرد. در این مدّت، واژه ای که درباره بشارت محمّد(صلی الله علیه وآله)است، مراحل مختلفی را طی کرده است. برای اهمیّت این موضوع، این مراحل را ذکر می کنم:

۱ - عیسی(علیه السلام) به زبان عِبری سخن می گفت و به ظهور آخرین پیامبر خدا اشاره کرد و از او با مفهوم «ستایش شده» یاد نمود. «ستایش شده» همان ترجمه «احمد» است. زبان عبری، زبان مردمی بود که در آن زمان در فلسطین زندگی می کردند و زبان یهودیانی که بعد از موسی(علیه السلام) از مصر به فلسطین آمده بودند.

۲ - زبان یونانی، زبان مردم قدیم اروپا بود. وقتی دین مسیحیّت به اروپا رفت، انجیل به آن زبان ترجمه شد، برای همین «ستایش شده» به صورت «پیرکلتوس» نوشته شد. تا اینجا همه چیز درست بود.

۳ - وقتی اسلام ظهور کرد، منافع گروهی از مسیحیان به خطر افتاد آنان تصمیم گرفتند واقعیّت را تحریف کنند، «پیرکلتوس» معنای «ستایش شده» می داد، آنان این واژه را برداشتند و به جای آن واژه «پاراکلتوس» قرار دادند. «پاراکلتوس» به معنای «تسلّی بخش» می باشد. آنان به مردم گفتند که عیسی(علیه السلام)از جبرئیل سخن گفته است.

۴ - مدّت ها انجیل فقط به زبان یونانی بود، مسیحیان دوست داشتند تا انجیل را به زبان اصلی آن، بازنویسی کنند. زبان اصلی انجیل، عبری بود. عدّه ای مأمور شدند تا این کار را انجام دهند.

کسانی که این ترجمه را انجام دادند، گویشِ سریانی از زبان عبری داشتند.

ص:۳۲۸

در واقع زبان سریانی، یک گویش از زبان عبری بود. این گونه بود که انجیل به زبان سریانی نوشته شد. (زبان سریانی با زبان عبری، تفاوت چندانی ندارد).

وقتی این مترجمان انجیل را از زبان یونانی به زبان سریانی ترجمه می کردند، به واژه «پاراکلتوس» رسیدند. این واژه در زبان یونانی به معنای «تسلّی بخش» بود. در زبان سریانی برای این معنا، واژه «فارقلیط» وجود داشت، برای همین آنان این واژه را در انجیل ذکر کردند.

۵ - بعد از این بود که این ترجمه، اصل همه انجیل ها قرار گرفت و واژه «فارقلیط» مشهور شد، امروزه انجیل به زبان های مختلف دنیا ترجمه شده است و در زبانی مفهوم «تسلّی بخش» ذکر شد و مردم تصوّر می کنند که عیسی(علیه السلام) در این جمله خود درباره جبرئیل سخن گفته است.(۱۴۳)

ص:۳۲۹

خلاصه سخن آن که عیسی(علیه السلام)به عبری سخن گفت و هنگام بشارت دادن به محمّد(صلی الله علیه وآله) از مفهوم «ستایش شده» استفاده کرد که به عربی همان واژه «احمد» می شود. بعد از آن، سخن عیسی(علیه السلام) به ترتیب زیر، تغییر پیدا کرد:

پیرکلتوس – پاراکلتوس – فارقلیط.

امروزه در انجیل ها، همین واژه «پارقلیط» ذکر شده است.

* نکته سوم

مسیحیان می گویند که عیسی(علیه السلام)از «فارقلیط» سخن گفته است و منظور او جبرئیل است و اصلاً سخن او ربطی به محمّد(صلی الله علیه وآله) و بشارت آمدن او ندارد. آنان می گویند: «فارقلیط به معنای تسلّی بخش است، جبرئیل است که غم ها را برطرف می کند، عیسی(علیه السلام) از آمدن جبرئیل سخن گفته است».

من به انجیل مراجعه می کنم و چنین می خوانم: عیسی(علیه السلام) به مردم گفت: «چون آن فارقلیط بیاید... او درباره من شهادت خواهد داد».(۱۴۴)

شاید بتوان این جمله عیسی(علیه السلام)را به جبرئیل ربط داد، اگر چه گفتم که واژه «فارقلیط» تحریف شده است، امّا اگر کسی اعتقاد داشته باشد، انجیل تحریف نشده است، نمی توانم دیگر چیزی به او بگویم.

من بیشتر تحقیق می کنم...

به جمله دیگری از عیسی(علیه السلام)می رسم که در انجیل ذکر شده است و همه آن را قبول دارند. این جمله، بسیار مهم است: عیسی(علیه السلام) به یاران خود چنین گفت: «من به شما راست می گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر من نروم فارقلیط نزد شما نخواهد آمد».(۱۴۵)

وقتی من از مسیحیان درباره این جمله می پرسم، آنان می گویند: «معنای فارقلیط، تسلّی بخش است و منظور از آن، جبرئیل است».

اکنون وقت آن است که مطلب مهمّی را بیان کنم:

عیسی(علیه السلام) در سخن خود برای آمدن فارقلیط، شرطی گذاشته است. او این جمله را می گوید: «شرط آمدن فارقلیط، رفتن عیسی(علیه السلام) است. پس در زمانی که عیسی(علیه السلام) زنده بوده است، فارقلیط نیامده بوده است».

عیسی(علیه السلام) پیامبر خدا بود، وقتی کسی پیامبر می شود که جبرئیل بر او نازل شود، مسیحیان اعتقاد دارند که جبرئیل بر عیسی(علیه السلام) نازل شد، امّا این جمله می گوید: «عیسی(علیه السلام)باید برود، تا زمانی که او زنده است، جبرئیل نمی

آید». معنای این جمله این می شود که عیسی(علیه السلام)، پیامبر نبود !

ص:۳۳۰

اگر کسی حتّی کمی هم منصف باشد، می فهمد که منظور از فارقلیط در انجیل، جبرئیل نیست.

فارقلیط یا تسلّی بخش، همان آخرین پیامبر خداست که بعد از عیسی(علیه السلام)آمد و آخرین دین خدا را برای مردم آورد.

قبل از این نوشتم که واژه «فارقلیط» تحریف شده است و اصل آن «ستایش شده» بوده است، امّا اگر قبول کنیم که در انجیل اصلی هم، واژه «فارقلیط» ذکر شده است، باز هم آن کسی که تسلّی بخش انسان هاست، محمّد(صلی الله علیه وآله) است. او مردم را از جهل و نادانی نجات داد و کامل ترین دین را برای جهانیان آورد.

* * *

صفّ: آیه ۱۳ – ۱۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَه تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَاب أَلِيم (۱۰) تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱) يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّات تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْن ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲) وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۳)

محمّد(صلی الله علیه وآله) در مدینه است و او در ابتدای راه خود است و باید برای ریشه کن کردن بُت پرستی اقدام کند، هنوز مکّه در دست بُت پرستان است. کعبه، یادگار ابراهیم(علیه السلام) و خانه توست ولی بُت پرستان در آنجا بُت های زیادی قرار داده اند، تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)خواسته ای با بُت پرستان بجنگد و بُت پرستی را نابود کند.

محمّد(صلی الله علیه وآله) نیاز به یاری یاران خود دارد.

تو مؤمنان را به تجارتی بزرگ فرا می خوانی، تجارتی که آنان را از عذاب دردناک جهنّم نجات می دهد.

آن تجارت این است که آنان به تو و به پیامبر تو، ایمان واقعی بیاورند و در راه دین تو، با جان و مال خویش جهاد کنند. اگر آنان دقّت کنند، می فهمند که ایمان و جهاد برای آنان از هر تجارت دیگری سودمندتر است.

آنان جان و مال خویش را به تو می فروشند و تو در مقابل گناهانشان را می بخشی و آنان را در باغ های بهشت جای می دهی، باغ هایی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است. آنان برای همیشه در بهشت خواهند بود و تو در بهشت منزل های نیکو به آنان عطا می کنی و این همان رستگاری بزرگ است.

بهشت پاداشی است که تو به مؤمنان در روز قیامت می دهی، ولی در این دنیا هم به آنان نعمتی می دهی، نعمتی که مؤمنان آن را دوست دارند، آنان را یاری می کنی و بر دشمنان پیروز می گردانی.

اگر آنان ایمان واقعی بیاورند و در راه تو جهاد کنند، تو به زودی آنان را بر کافران پیروز می گردانی.

اکنون تو از پیامبر می خواهی تا به مؤمنان بشارت دهد و این پیروزی نزدیک را به آنان تبریک گوید.

* * *

من می خواهم بدانم این پیروزی نزدیک کدام است؟

این سوره در سال دوم هجری نازل شد، آن روز تعداد مسلمانان کم بود و هیچ کس فکر آن را هم نمی کرد که روزی مسلمانان بتوانند مکّه را فتح کنند، امّا تو آنان را یاری کردی و در سال هشتم هجری، مسلمانان با لشکری ده هزار

نفری به سوی مکّه رفتند و بدون خون ریزی آن شهر را فتح نمودند.

آری، تو از مسلمانان خواستی تا در راه دین تو تلاش کنند و پیامبر را یاری کنند و تو به آنان وعده دادی که شهر مکّه را فتح خواهند کرد و همه بُت ها را نابود خواهند نمود و دور خانه زیبای تو، طواف خواهند کرد. این وعده تو بود و سرانجام به وعده ات عمل کردی.

البتّه این سخن تو فقط برای کسانی که در زمان پیامبر بودند، نیست، این سخن برای همه زمان ها و همه مکان ها می باشد، هر کس در هر زمان و هر مکانی، به تو و پیامبرت ایمان آورد و در راه دین تو تلاش کند، تو در این دنیا او را پیروز می گردانی، معلوم است که چنین کسی هدفی دنیایی ندارد و به دنبال پول و ثروت و ریاست و... نیست. هدف او، زنده نگاه داشتن دین توست. این وعده توست که او به هدف خود می رسد و در روز قیامت هم بهشت جاودان را به او ارزانی می داری، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است و...

* * *

صفّ: آیه ۱۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ (۱۴)

از مؤمنان می خواهی تا یاور دین تو باشند، تو خدایی هستی که تمام قدرت ها از تو سرچشمه می گیرد، بر هر کاری که بخواهی توانا می باشی، امّا با همه این ها، تو مؤمنان را به یاری می طلبی و این افتخاری بزرگ برای آنان است.

ص:۳۳۳

تو بی نیـاز هستی، اگر مؤمنـان را به یاری دین خود فرا می خوانی، به یاری آنان هرگز نیاز نـداری، تو می خواهی تا این گونه مؤمنان به رشد و کمال برسند و استعدادهای خود را شکوفا کنند و به سعادت ابدی برسند.

آری، یـاری دین تو، مایه کمال بشـر است، اکنون می خواهی به نمونه ای تاریخی اشاره کنی تا همه بداننـد که این راه، بـدون رهرو نبوده است، تو از حوّاریون یاد می کنی و از مؤمنان می خواهی مانند آنان باشند.

حوّاریون، همان دوازده نفری بودند که همواره با عیسـی(علیه السـلام)بودند و از یاران ویژه او بودند. آنان قلبی پاک و روحی باصفا داشتند و در روشن کردن افکار مردم تلاش می کردند، آنان به دنبال پاکی جسم و جان خود و مردم بودند، برای همین آنان را به این نام می خواندند. (حوّاریون یعنی پاکان).

عیسـی(علیه السـلام) به حوّاریون گفت: «چه کسـی مرا در راه دین خـدا یاری می کند؟»، آنان در جواب گفتند: «ما یاران دین خـدا هستیم». عیسـی(علیه السـلام)با کمک آنان به تبلیغ دین تو پرداخت و بنی اسـرائیل که در گمراهی بودنـد را به سوی حقّ فراخواند.

وقتی بنی اسـرائیل سـخن عیسـی(علیه السـلام) را شـنیدند، گروهی به او ایمان آوردند و گروهی هم به او کفر ورزیدند و او را دروغگو خواندند، تو سرانجام کسانی را که ایمان آورده بودند قدرت بخشیدی و آنان بر دشمنان پیروز شدند.

تو این نمونه تاریخی را بیان کردی و از مسلمانان خواستی تا محمّد(صلی الله علیه وآله) را یاری کنند و از آنان خواستی که از زیادی کافران و بُت پرسـتان، هراسی به دل نداشته باشند، اگر آنان دین تو را یاری کنند، سرانجام آنان را بر دشمنان پیروز می کنی. این وعده توست و تو هرگز خلف وعده نمی کنی.(۱۴۶)

ص:۳۳۴

پیوست های تحقیقی

۱. وقال الحسن: نزل فی قوم ذبحوا الأضحیه قبل صلاه العید، فأمرهم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بالإعاده: مجمع البیان ج ۹ ص ۲۱۶،چ زبده التفاسیر ج ۶ ص ۴۰۸، تفسیر السمعانی ج ۵ ص ۲۱۲.

۲. الغیبه ان تقول فی اخیک ما ستره الله تعالی علیه واما الامر الظاهر فیه مثل الحده...: الوافی ج ۵ ص ۹۷۸، الحدائق الناضره ج ۱۸ ص ۱۵۴، الکافی ج ۲ ص ۳۵۸، وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۲۸۸، بحار الأنوار ج ۷۲ ص ۲۴۶.

۳. حجرات آیه ۱۲، بقره ۱۸۸، نور آیه ۶۰.

۴. ان عمر کان یعس باللیل فسمع صوت رجل وامراه فی بیت فارتاب فتسور الحائط فوجد امراه ورجلا وعندهما زق خمر...: شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۸۱.

۵. یا سلمان، لیس لاحد من هولاء علیک فضل الا بتقوی الله وان کان التقوی لک علیهم فانت افضل...: الوافی ج ۲۶ ص ۳۹۸، البرهان ج ۵ ص ۱۱۴.

۶. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۸ ص ۲۵، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۱۹۶، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۵۵، البرهان ج ۵ ص ۱۱۷، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۰۰، جامع البیان ج ۲۶ ص ۱۸۲، تفسیر السمعانی ج ۵ ص ۲۲۸، معالم التنزیل ج ۴ ص ۲۱۸، زاد المسیر ج ۷ ص ۱۸۶، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۲۲۰، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۱۰۳، الدر المنثور ج ۶ ص ۱۰۰، فتح القدیر ج ۵ ص ۶۸، روح المعانی ج ۲۶ ص ۱۶۷.

۷. فاتخذوا انابیب طوالا من رصاص، واسعه الافواه، ثم ارسلوها فی قرار العین... وارسلوا فیها نبیهم...: علل الشرایع ج ۱ ص ۴۲، بحار الأنوار ج ۵۶ ص ۱۱۲، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۱۵، البرهان ج ۴ ص ۱۳۵.

۸. در اینجا از قوم «تبع» سخن به میان آمده است، آن مردم به عذاب گرفتار شدند، امّا «تبع» واژه ای است که به پادشاهان آنان گفته می شده است. برای مثال به پادشاهان ایران، کسری گفته می شود، برای همین می توان ایرانیان را قوم کسری نامید.

قوم تبع یعنی کسانی که پادشاه آنان تبع بود، آن مردم به عذاب گرفتار شدند. پس قوم تبع با تبع فرق می کند، قوم تبع به عذاب گرفتار شدند. شواهد نشان می دهد یکی از پادشاهان آنان انسانی حق جو بوده است که در بعضی از روایات از او مدح و تعریف شده است. این جمله از یکی از آن پادشاهان نقل شده است که وقتی شنید که در آینده محمّد(ص) ظهور خواهد کرد، چنین گفت: اگر من زمان او را درک می کردم، کمر به خدمت او می بستم: (ان تبعا قال لاوس و الخزرج:...امّا انا لو ادرکته لخدمته: کمال الدین ص ۱۷۰، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۵۱۳).

۹. فانظر فیرفع حجب الهاویه فیراها بما فیها من بلایا...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۰، البرهان ج ۱ ص ۵۸۰.

۱۰. قوما فالقیا فی جهنم من ابغضکما وکذّبکما وعاداکما فی النار...: تفسیر فرات الکوفی ص ۴۳۷، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۶۲، البرهان ج ۵ ص ۱۳۹، تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۲۴.

۱۱. ولو أنّ رجلًا عمّر ما عمّر نوح فی قومه ألف سنه إلّا خمسین عامًا... ولقی الله بغیر ولایتنا، لم ینفعه شیئاً: المحاسن ج ۱ ص ۹۱، الکافی ج ۸ ص ۲۵۳، من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۲۴۵، وسائل الشیعه ج ۱ ص ۱۲۲، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۴۹، شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۷۹، الأمالی للطوسی ص ۱۳۲، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۷۳، جامع أحادیث الشیعه ج ۱ ص ۴۲۶.

۱۲. من مات و لم یعرف امام زمانه، مات میته جاهلیه: وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۲۴۶، مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۱۸۷، اقبال الاعمال ج ۲ ص ۲۵۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۶۸، جامع أحادیث الشیعه ج ۲۶ ص ۵۶، الغدیر ج ۱۰ ص ۱۲۶.

۱۳. ابراهیم: آیه ۲۲

۱۴. در این آیه از واژه یَوم استفاده شده است، بعضی ها این آیات را چنین معنا کرده اند: من آسمان ها و زمین را در شش روز آفریدم.

کلمه یَوم به معنای روز می باشد. در زبان فارسی به فاصله طلوع و غروب خورشید، روز می گویند که معمولاً ۱۲ ساعت می باشد. دو روز، یعنی دو دوران. شاید این دو دوران میلیون ها سال طول کشید.

۱۵. و هذا کما قال قتاده و غیره رد علی جهله الیهود زعموا أنه تعالی شأنه بدأ خلق العالم یوم الأحد و فرغ منه یوم الجمعه و استراح یوم السبت و استلقی علی العرش سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا: روح المعانی ج ۱۳ ص ۳۴۳.

۱۶. سألتُ أبا عبد الله عن قول الله عزّ وجلّ: سبحان الله، ما یعنی به؟ قال: تنزیهه: الکافی ج ۱ ص ۱۱۸، التوحید للصدوق ص ۳۱۲، بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۶۹ و ج ۹۰ ص ۱۷۷، سبحان الله هو تنزیهه، أی إبعاده عن السوء وتقدیسه: تاج العروس ج ۱۹ ص ۱۰۶، لسان العرب ج ۱۳ ص ۵۴۸، النهایه فی غریب الحدیث ج ۵ ص ۴۳.

۱۷. سالت الرضا علیه السلام عن قول الله عزوجل (ومن اللیل فسبحه...)، قال: اربع رکعات بعد المغرب...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۲۷، البرهان ج ۵ ص ۱۵۱، نور الثقلین ج ۵ ص ۱۱۸.

۱۸. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۸ ص ۴۹، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۲۰۵، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۶۵، البرهان ج ۵ ص ۱۵۱، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۱۹، جامع البیان ج ۲۶ ص ۲۳۵، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۳۲۳، تفسیر الثعلبی ج ۹ ص ۱۰۵، تفسیر السمعانی ج ۵ ص ۲۴۸، معالم التنزیل ج ۴ ص ۲۲۸، زاد المسیر ج ۷ ص ۲۰۱، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۲۳۳، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۱۱۹، الدر المنثور ج ۶ ص ۱۱۱، فتح القدیر ج ۵ ص ۸۱، روح المعانی ج ۲۶ ص ۱۹۳.

۱۹. (وبالاسحار هم یستغفرون)، کانوا یستغفرون الله فی آخر الوتر فی آخر اللیل سبعین مره: علل الشرایع ج ۲ ص ۳۶۴، وسائل الشیعه ج ۴ ص ۲۵۷، بحار الأنوار ج ۸۰ ص ۱۲۴، جامع احادیث الشیعه ج ۵ ص ۳۲۶.

۲۰. فاقام فیهم لوط عشرین سنه و هو یدعوهم و توفیت امراته و کانت مومنه فتزوج بأخری من قومه: البرهان ج ۴ ص ۳۱۴.

۲۱. این وعده خداست که بندگان خوب خود را یاری می کند و آنان را از عذابی که نشانه خشم اوست، نجات می دهد. گاهی

زلزله، حادثه ای طبیعی است، عدّه ای از مؤمنان ممکن است در آن زلزله از دنیا بروند، امّا خدا هرگز آنان را به جهنّم نمی برد بلکه آنـان را در بهشت مهمـان رحمت خود می کنـد، پس این زلزله، عـذاب نیست، حادثه ای طبیعی است، خـدا مؤمنان را از عذاب نجاب می دهد، قرآن نمی گوید مؤمنان را از حادثه طبیعی نجات می دهد، اگر خدا بر مردم شهر غضب کند و بخواهد عذاب را بر آنان نازل کند، قطعاً مؤمنان را نجات می دهد.

۲۲. وَ السَّماءَ بَنَيْناها بِأَيْد أي بقوه وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ أي قادرون. و منه قوله: عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ: غريب القرآن ج ۱ ص ۳۶۵.

۲۳. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۸ ص ۸۳، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۱۲۱۲، التفسير الصافى ج ۵ ص ۷۴، البرهان ج ۵ ص ۱۷۰، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۱۳۱، جامع البيان ج ۲۷ ص ۱۴، تفسير السمرقندى ج ۳ ص ۳۳۰، تفسير الثعلبى ج ۹ ص ۱۱۹، تفسير السمعانى ج ۵ ص ۲۶۴، معالم التنزيل ج ۴ ص ۲۳۵، زاد المسير ج ۷ ص ۲۱۳، تفسير البيضاوى ج ۵ ص ۲۴۱، تفسير البحر المحيط ج ۸ ص ۱۳۱، الدر المنثور ج ۶ ص ۱۱۶، فتح القدير ج ۵ ص ۹۲، روح المعانى ج ۲۷ ص ۲۰.

۲۴. لأنّها بحـذاء بيت المعمور ، وهو مربّع...: علل الشـرائع ج ۲ ص ۳۹۸، من لايحضره الفقيه ج ۲ ص ۱۹۱، بحار الأنوار ج ۵۵ ص ۵، وجعل لهم البيت المعمور الذى فى السماء الرابعه: علل الشرائع ج ۲ ص ۴۰۷.

۲۵. اساله ان يشفّعنى فى ولدى و فى ذريتى و من ودّهم بعدى...: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۲۷۵، البرهان ج ۵ ص ۱۷۹.

۲۶. من دوست داشتم بدانم کسانی که می گویند در بهشت چندشوهری، وجود دارد، چه دلیلی برای خود می آورند.

وقتی من بررسـی کردم، دیـدم که آنـان یـک حـدیث از یـک کتـاب آورده انـد، کتاب جامع الاخبار ص ۱۷۳ که «ابوالحسن شعرانی» در قرن شـشم آن را نوشـته اسـت. او نقـل می کنـد در بهشـت جایگـاهی اسـت کـه مردان و زنـان بهشـتی عرضـه می شوند،هرکس که بخواهد به آنجا می رود، مردان مؤمن برای خود زنان بهشتی انتخاب می کنند و زنان مؤمن برای خود مردان بهشتی.

نکته مهم این است: کتـاب جـامع الاخبـار از کتاب های معتبر نیست و تعـدادی از علما به آن اعتماد نکرده انـد. از طرف دیگر این حدیث، هیچ سندی ندارد و حدیث بسیار ضعیفی است و هیچ شاهدی از قرآن و احادیث دیگر ندارد.

وقتی یک نفر حدیثی را نقل می کند باید بگوید این حدیث را از چه کسـی شـنیده است. «ابوالحسن شعرانی» این حدیث را از حضرت علی(ع) نقل می کند، بین او و بین پیامبر، قرن ها فاصله است، امّا او هیچ سندی برای این سخن ذکر نکرده است. برای همین، این حدیث، ضعیف است و هرگز نمی شود به آن اعتماد کرد.

همچنین بعضـی هـا می گوینـد: واژه حورالعین بین زن و مرد، مشـترک است، برای همین زنـان مؤمن به ازدواج حورالعین مرد درمی آینـد، امّـا این سـخن باطل است، زیرا واژه حورالعین، واژه ای زنانه است و به توصـیف زنان بهشتی است. (همانطور که علامه طباطبایی به این نکته تصریح کرده است که حورالعین، مخصوص زنان بهشتی است).

۲۷. بأبی أنت وأمی، المرأه یکون لها زوجان فیموتون، ویدخلون الجنه، لأیهما تکون؟...: الامالی للصدوق ص ۵۸۸، بحار الأنوار ج ۸ ص ۱۱۹، البرهان ج ۵ ص ۲۴۳.

۲۸. الحمد لله الذی لم یلد فیورّث، ولم یولد فیُشارک: التوحید للصدوق ص ۴۸، الفصول المهمّه للحرّ العاملی ج ۱ ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۵۶، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۲۳۷.

۲۹. طور: آیه ۳۰

۳۰. فسّر بعضهم یکتبون بیحکمون: روح المعانی ج ۱۴ ص ۳۹.

۳۱. احقاف: آیه ۲۵-۲۱

۳۲. رکعتا الفجر خیر من الدنیا و ما فیها: الجامع الصغیر ج ۲ ص ۶، کنز العمّال ج ۷ ص ۳۷۰، کشف الخفاء ج ۱ ص ۴۳۴.

۳۳. فِإنَّ صـلاةُ الليل منهاةُ عِنِ الأِثمِ: كنز العمّال ج ۷ ص ۷۹۱، كشف الخفاء ج ۲ ص ۱۰۶، صلاةُ الليل تُكَفِرُ ما كان من ذنوبِ النهارِ: مستدرك الوسائل ج ۶ ص ۳۳۰، بحـار الأنوار ج ۸۴ ص ۱۵۵، جامع احاديث الشيعه ج ۷ ص ۱۰۸، البرهان ج ۳ ص ۱۴۵، قيامُ الَّيلِ مُصِحَّةٌ لِلبَدَنِ: المحاسن ج ۱ ص ۵۳، الخصال ص ۶۱۲، ثواب الاعمال ص ۴۱، تحف العقول ص ۱۰۱، وسائل الشيعه ج ۸ ص ۱۵۰، صَلاةُ الَّليلِ تُحَسِّنُ الخُلقَ و تُطَيِّبُ الرّيحَ و تُدِرُّ الرّزقَ الدّينَ و تذهبُ بِالهمِّ و تجلوا البَصَرَ: ثواب الاعمال ص ۴۲، وسائل الشيعه ج ۸ ص ۱۵۲، بحار الأنوار ج ۵۹ ص ۲۶۸، جامع احاديث الشيعه ج ۷ ص ۱۱۰.

للاطّلاع أكثر لتفسير هـذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۸ ص ۱۱۸، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۱۲۱۷، التفسير الصافى ج ۵ ص ۸۲، البرهان ج ۵ ص ۱۸۲، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۱۴۳، جامع البيان ج ۲۷ ص ۴۷، تفسير السمرقندى ج ۳ ص ۳۳۷، تفسير الثعلبى ج ۹ ص ۱۳۰، تفسير السمعانى ج ۵ ص ۲۸۱، معالم التنزيل ج ۴ ص ۲۴۲، زاد المسير ج ۷ ص ۲۲۴، تفسير البيضاوى ج ۵ ص ۲۵۰، فتح القدير ج ۵ ص ۱۰۲، روح المعانى ج ۹ ص ۲۰۵.

۳۴. و قال مجاهد: أقسم بالثّريّا إذا غابت و العرب تسمى الثّريا- و هى سته أنجم ظاهره- نجما: غريب القرآن ج ۱ ص ۳۶۹.

۳۵. يكى از قبيله هاى عرب به نام «بنى طى»، «ثريا» را مى پرستيدند و به لقب «عبد الثريا» مشهور بودند كه به آن ها «عبد نجم» هم مى گفتند و چنان كه پيش از اين گفته شد، كلمه «نجم» نام ديگر «ثريا» بوده است. در هر حال پرستش ثريا در ميان اعراب شگفت نيست، زيرا آن را باران زا و بخشنده باران مى دانستند و باران در سرزمين هاى عرب از شأن والايى برخوردار است.

۳۶. إن بعـد هذه الآيه ما يدل على ما رأى، حيث قال: (ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى)، يقول: ما كذب فؤاده ما رأت عيناه... فآيات الله غير الله...: الكافى ج ۱ ص ۹۶، التوحيد ص ۱۱۱، بحار الأنوار ج ۴ ص ۳۶، البرهان ج ۵ ص ۱۹۵، نور الثقلين ج ۵ ص ۱۵۳.

۳۷. و عن ابن عباس القوس هنا ذراع يقاس به الأطوال و إليه ذهب أبورزى: روح المعانى ج ۱۴ ص ۴۸.

۳۸. وقف بى جبرئيل عند شـجره عظيمه لم أرَ مثلها، على كلّ غصن منها وعلى كلّ ورقه منها ملك ، وعلى كلّ ثمره منها ملك ، وقد كلّلها نور من نور الله جلّ وعزّ ...: اليقين ص ۲۹۸، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۹۵.

۳۹. فلمّا انتهيت إلى حجب النور قال لى جبرئيل: تقـدّم يا محمّد ، وتخلف عنّى ، فقلت: يا جبرئيل فى مثل هذا الموضع تفارقنى !؟...: علل الشرائع ج ۱ ص ۶، عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۲۳۸، كمال الدين ص ۲۵۵، بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۳۳۷.

۴۰. فلمّـا وصـلت إلى السـماء السـابعه وتخلّف عنّى جميع من كـان معى من ملائكه السـماوات وجبرئيل عليه السـلام والملائكه المقرّبين ...: اليقينص ۴۳۵، المحتضر ص ۲۵۳، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۹۸، من الحجاب إلى الحجاب مسيره خمسمئه عام...: المحتضر ص ۲۵، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۳۸.

۴۱. ليله أُسـرى بى إلى السـماء وصـرت كقـاب قوسين أو أدنى ، أوحى الله تعـالى إلىّ أن يا محمّـد مَن أحبّ خلقى إليك؟...: المحتضر ص ۱۹۳، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۳۸۳.

۴۲. ثمّ قـال لى الجليـل جـلّ جلالـه: يـا محمّـد ، مَن تحبّ من خلقى؟ قلت: أحبّ الـذى تحبّه أنت يا ربّى ، فقال لى جلّ جلاله:

فأحبّ عليّاً...: المحتضر ص ۲۵۳، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۹۹، ج ۴۰ ص ۱۹، ووعدنی الشفاعه فی شیعته واوّلیائه: المحتضر ص ۲۵۳، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۹۹، ج ۴۰ ص ۱۹.

۴۳. یـا محمّـد ، أوصـیاؤک المکتوبون علی ساق عرشـی ، فنظرت وأنا بین یـدی ربّی جلّ جلاله إلی ساق العرش ، فرأیت اثنی عشر نوراً...: علل الشرائع ج ۱ ص ۷، عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۲۳۸، کمال الدین ص ۲۵۶، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۴۶.

۴۴. یـا أبـا القـاسم ، امض هادیـاً مهـدیاً، نعـم المجیء جئـت ، ونعـم المنصــرف انصــرفت ، وطوبـاک وطـوبی لمـن آمـن بک وصدّقک...: المحتضر ص ۲۶۱، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۱۴.

۴۵. فلمّا وصلت إلی الملائکه ، جعلوا یهنّؤونی فی السـماوات ویقولون: هنیئاً لک یا رسول الله کرامهً لک ولعلیّ: المحتضـر ص ۲۶۱، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۱۴.

۴۶. إن بعد هذه الآيه ما يدل على ما رأى، حيث قال: (ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى)، يقول: ما كذب فؤاده ما رأت عيناه... فآيات الله غير الله...: الكافى ج ۱ ص ۹۶، التوحيد ص ۱۱۱، بحار الأنوار ج ۴ ص ۳۶، البرهان ج ۵ ص ۱۹۵، نور الثقلين ج ۵ ص ۱۵۳.

۴۷. رأيت ربّى فى صوره شاب له وفره. عن ابن عبّاس، ونقل عن أبى زرعه أنّه قال: هو حديث صحيح: كنز العمّال ج ۱ ص ۲۲۸، كشف الخفاء ج ۱ ص ۴۳۶، الوفرَه: الشعر المجتمع على الرأس، وقيل: ما سال على الأُذنين من الشعر: لسان العرب ج ۵ ص ۲۸۸، القاموس المحيط ج ۲ ص ۱۵۵، تاج العروس ج ۷ ص ۵۹۵، رأيت ربّى فى المنام فى صوره شاب موفر فى الخضر، عليه نعلان من ذهب، وعلى وجهه فراش من ذهب: كنز العمّال ج ۱ ص ۲۲۸.

۴۸. إنّ محمّداً صلّى الله عليهوآله لم يرَ الربّ تبارك وتعالى بمشاهده العيان، وإنّ الرؤيه على وجهين: رؤيه القلب، ورؤيه البصر، فمن عنى برؤيه القلب فهو مصيب، ومن عنى برؤيه البصر فقد كفر بالله وبآياته، لقول رسول الله صلى الله عليه وآله صلّى الله عليهوآله: من شبّه الله بخلقه فقد كفر...: بحار الأنوار ج ۴ ص ۵۴، جامع أحاديث الشيعه ج ۲۶ ص ۳۰، الغدير ج ۳ ص ۲۲۳.

۴۹. ثمّ اتّخذوا العزّى، وسُمّى بها عبد العزّى بن كعب، وكان الذى اتّخذها ظالم بن أسعد، وكانت بواد من نخله الشاميه...: خزانه الأدب ج ۴ ص ۱۱۶ و ص ۲۰۹، كانت العزّى أحدث من اللاّت، وكان الذى اتّخذه ظالم بن سعد بوادى نخله...: فتح البارى ج ۸ ص ۴۷۱، تفسير القرطبى ج ۱۷ ص ۹۹، وراجع: تاج العروس ج ۸ ص ۱۰۱.

۵۰. فكان أقدمها مناه، وسُمّيت العرب عبد مناه وزيد مناه. وكان منصوباً على ساحل البحر...: خزانه الأدب ج ۷ ص ۲۰۸، إنّ عمرو بن لحى نصب مناه على ساحل البحر ممّا يلى قديد، فكانت الأزد وغسّان يحجّونها ويعظّمونها...: فتح البارى ج ۳ ص ۳۹۹، عمده القارئ ج ۱۹ ص ۲۰۳، تحفه الأحوذى ج ۸ ص ۲۴۲، التمهيد لابن عبد البرّ ج ۲ ص ۹۸، تفسير ابن كثير ج ۴ ص ۲۷۲.

۵۱. وكانت أعظم الأصنام عند قريش، وكانت تطوف بالكعبه وتقول: واللاّت والعُزّى ومناه الثالثه...: خزانه الأدب ج ۷ ص ۲۰۹، وراجع: معجم البلدان ج ۴ ص ۱۱۶، جامع البيان للطبرى ج ۲۷ ص ۷۷، تفسير القرطبى ج ۱۷ ص ۱۰۰، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۵۷، فتح البارى ج ۸ ص ۱۹۳.

۵۲. محمد بن جرير طبرى در تفسير جامع البيان ج ۱۷ ص ۲۴۷ يک داستان خرافى را نقل كرده است. او چنين نوشته است: وقتى اين سوره نازل شد و پيامبر به آيه ۱۹ اين سوره رسيد و نام سه بُت بزرگ را ذكر كرد، پيامبر چنين گفت: تلک الغَرانيقُ العُلى، وَإِنَّ شَفاعَتَهُنَّ لَتُرتَجى، (آنان پرندگان زيباى بلند مقامى هستند كه بر شفاعت آنان اميد مى رود. بعد از آن بود كه مشركان خيلى خوشحال شدند و اين سخن پيامبر را يک نرمش در برابر بُت پرستى دانستند و وقتى آيات اين سوره به پايان رسيد، همه آن ها در برابر عظمت خدا سجده كردند. از اذيت و آزار به مسلمانان خود كاستند، امّا بعد از آن جبرئيل بر پيامبر نازل شد و به او گفت: اين دو جمله من به تو نگفتم، اين دو جمله شيطان به تو گفت.

اين پايان سخن طبرى بود.

اين مطلبى را كه طبرى نقل كرده است، دروغى بيش نيست، چگونه ممكن است پيامبر اين سخن را گفته باشد؟ در آيه ۴ اين

سوره می خوانیم: ان هو الا وحی یوحی، سخن پیامبر چیزی جز وحی نیست.

شواهد بسیاری نشان می دهد که این یک حدیث مجعول و ساختگی است که برای بی اعتبار جلوه دادن قرآن و کلمات پیامبر اسلام، ساخته شده است. در اینجا چند نکته را می نویسم:

۱ - به گفته محققان، راویان این حدیث افراد ضعیف و غیر موثقند. بعضی از علمای حدیث شناس تصریح کرده اند که این حدیث از مجعولات زنادقه می باشد و در این باره کتابی نوشته اند.

۲ - احادیث متعددی در مورد نزول سوره نجم و سپس سجده کردن پیامبر و مسلمانان در کتب مختلف نقل شده، ولی در

هیچ یک از این احادیث سخنی از افسانه غرانیق نیست، و این نشان می دهد که این جمله بعدا به آن افزوده شده است.

۳ - آیاتی که بعد از ذکر نام بُت ها در این سوره آمده، همه در بیان مذمت بُت ها و زشتی و پستی آن ها است. چگونه ممکن است چند جمله قبل از آن، مدح بُت ها شده باشد بعلاوه قرآن صریحا یادآور شده است که خدا تمامی آن را از هر گونه تحریف و انحراف حفظ می کند.

۴ - مبارزه پیامبر با بُت و بُت پرستی یک مبارزه آشتی ناپذیر و پی گیر و بی وقفه از آغاز تا پایان عمر او بوده است، پیغمبر در عمل نشان دادند که هیچگونه سازش و انعطافی در مقابل بُت و بُت پرستی از خود نشان ندادند!! با این حال چگونه ممکن است چنین الفاظی بر زبان مبارکشان جاری شود؟

با توجه به این نکات، روشن می شود که افسانه غرانیق ساخته و پرداخته دشمنان است که برای تضعیف موقعیت قرآن و پیامبر چنین حدیث بی اساسی را جعل کرده اند. لذا تمام محققان اسلامی اعم از شیعه و اهل تسنن این حدیث را ضعیف دانسته اند.

در پایان این نکته دیگری را ذکر می کنم: بعضی از مفسران احتمال داده اند که این دو جمله بالا را شیطان یا کافران گفته اند. پیامبر آیات قرآن را آهسته و با آرامش می خواند، و گاه در میان آن لحظاتی سکوت می کرد، تا دل های مردم آن را بخوبی جذب کند، هنگامی که مشغول تلاوت آیات سوره نجم بود و به آیه(أَ فَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى وَ مَناةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرى) رسید، شیطان یا بعضی از کافران از فرصت استفاده کردند و جمله تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی را در این وسط با لحن مخصوصی خواندند تا هم ذهن کجی به سخنان پیامبر کنند و هم کار را بر مردم مشتبه سازند، ولی آیات بعد به خوبی از آن ها پاسخ گفت و بُت پرستی را شدیدا محکوم کرد. طبق این احتمال، این شیطان یا کافران بودند که این جمله را گفتند و پیامبر هرگز چنین جمله ای نگفته است.

۵۳. سجده: آیه ۵

۵۴. أکبر الکبائر الإشراک بالله یقول اللَّه مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ...: الکافی ج ۲ ص ۲۸۵، علل الشرایع ج ۲ ص ۳۹۱، عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۲۵۷، من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۵۶۳، وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۳۱۸، بحار الأنوار ج ۷۶ ص ۶، جامع احادیث الشیعه ج ۴ ص ۷۵.

۵۵. رعد: آیه ۵

۵۶. نزلت فی الولید بن المغیره کان قد سمع قراءه رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم و جلس إلیه و وعظه فقرب من الإسلام...: تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۱۶۳، روح المعانی ج ۲۷ ص ۶۵.

۵۷. أما تسمع الله عز وجل یقول: (وأَنَّ إِلى رَبِّكَ الْمُنْتَهى)، تکلموا فیما دون ذلک: التوحید ص ۴۵۷، البرهان ج ۵ ص ۲۰۶، نور الثقلین ج ۵ ص ۱۷۱.

۵۸. القدماء لأنهم أولی الأمم هلاکا بعد قوم نوح کما قاله ابن زید و الجمهور: روح المعانی ج ۱۴ ص ۶۹

۵۹. رعد آیه ۵.

۶۰. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۹ ص ۴۳۶، تفسیر جوامع الجامع ج ۳ ص ۴۵۶، تفسیر مجمع البیان ج ۹ ص ۳۰۱، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۸ ص ۱۴۷، البرهان ج ۵ ص ۲۱۰، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۷۴، جامع البیان ج ۲۷ ص ۱۰۷، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۳۴۸، تفسیر الثعلبی ج ۹ ص ۱۵۶، تفسیر السمعانی ج ۵ ص ۳۰۴، زاد المسیر ج ۷ ص ۲۴۰، الدر المنثور ج ۶ ص ۱۳۱، فتح القدیر ج ۵ ص ۱۱۸، روح المعانی ج ۲۷ ص ۷۲.

۶۱. فخرجوا لیله أربع عشره فانشق القمر نصفین نصفا علی الصفا و نصفا علی المروه فنظروا ثم قالوا بأبصارهم فمسحوها ثم أعادوا النظر فنظروا ثم مسحوا أعینهم ثم نظروا فقالوا ما هذا إلا سحر...: البرهان ج ۵ ص ۲۱۴، نور الثقلین ج ۵ ص ۱۷۵،

السیره النبویه لابن کثیر ج ۲ ص ۱۱۷، امتاع الاسماع ج ۵ ص ۲۳، البدایه والنهایه ج ۳ ص ۱۴۸.

۶۲. کان هو و ولده و من تبعه ثمانین نفسا: علل الشرایع ج ۱ ص ۳۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۵.

۶۳. نالت الشیعه و الوثوب علی نوح بالضرب المبرح: کمال الدین ص ۱۳۳، بحار ج ۱۱ ص ۳۲۶، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۲۱.

۶۴. فقال الله جلّ جلاله: ارفعا رؤوسکما إلی ساق عرشی، فرفعا رؤوسهما فوجدا اسم محمّد وعلیّ وفاطمه والحسن والحسین والأئمّه بعدهم...: معانی الأخبار ص ۱۱۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۶، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۱۳، غایه المرام ج ۴ ص ۱۸۸.

۶۵. الالواح خشب السفینه ونحن الدسر، لولانا ما سارت السفینه باهلها: بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۳۳۳.

۶۶. در آیه ۱۶ این عبارت آمده است: یوم نحس. بعضی آن را به این صورت معنا کرده اند: روز شوم، در حالی که در زبان عربی این واژه به معنای سرما هم استفاده می شود: (قال الضحاك: أی شدیده البرد حتی کأن البرد عذاب لهم، و أنشد الأصمعی فی النحس بمعنی البرد: کأن سلافه مزجت بنحس: روح المعانی ج ۱۲ ص ۳۶۵).

آری، همه روزها، روزهایی هستند که خدا آن را آفریده است، هیچ روزی شوم نیست، پس بهتر است عبارت «ایام نحسات» را به «روزهای سرد» معنا کنیم.

۶۷. یعاهدون الله لئن اصبحنا لانستبقی احدا من آل لوط: علل الشرایع ج ۲ ص ۵۵۲، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۱۶۱، تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۱۵۶، بحار الأنوار ج ۳ ص ۱۲۷، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۳۸۵.

۶۸. سئل علی بن ابی طالب عن قول الله عز وجل: (إِنَّا کُلَّ شَیْءٍ خَلَقْناه بِقَدَر)، فقال: یقول الله عز وجل: (إِنَّا کُلَّ شَیْءٍ خَلَقْناه) لأهل النار (بِقَدَر) أعمالهم: التوحید ص ۳۸۳، البرهان ج ۵ ص ۲۲۲، نور الثقلین ج ۵ ص ۱۸۵. با توجه به این حدیث معلوم می شود: این آیه با توجه به این حدیث، ربطی به بحث قضا و قَدَر ندارد، بلکه میزان عذاب اهل جهنّم را بیان می کند که دقیقاً متناسب با مقدار کفر و گناه آنان است.

۶۹. آمار دقیق آن ها این رقم است: ۰۰۰ ۰۰۰ ۲۰۰ ۹۲۳ ۳۲۵.

۷۰. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۹ ص ۴۶۰، تفسیر مجمع البیان ج ۹ ص ۳۲۲، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۸ ص ۲۰۷، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۲۳۹، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۱۰۵، البرهان ج ۵ ص ۲۲۳، تفسیر نور الثقلین ج ۲۷ ص ۱۴۶، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۳۵۷، تفسیر الثعلبی ج ۹ ص ۱۷۱، تفسیر السمعانی ج ۵ ص ۳۲۰، زاد المسیر ج ۷ ص ۲۵۰، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۲۷۱، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۱۷۰، الدر المنثور ج ۶ ص ۱۳۸، فتح القدیر ج ۵ ص ۱۲۹، روح المعانی ج ۲۷ ص ۹۵.

۷۱. می توان یک میلیون و سیصد هزار کره زمین را درون خورشید جای داد، از طرف دیگر حجم زمین، پنجاه برابر ماه است. وقتی این دو عدد را در هم ضرب کنیم به عدد ۶۵ میلیون می رسیم.

۷۲. سوره حجّ آیه ۱۹، سوره نحل آیه ۴۹-۴۸.

۷۳. الرَّيْحانُ: الرزق، يقال: خرجت اطلب ريحان الله. قال النّمر ابن تولب: سلام الإله و ريحانه/ و رحمته و سماء درر: غريب القرآن ج ۱ ص ۳۷۸.

۷۴. و اللُّؤْلُؤُ: كبار الحب. و الْمَرْجانُ: صغاره: غريب القرآن ج ۱ ص ۳۷۹.

۷۵. ظاهر بعضی از روایات از باقی بودن زمین و آسمان ها حکایت دارد در حالی که در هم پیچیده می شود، ولی کلاً نابود نمی شود: (وخلت من سكانها الارض و السماوات ثم يقول الله تبارك و تعالى للدنيا: يا دنيا! اين انهارك...: البرهان ج ۴ ص ۷۳۱، والسماوات بيمينه فيهزهن هزا ثم يقول...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۳۲۹).

۷۶. إن لله إذا بدا له أن يبين خلقه ويجمعهم لما لا بد منه، أمر مناديا ينادى، فيجتمع الإنس والجن فى أسرع من طرفه عين، ثم أذن لسماء الدنيا فتنزل، وكان من وراء الناس، وأذن للسماء الثانيه فتنزل...: تفسير القمى ج ۲ ص ۷۷، البرهان ج ۵ ص ۲۳۸، نور

الثقلين ج ۵ ص ۱۹۵.

۷۷. فَكانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهانِ أى حمراء فى لون الفرس الورده. و يقال: الدهان: الأديم الأحمر: غريب القرآن لابن قتيبه، ص: ۳۸۰

۷۸. در تفسير اين قسمت از آيات ۶۸-۵۸ سوره صافات بهره گرفته ام.

۷۹. من علم أن الله يراه، ويسمع ما يقول ويعلم ما يعلمه من خير وشر، فيحجزه ذلك عن القبيح من الأعمال، فذلك الذى خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى: البرهان ج ۵ ص ۲۴۲، نور الثقلين ج ۵ ص ۱۹۶.

۸۰. و اللُّؤْلُؤُ: كبار الحب. و الْمَرْجانُ: صغاره: غريب القرآن ج ۱ ص ۳۷۹.

۸۱. بأبى أنت وأمى، المرأه يكون لها زوجان فيموتون، ويدخلون الجنه، لأيهما تكون؟...: الامالى للصدوق ص ۵۸۸، بحار الأنوار ج ۸ ص ۱۱۹، البرهان ج ۵ ص ۲۴۳.

۸۲. سألت أبا عبد الله عن قول الله جل ثناؤه: (ومِنْ دُونِهِما جَنَّتانِ) قال: خضراوان فى الدنيا يأكل المؤمنون منها حتى يفرغ من الحساب: البرهان ج ۵ ص ۲۴۳، تفسير القمى ج ۲ ص ۳۴۵.

۸۳. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان فى تفسير القرآن ج ۹ ص ۴۶۲، تفسير مجمع البيان ج ۹ ص ۱۵۵، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۸ ص ۲۳۹، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۱۲۴۱، التفسير الصافى ج ۵ ص ۱۰۴، البرهان ج ۵ ص ۲۲۷، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۱۸۷، جامع البيان ج ۲۷ ص ۱۶۱، تفسير السمرقندى ج ۳ ص ۳۵۹، تفسير الثعلبى ج ۹ ص ۱۷۷، تفسير السمعانى ج ۵ ص ۳۲۴، معالم التنزيل ج ۴ ص ۲۶۸، زاد المسير ج ۷ ص ۲۵۴، تفسير البيضاوى ج ۵ ص ۲۶۹، تفسير البحر المحيط ج ۸ ص ۱۸۰، الدر المنثور ج ۶ ص ۱۴۰، فتح القدير ج ۵ ص ۱۳۰، روح المعانى ج ۲۶ ص ۳۲.

۸۴. در زبان عربى به حالت آسمان در آن هنگام، ظِلّ مى گويند.

۸۵. در تفسير اين قسمت از آيات ۶۸-۵۸ سوره صافات بهره گرفته ام.

۸۶. و قال الحسن: من كونكم قرده و خنازير: روح المعانى ج ۱۴ ص ۱۴۷.

۸۷. سوره قمر آيه ۱۷، ۲۲، ۳۳، ۴۰.

۸۸. أو قسّموه إلى شعر و سحر و كهانه و أساطير الأوّلين...: تفسير البيضاوى ج ۳ ص ۳۸۲، انوار التنزيل و اسرار التاويل ج ۳ ص ۲۱۷.

۸۹. فانظر فيرفع حجب الهاويه فيراها بما فيها من بلايا...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۰، البرهان ج ۱ ص ۵۸۰.

۹۰. و قيل كنتم غير مملوكين لله بل أنتم تملكون أموركم: ارشاد الاذهان ج ۱ ص ۵۴۲.

۹۱. در بعضـی روایـات به این نکته اشـاره شـده است که قبر کافر، گودالی از آتش می شود و کافر در آن آتش تا روز قیامت می سوزد، این مربوط به برزخ است، زیرا وقتی مـا سـر قبر کـافر می رویم، آتشـی نمی بینیم: (یسـلط الله علیه حیـات الارض...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۲۲۶).

۹۲. فینزل ملک الموت ومعه خمسـمئه من الملائکه معهم قضبان الریاحین وأُصول الزعفران، کلّ واحد منهم یبشّره ببشاره سوی بشاره صاحبه، ویقوم الملائکه صفّین لخروج روحه...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۶۱، معارج الیقین فی أُصول الدین ص ۴۸۸.

۹۳. وما بین أحـدکم وبین أن یری ما تقرّ به عینه إلاّ أن تبلغ نفسه هـذا – وأومأ بیده إلی الورید – قال: ثمّ اتّکأ وغمز إلی المعلّی أن سله...: المحاسن ج ۱۷۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۸، الکافی ج ۳ ص ۱۲۹.

۹۴. یا ولیّ الله لا تجزع، فوالذی بعث محمّداً صـلّی الله علیهوآله لأنا أبرّ بک وأشفق علیک من والد رحیم لو حضرک..: الکافی ج ۳ ص ۱۷۸، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۶.

۹۵. للاطّلاـع أکثر لتفسیر هـذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۹ ص ۵۱۵، تفسـیر جوامع الجامع ۳ ص ۴۹۸، تفسیر مجمع البیان ج ۹ ص ۳۸۰، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۸ ص ۲۸۹، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۲۶۱، التفسیر الصافی ج

۵ ص ۱۳۱، البرهان ج ۵ ص ۲۷۴، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۲۲۹، جامع البیان ج ۲۲ ص ۱۶۳، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۳۷۷، تفسیر الثعلبی ج ۹ ص ۲۱۸، تفسیر السمعانی ج ۵ ص ۳۶۳، معالم التنزیل ج ۴ ص ۲۹۲، زاد المسیر ج ۷ ص ۲۹۵، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۲۹۴، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۱۶۶، فتح القدیر ج ۵ ص ۱۶۲، روح المعانی ج ۲۷ ص ۱۶۱.

۹۶. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۹ ص ۵۱۵، تفسیر جوامع الجامع ۳ ص ۴۹۸، تفسیر مجمع البیان ج ۹ ص ۳۸۰، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۸ ص ۲۸۹، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۲۶۱، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۱۳۱، البرهان ج ۵ ص ۲۷۴، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۲۲۹، جامع البیان ج ۲۲ ص ۱۶۳، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۳۷۷، تفسیر الثعلبی ج ۹ ص ۲۱۸، تفسیر السمعانی ج ۵ ص ۳۶۳، معالم التنزیل ج ۴ ص ۲۹۲، زاد المسیر ج ۷ ص ۲۹۵، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۲۹۴، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۱۶۶، فتح القدیر ج ۵ ص ۱۶۲، روح المعانی ج ۲۷ ص ۱۶۱.

۹۷. وقد سُئِل الصادق علیه السلام عن قول الله: (وَ أَنَّ إِلَی رَبِّکَ الْمُنتَهَی)، قال: إذا انتهی الکلام إلی الله فامسکوا: الهدایه للصدوق ص ۱۴، المحاسن ج ۱ ص ۲۳۷، الکافی ج ۱ ص ۹۲، الاعتقادات فی دین الإمامیه للصدوق ص ۴۲، التوحید للصدوق ص ۴۵۶، روضه الواعظین ص ۳۷، وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۱۹۴، مشکاه الأنوار ص ۳۷، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۶۴ و ج ۸۸ ص ۶۸، تفسیر القمّی ج ۲ ص ۳۳۸، عن أبی جعفر علیه السلام أنّه قال: تکلّموا فی خلق الله ولا تتکلّموا فی الله، فإنّ الکلام فی الله لا یزید إلاّ تحیّراً. وفی روایه أُخری عن حریز: تکلّموا فی کلّ شیء ولا تتکلّموا فی ذات الله: الکافی ج ۱ ص ۹۲، التوحید للصدوق ص ۵۴۵، روضه الواعظین ص ۳۷، وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۱۹۶.

۹۸. فرقان: آیه ۱۶-۱۱

۹۹. أئمه المؤمنین یوم القیامه تسعی بین یدی المؤمنین وبأیمانهم حتی ینزلوهم منازل أهل الجنه...: الکافی ج ۱ ص ۱۹۵، بحار الأنوار ج ۶۴ ص ۵۶، مجمع البیان ج ۱۰ ص ۶۳، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۱۹۷، البرهان ج ۵ ص ۲۸۴.

۱۰۰. دقّت کنید: «المصّدّقین»، هم حرف «صاد» مشدد است و هم حرف «دال». در واقع، اصل این واژه: المتصدّقین بوده است و حرف «تا» در «صاد» ادغام شده است.

۱۰۱. قلت لأبی عبد الله: ادع الله أن یرزقنی الشهاده فقال: إن المؤمن شهید، وقرأ هذه الآیه: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۸، البرهان ج ۵ ص ۲۹۱، نور الثقلین ج ۵ ص ۲۴۴.

۱۰۲. یا أبا حمزه، من آمن بنا، وصدق حدیثنا، وانتظر أمرنا، کان کمن قتل تحت رایه القائم...: بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۳۸، البرهان ج ۵ ص ۲۹۲.

۱۰۳. أربعه لا ینظر الله إلیهم یوم القیامه: عاقّ، ومنّان، ومکذّب بالقدر...: الخصال ص ۲۰۳، بحار الأنوار ج ص ۸۷، وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۳۳۵.

۱۰۴. به این مثال توجّه کنید: وقتی در جاده رانندگی می کنی، پلیس راه می تواند جلو تو را بگیرد وبگوید: چرا با سرعت

زیـاد راننـدگی کردی؟ امّـا حـق نـدارد سؤال کنـد چرا مثلاـ ماشـین تو، خـارجی نیست، پلیس راه فقـط حق دارد از چگونگی رانندگی تو سؤال کند نه از نوع ماشـین تو که آیا گرانقیمت است یا ارزان قیمت. سؤال در مورد چگونگی رانندگی، سؤال از عمل ورفتار توست وپلیس راه می تواند از آن سؤال کند.

۱۰۵. مـا اسـتطعت أن تلوم العبـد علیه فهو منه، وما لـم تسـتطع أن تلوم العبـد علیه فهو من فعل الله: بحار الأنوار ج ۵ ص ۵۹، إذا کـان یوم القیامه وجمع الله الخلائق سألهـم عمّا عهـد إلیهم ولم یسألهـم عمّا قضـی علیهم: الإرشاد ج ۲ ص ۲۰۴، کنز الفوائد ص ۱۷۱، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۴۲۰، بحار الأنوار ج ۵ ص ۶۰.

۱۰۶. مـا اسـتطعت أن تلوم العبـد علیه فهو منه، وما لـم تسـتطع أن تلوم العبـد علیه فهو من فعل الله: بحار الأنوار ج ۵ ص ۵۹، إذا کـان یوم القیامه وجمع الله الخلائق سألهـم عمّا عهـد إلیهم ولم یسألهـم عمّا قضـی علیهم: الإرشاد ج ۲ ص ۲۰۴، کنز الفوائد ص ۱۷۱، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۴۲۰، بحار الأنوار ج ۵ ص ۶۰.

۱۰۷. هـذا شـی لم نکلفهم و لکنهم ابتـدعوا ما فیها من رفض النساء و اتخاذ الصوامع رغبه فی رضاه فما رعاها الذین بعدهم حق رعایتها لتکذیبهم محمّد...: ارشاد الاذهان ج ۱ ص ۵۴۶.

ص: ۳۴۳

۱۰۸. سوره قصص، سوره ای مکّی است و سوره حدید سوره ای مدنی است. بر این اساس، احتمال می دهم که بین این دو ماجرا، چند سالی فاصله بوده است و لازم نیست در یک زمان روی داده باشد.

۱۰۹. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۹ ص ۵۳۵، تفسیر جوامع الجامع ۳ ص ۵۱۲، تفسیر مجمع البیان ج ۹ ص ۴۰۲، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۴۴، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۲۷۰، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۱۴۰، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۲۵۱، جامع البیان ج ۲۷ ص ۳۰۹، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۲۸۹، تفسیر الثعلبیج ۹ ص ۲۴۷، تفسیر السمعانی ج ۵ ص ۳۸۰، معالم التنزیل ج ۴ ص ۳۰۰، زاد المسیر ج ۷ ص ۳۱۱، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۳۰۵، تفسیر البحر المحیط ج ۲ ص ۲۱۹، الدر المنثور ج ۲ ص ۳۱۰، فتح القدیر ج ۵ ص ۱۸۰، روح المعانی ج ۲۷ ص ۱۹۱.

۱۱۰. اللهم انک تعلم حالی فارحمنی صبیه صغارا ان ضممتهم الیه ضاعوا وان ضممتهم الیّ جاعوا...: مجمع البیان ج ۹ ص ۴۱۰، جامع احادیث الشیعه ج ۲۲ ص ۲۷۹، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۲۳۱.

۱۱۱. فلما تلا علیه هذه الآیات قال له هل تستطیع أن تعتق رقبه قال إذا یذهب مالی کله و الرقبه غالیه و أنی قلیل المال فقال فهل تستطیع أن تصوم شهرین متتابعین...: مجمع البیان ج ۹ ص ۳۷۱.

۱۱۲. طور: آیه ۴۹-۴۵

۱۱۳. فرقان: آیه ۱۴-۱۳

۱۱۴. (یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجات)، أی یرفع المؤمنین علی غیرهم بطاعتهم للنبیّ ثم یرفع الذین أوتوا العلم منهم علی الذین لم یؤتوا العلم درجات بفضل علمهم و سابقتهم فی الجنّه: ارشاد الاذهان ج ۱ ص ۵۴۹.

۱۱۵. لو علم الناس ما فی العلم لطلبوه ولو بسفک المهج وخوض اللجج: المعتبر ج ۱ ص ۱۸، المهذّب البارع ج ۱ ص ۶۱، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۷۷.

۱۱۶. وإنّ الملائکه لتضع أجنحتها لطلبه العلم من شیعتنا: الاختصاص ص ۲۳۴، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۸۱، قال رسول الله صلّی الله علیهوآله: مَن سلک طریقاً یطلب فیه علماً، سلک الله به طریقاً إلی الجنّه، وأنّ الملائکه لتضع أجنحتها لطالب العلم رضاً به: بصائر الدرجات ص ۲۳، الکافی ج ۱ ص ۳۴، امّالی الصدوق ص ۱۱۶، ثواب الأعمال ص ۱۳۱، روضه الواعظین ص ۸، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۶۴، وراجع: مسند أحمد ج ۵ ص ۱۹۶، سنن أبی داوود ج ۲ ص ۱۷۵، سنن الترمذی ج ۴ ص ۱۵۳، تحفه الأحوذی ج ۷ ص ۳۷۵، کنز العمّال ج ۱۰ ص ۱۴۶.

۱۱۷. قال رسول الله صلّی الله علیهوآله: مَن یرد الله به خیراً یفقّهه فی الدین: دعائم الإسلام ج ۱ ص ۸۱، کنز الفوائد ص ۲۳۹، منیه المرید ص ۹۹، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۷۷، مسند أحمد ج ۱ ص ۳۰۶، سنن الدارمی ج ۱ ص ۷۴، صحیح البخاری ج ۱ ص ۲۵، صحیح مسلم ج ۳ ص ۹۵، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۸۰، سنن الترمذی ج ۴ ص ۱۳۷، مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۲۱، فتح الباری ج ۱ ص ۱۴۷، عمده القاری ج ۲ ص ۴۲، مسند ابن راهویه ج ۱ ص ۴۰۰، السنن الکبری للنسائی ج ۳ ص ۴۲۶، مسند

أبی یعلی ج ۱۳ ص ۳۷۱، صحیح ابن حبّان ج ۱ ص ۲۹۱، المعجم الصغیر ج ۲ ص ۱۸، المعجم الکبیر ج ۱۰ ص ۱۹۷، الاستذکار ج ۸ ص ۲۷۰، التمهید لابن عبد البرّ ج ۲۳ ص ۷۸، موارد الظمآن ج ۱ ص ۱۷۹، کنز العمّال ج ۱۰ ص ۱۴۰، کشف الخفاء ج ۱ ص ۲۱۵.

۱۱۸. إنّ طلب العلم فریضه علی کلّ مسلم، وکم من مؤمن یخرج من منزله فی طلب العلم فلا یرجع إلّا مغفوراً: روضه الواعظین ص ۱۰، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۷۹.

۱۱۹. أیّها الناس، لا خیر فی دین لا تفقّه فیه، ولا خیر فی دنیا لا تدبّر فیها، ولا خیر فی نُسُک لا ورع فیه: المحاسن ج ۱ ص ۵، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۷۴.

۱۲۰. فقيهٌ واحد أشدّ على إبليس من ألف عابد: امّالى الطوسى ص ۳۶۶، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۷۷، وقال صلّى الله عليهوآله: فضل العالم على العابد سبعين درجةً، بين كلّ درجتين حُضر الفرس سبعين عامّا، وذلك أنّ الشيطان يدع البدعه للناس فيبصرها العالم فينهى عنها، والعابد مُقبل على عبادته لا يتوجّه لها ولا يعرفها: روضه الواعظين ص ۱۲، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۳.

۱۲۱. يا مبتغى العلم لاـ تشغلك الدنيا ولاـ أهلٌ ولا مالٌ عن نفسك، أنت يوم تفارقهم كضيف بتّ فيهم ثمّ غدوت عنهم إلى غيرهم، الدنيا والآخره كمنزل...: امّالى الطوسى ص ۵۴۳، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۸۲، أعيان الشيعه ج ۴ ص ۲۳۶، أعلام الورى ص ۲۰۷.

۱۲۲. أيّها الناس، إنّه لا كنز أنفع من العلم: الكافى ج ۸ ص ۱۹، امّالى الطوسى ص ۳۹۹، التوحيد ص ۷۳، من لا يحضره الفقيه ج ۴ ص ۴۰۶، وراجع: تحف العقول ص ۹۳، كنز الفوائد ص ۱۴۷، عيون الحكم والمواعظ ص ۵۳۷، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۶۵، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۵ ص ۴۷۲.

۱۲۳. فكان لى دينار فبعته بعشره دراهم، فكنت إذا ناجيت رسول الله أتصدق قبل ذلك بدرهم و والله ما فعل هذا أحد غيرى من أصحابه قبلى ولا بعدى...: تفسير القمى ج ۲ ص ۳۵۷، مجمع البيان ج ۹ ص ۴۱۷، تفسير الصافى ج ۵ ص ۱۴۹، البرهان ج ۵ ص ۳۲۴، نور الثقلين ج ۵ ص ۲۶۵، المصنف لابن ابى شيبه ج ۷ ص ۵۰۵، كنز العّمال ج ۲ ص ۵۲۱، تخريج الاحاديث و الاثار ج ۳ ص ۴۳۱.

۱۲۴. على(ع) يک دينار داشت آن را به ده درهم تبديل كرد و اين ده درهم را صرف اين كار نمود، از اينجا فهميده مى شود كه اين ماجرا ده روز، طول كشيده است.

۱۲۵. سألته عن قول الله عز وجل: (أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ)، قال: هو الإيمان: الكافى ج ۲ ص ۱۵، بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۹۹، مراه العقول ج ۷ ص ۷۱، البرهان ج ۵ ص ۸۶، نور الثقلين ج ۵ ص ۵۸.

۱۲۶. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان فى تفسير القرآن ج ۹ ص ۵۵۵، تفسير جوامع الجامع ۳ ص ۵۲۶، تفسير مجمع البيان ج ۹ ص ۴۲۰، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۵۲، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۱۲۸۰، التفسير الصافى ج ۵ ص ۱۵۲، البرهان ج ۵ ص ۳۳۰، جامع البيان ج ۲۸ ص ۳۴، تفسير السمرقندى ج ۳ ص ۳۹۹، تفسير الثعلبى ج ۹ ص ۲۶۱، تفسير السمعانى ج ۵ ص ۳۹۴، معالم التنزيل ج ۴ ص ۳۱۳، زاد المسير ج ۷ ص ۳۲۷، تفسير البيضاوى ج ۵ ص ۳۱۵، تفسير البحر المحيط ج ۸ ص ۲۳۰، فتح القدير ج ۵ ص ۱۹۳، روح المعانى ج ۲۸ ص ۳۵.

۱۲۷. فان معى الفين من قومى من العرب يدخلون حصونكم وتمدكم قريظه وحلفائكم من غطفان: عون المعبود ج ۸ ص ۱۶۷، السيره الحلبيه ج ۲ ص ۵۶۱.

۱۲۸. رعد آيه ۵.

۱۲۹. فقال: عليك بآخر الحشر واكثر قرائتها فاعدت عليه فعاد علىّ: نور الثقلين ج ۵ ص ۲۹۳، زبده التفاسير ج ۷ ص ۲۳.

۱۳۰. نام های مبارک خدا که در قرآن ذکرشده اند به این شرح می باشند:

* در سوره حمد:

۱.الله ۲.رب ۳.رحمان ۴.رحیم ۵.مالک.

*در سوره بقره:

۶.محیط ۷.قدیر ۸.علیم ۹.حکیم ۱۰.تواب ۱۱.باری ۱۲.بصیر ۱۳.واسع ۱۴.سمیع ۱۵.عزیز ۱۶.رؤوف ۱۷.شاکر ۱۸.اله ۱۹.واحد ۲۰.غفور ۲۱.قریب ۲۲.حکیم ۲۳.حی ۲۴.قیوم ۲۵.علی ۲۶.عظیم ۲۷.غنی ۲۸.ولیّ ۲۹.حمید ۳۰.خبیر ۳۱.بدیع.

*در سوره آل عمران:

۳۲.وهاب ۳۳.ناصر ۳۴.جامع.

ص: ۳۴۵

*در سوره نساء:

۳۵.رقیب ۳۶.حسیب ۳۷.شهید ۳۸.کبیر ۳۹.نصیر ۴۰.وکیل ۴۱.مقیت ۴۲.عَفُوّ.

*در سوره انعام:

۴۳.قاهر ۴۴.لطیف ۴۵.حاسب ۴۶.قادر.

*در بقیه سوره های قرآن:

۴۷.فاتح ۴۸.قوی ۴۹.مولی ۵۰.عالم ۵۱.حفیظ ۵۲.مجیب ۵۳.مجید ۵۴.ودود ۵۵. مستعان ۵۶.قهار ۵۷.غالب ۵۸.متعالی ۵۹.والی ۶۰. حافظ ۶۱. وارث ۶۲. خلاق ۶۳. مقتدر ۶۴. حفی ۶۵. غفار ۶۶. ملک ۶۷. حق ۶۸. هادی ۶۹. مبین ۷۰. نور ۷۱. کریم ۷۲.محیی ۷۳.فتاح ۷۴.فاطر ۷۵.شکور ۷۶.کافی ۷۷.خالق ۷۸.منتقم ۷۹.رزّاق ۸۰.متین ۸۱.بَرّ ۸۲.ملیک ۸۳. ذو الجلال و الاکرام ۸۴. اوّل ۸۵. آخر ۸۶. ظاهر ۸۷.باطن ۸۹.قدوس ۹۰.سلام ۹۱.مؤمن ۹۲.مهیمن ۹۳.جبار ۹۴.متکبر ۹۵.مصوّر ۹۶.اعلی ۹۷.اکرم ۹۸.احد ۹۹.صمد.

۱۳۱. یا حاطب ما هذا؟ فقال حاطب: والله - یا رسول الله - ما نافقت ولا غیرت ولا بدلت، وإنی أشهد أن لا إله إلا الله وأنک رسول الله حقا...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۶۲، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۱۶۱، البرهان ج ۵ ص ۳۵۲، نور الثقلین ج ۵ ص ۳۰۰.

۱۳۲. وامّا ما ذکر فی القرآن من إبراهیم وأبیه آذر وکونه ضالا مشرکا فلا یقدح فی مذهبنا...: بحار الانوار ج ۳۵ ص ۱۵۶.

۱۳۳. رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذِینَ کَفَرُوا أی لا تسلطهم علینا فیسبوننا و یعذبوننا- قاله ابن عباس- فالفتنه مصدر بمعنی المفتون أی المعذب من فتن الفضه إذا أذابها فکأنه قیل: ربنا لا تجعلنا معذبین للذین کفروا: روح المعانی ج ۱۴ ص ۲۶۷.

۱۳۴. من اتی من قریش الی اصحاب محمد بغیر ولیّه یردّه الیه...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۱۳، البرهان ج ۵ ص ۸۱، بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۳۵۲.

۱۳۵. مشهور مفسرین این نظر را دارند که منظور از «ما انفقوا»، مهریه است و نفقه داخل در این عنوان نیست.

۱۳۶. فأخرج یده من التور ثم قال لهن: اغمسن أیدیکن، ففعلن، فکانت ید رسول الله الطاهره أطیب من أن یمس بها کف أنثی لیست له بمحرم...: الکافی ج ۵ ص ۵۲۶، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۱۳۴، جامع احادیث الشیعه ج ۲۰ ص ۳۰۲، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۱۶۲.

۱۳۷. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۹ ص ۵۸۹، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۴۸۹، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۱۴۷، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۲۹۷، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۱۶۷، البرهان ج ۵ ص ۳۶۰، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۷۱۳، جامع البیان ج ۲۸ ص ۱۰۳، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۴۲۰، تفسیر الثعلبی ج ۹ ص ۳۰۰،

تفسير السمعانى ج ۵ ص ۴۲۳، معالم التنزيل ج ۴ ص ۳۳۶، زاد المسير ج ۸ ص ۱۳، تفسير البيضاوى ج ۵ ص ۳۳۱، تفسير البحر المحيط ج ۸ ص ۲۵۰، الدر المنثور ج ۶ ص ۲۱۲، فتح القدير ج ۵ ص ۲۱۷، روح المعانى ج ۶ ص ۱۲۷.

۱۳۸. نزلت فى على وحمزه وعبيده بن الحارث وسهل بن حنيف والحارث بن الصمه وأبى دجانه الأنصارى...: البرهان ج ۵ ص ۳۶۳.

۱۳۹. مائده آيه ۲۴.

۱۴۰. (وَ كَانُوا)، يعنى هؤلاء اليهود، (مِن قَبْلُ) ظهور محمّد بالرساله، (يَسْتَفْتِحُونَ)، يسألون الله الفتح والظفر (عَلَى الَّذِينَ كَفَرُواْ) من أعدائهم والمناوئين لهم، وكان الله ينفتح لهم وينصرهم، (فَلَمَّا جَآءَهُم)، أى هؤلاء اليهود (مَّا عَرَفُواْ) من نعت محمّد وصفته، (كَفَرُواْ بِهِ)، جحدوا نبوّته حسداً له وبغياً: بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۸۱ و ج ۹۱ ص ۱۰، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۵۳، تفسير الصافى ج ۱ص۱۵۸.

۱۴۱. (ليظهره على الدين كله) قال: يظهره على جميع الاديان عند قيام القائم...: الكافى ج ۱ ص ۴۳۲، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۳۶،

ص: ۳۴۶

البرهان ج ۵ ص ۹۵.

۱۴۲. إین ایمن دأتی فارقلیطا... هو بُت یبل یهدوت بس دیّی: انجیل یوحنا فصل ۱۵ شماره ۲۶.

۱۴۳. ان أحمد هو محمّد فی نص البشاره و معناها، فإنها حسب النص الیونانی بیرکلتوس: کثیر الحمد - المترجم إلی أحمد و محمّد... ان بیرکلتوس هنا و هناک، نصا و مواصفات، لا تنطبق إلا علی الرسول الأقدس: أحمد محمّد بن عبد الله صلّی الله علیه و آله و سلّم مهما حاوّل المحولون المحرفون الکلم عن مواضعه، ان یحرفوها عنه صلّی الله علیه و آله و سلّم فالحق یتجلی کالشمس بین ظلمات الأباطیل و زخرفات الأقاویل: الفرقان فی تفسیر القرآن ج ۲۸ ص ۳۱۰.

۱۴۴. انجیل یوحنا فصل ۱۵ شماره ۲۶.

۱۴۵. ازن فارقلطا لی اتی لکسو خون إین إن بُت شادرنّه لکسلو خون: انجیل یوحنا فصل ۱۶ شماره ۷.

۱۴۶. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۹ ص ۵۹۵، تفسیر جوامع الجامع ۳ ص ۵۵۵، تفسیر مجمع البیان ج ۹ ص ۴۶۶، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۱۷۵، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۳۰۱، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۱۷۱، البرهان ج ۵ ص ۳۷۰، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۲۰، جامع البیان ج ۲۸ ص ۱۱۴، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۴۲۲، تفسیر الثعلبی ج ۹ ص ۳۰۰، تفسیر السمعانی ج ۵ ص ۴۳۰، معالم التنزیل ج ۴ ص ۳۴۰، زاد المسیر ج ۸ ص ۱۸، تفسیر البیضاوی ج ۴ ص ۳۳۵، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۲۶۰، الدر المنثور ج ۶ ص ۲۱۵، فتح القدیر ج ۵ ص ۲۲۲، روح المعانی ج ۷ ص ۶۰.

منابع تحقیق

این فهرست اجمالیِ منابع تحقیق است.

در آخر جلد چهاردهم، فهرست تفصیلی منابع ذکر شده است.

۱ . الاحتجاج

۲ . إحقاق الحقّ

۳ . أسباب نزول القرآن .

۴ . الاستبصار

۵ . الأصفی فی تفسیر القرآن.

۶ . الاعتقادات للصدوق

۷ . إعلام الوری بأعلام الهدی .

۸ . أعیان الشیعه .

۹ . أمالی المفید .

۱۰ . الأمالی لطوسی.

۱۱ . الأمالی للصدوق.

۱۲ . الإمامه والتبصره

۱۳ . أحکام القرآن.

۱۴ . أضواء البیان.

۱۵ . أنوار التنزیل

۱۶ . بحار الأنوار .

۱۷ . البحر المحیط .

۱۸ . البدایه والنهایه .

۱۹ . البرهان فی تفسیر القرآن.

۲۰ . بصائر الدرجات .

۲۱ . تاج العروس

۲۲ . تاریخ الطبریّ.

۲۳ . تاریخ مدینه دمشق .

۲۴ . التبیان .

۲۵ . تحف العقول

۲۶ . تذکره الفقهاء.

۲۷ . تفسیر ابن عربی.

۲۸ . تفسیر ابن کثیر.

۲۹ . تفسیر الإمامین الجلالین.

۳۰ . التفسیر الأمثل .

۳۱ . تفسیر الثعالبی.

۳۲ . تفسیر الثعلبی .

۳۳ . تفسیر السمرقندی.

۳۴ . تفسیر السمعانی.

۳۵ . تفسیر العزّ بن عبد السلام.

۳۶ . تفسیر العیّاشی.

۳۷ . تفسیر ابن أبی حاتم .

۳۸ . تفسير شبّر.

۳۹ . تفسير القرطبى .

۴۰ . تفسير القمّى.

۴۱ . تفسير الميزان.

۴۲ . تفسير النسفى.

۴۳ . تفسير أبى السعود.

۴۴ . تفسير أبى حمزه الثمالى.

۴۵ . تفسير فرات الكوفى .

۴۶ . تفسير مجاهد.

۴۷ . تفسير مقاتل بن سليمان.

۴۸ . تفسير نور الثقلين .

۴۹ . تنزيل الآيات

۵۰ . التوحيد .

۵۱ . تهذيب الأحكام.

۵۲ . جامع أحاديث الشيعه .

۵۳ . جامع بيان العلم وفضله .

۵۴ . جمال الأُسبوع.

۵۵ . جوامع الجامع .

۵۶ . الجواهر السنيه.

۵۷ . جواهر الكلام.

۵۸ . الحدائق الناضره.

۵۹ . حليه الأبرار.

۶۰ . الخرائج والجرائح .

۶۱ . خزانه الأدب.

۶۲ . الخصال .

۶۳ . الدرّ المنثور.

۶۴ . دعائم الإسلام.

۶۵ . دلائل الإمامه .

۶۶ . روح المعانی.

۶۷ . روض الجنان

۶۸ . زاد المسیر.

۶۹ . زبده التفاسیر.

۷۰ . سبل الهدی والرشاد.

۷۱ . سعد السعود .

۷۲ . سنن ابن ماجه .

۷۳ . السیره الحلبیّه .

۷۴ . السیره النبویّه .

۷۵ . شرح الأخبار.

۷۶ . تفسیر الصافی.

۷۷ . الصحاح.

٧٨ . صحیح ابن حبّان .

٧٩ . عدّه الداعی.

٨٠ . علل الشرائع .

٨١ . عوائد الأیّام.

٨٢ . عیون أخبار الرضا .

٨٣ . عیون الأثر.

٨۴ . غایه المرام.

٨۵ . الغدیر.

٨۶ . الغیبه .

٨٧ . فتح الباری.

٨٨ . فتح القدیر.

٨٩ . الفصول المهمّه.

٩٠ . فضائل أمیر المؤمنین.

٩١ . فقه القرآن .

٩٢ . الکافی .

٩٣ . الکامل فی التاریخ .

٩۴ . کتاب الغیبه .

٩۵ . کتاب من لا یحضره الفقیه .

٩۶ . الکشّاف عن حقائق التنزیل.

٩٧ . کشف الخفاء.

٩٨ . كشف الغمّه.

٩٩ . كمال الدين.

١٠٠ . كنز الدقائق .

١٠١ . كنز العمّال.

١٠٢ . لسان العرب .

١٠٣ . مجمع البيان.

١٠٤ . مجمع الزوائد.

١٠٥ . المحاسن .

١٠٦ . المحبَّر .

١٠٧ . المحتضر.

١٠٨ . مختصر مدارك التنزيل.

١٠٩ . المزار .

١١٠ . مستدرك الوسائل

١١١ . المستدرك على الصحيحين .

١١٢ . المسترشد.

١١٣ . مسند أحمد .

١١٤ . مسند الشاميّين .

١١٥ . مسند الشهاب .

١١٦ . معانى الأخبار .

١١٧ . معجم أحاديث المهدى(عج) .

۱۱۸ . المعجم الأوسط .

۱۱۹ . المعجم الكبير .

۱۲۰ . معجم مقاييس اللغه .

۱۲۱ . مكيال المكارم.

۱۲۲ . الملاحم والفتن.

۱۲۳ . مناقب آل أبی طالب.

۱۲۴ . المنتظم فی تاريخ الاُمم.

۱۲۵ . منتهی المطلب.

۱۲۶ . المهذّب .

۱۲۷ . مستطرفات السرائر .

۱۲۸ . النهايه فی غريب الحديث. ۱۲۹ . نهج الإيمان .

۱۳۰ . الوافی .

۱۳۱ . وسائل الشيعه.

۱۳۲ . ينابيع المودّه.

فهرست کتب نویسنده

فهرست کتب نویسنده، نشر وثوق، بهار ۱۳۹۳

۱ . همسر دوست داشتنی.(خانواده)

۲ . داستان ظهور . (امام زمان(علیه السلام))

۳ . قصه معراج .(سفر آسمانی پیامبر(صلی الله علیه وآله))

۴ . در آغوش خدا .(زیبایی مرگ)

۵ . لطفاً لبخند بزنید. (شادمانی، نشاط)

۶ . با من تماس بگیرید . (آداب دعا)

۷ . در اوج غربت . (شهادت مسلم بن عقیل)

۸ . نوای کاروان . (حماسه کربلا)

۹ . راه آسمان . (حماسه کربلا)

۱۰ . دریای عطش . (حماسه کربلا)

۱۱ . شب رؤیایی . (حماسه کربلا)

۱۲ . پروانه های عاشق . (حماسه کربلا)

۱۳ . طوفان سرخ . (حماسه کربلا)

۱۴ . شکوه بازگشت . (حماسه کربلا)

۱۵ . در قصر تنهایی . (امام حسن(علیه السلام))

۱۶ . هفت شهر عشق . (حماسه کربلا)

۱۷ . فریاد مهتاب . (حضرت فاطمه(علیها السلام))

۱۸ . آسمانی ترین عشق . (فضیلت شیعه)

۱۹ . بهشت فراموش شده . (پدر و مادر)

۲۰ . فقط به خاطر تو. (اخلاص در عمل)

۲۱ . راز خوشنودی خدا. (کمک به دیگران)

۲۲ . چرا باید فکر کنیم. (ارزش فکر)

۲۳ . خدای قلب من. (مناجات، دعا)

۲۴ . به باغ خدا برویم . (فضیلت مسجد)

۲۵ . راز شکر گزاری . (آثار شکر نعمت ها)

۲۶ . حقیقت دوازدهم . (ولادت امام زمان(علیه السلام))

۲۷ . لذّت دیدار ماه . (زیارت امام رضا(علیه السلام))

۲۸ . سرزمین یاس. (فدک، فاطمه(علیها السلام))

۲۹ . آخرین عروس. (نرجس(علیها السلام)، ولادت امام زمان(علیه السلام))

۳۰ . بانوی چشمه. (خدیجه(علیها السلام)، همسر پیامبر)

۳۱ . سکوت آفتاب. (شهادت امام علی(علیه السلام))

۳۲ . آرزوی سوم. (جنگ خندق)

۳۳ . یک سبد آسمان. (چهل آیه قرآن)

۳۴ . فانوس اوّل . (اولین شهید ولایت)

۳۵ . مهاجر بهشت. (پیامبر اسلام)

۳۶ . روی دست آسمان . (غدیر، امام علی(علیه السلام))

۳۷ . گمگشته دل. (امام زمان(علیه السلام))

۳۸ . سمت سپیده. (ارزش علم)

۳۹ . تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)

۴۰ . خدای خوبی ها. (توحید، خداشناسی)

۴۱ . با من مهربان باش. (مناجات، دعا)

۴۲ . نردبان آبی. (امام شناسی، زیارت جامعه)

۴۳ . معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)

۴۴ . سلام بر خورشید. (امام حسین(علیه السلام))

۴۵ . راهی به دریا. (امام زمان(علیه السلام)، زیارت آل یس)

۴۶ . روشنی مهتاب .(شهادت حضرت زهرا(علیها السلام))

۴۷ . صبح ساحل. (امام صادق(علیه السلام))

۴۸ . الماس هستی. (غدیر، امام علی(علیه السلام))

۴۹ . حوادث فاطمیه (حضرت فاطمه(علیها السلام))

۵۰ . تشنه تر از آب (حضرت عبّاس(علیه السلام))

۶۴ -۵۱ . تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

* کتب عربی

۶۵ . تحقیق « فهرست سعد » ۶۶ . تحقیق « فهرست الحمیری » ۶۷ . تحقیق « فهرست حمید ». ۶۸ . تحقیق « فهرست ابن بطّه ». ۶۹ . تحقیق « فهرست ابن الولید » . ۷۰ . تحقیق « فهرست ابن قولویه » . ۷۱ . تحقیق « فهرست الصدوق » . ۷۲ . تحقیق « فهرست ابن عبدون » . ۷۳ . صرخه النور. ۷۴ . إلی الرفیق الأعلی. ۷۵ . تحقیق آداب أمیرالمؤمنین(علیه السلام) . ۷۶ . الصحیح فی فضل الزیاره الرضویه . ۷۷ . الصحیح فی البکاء الحسینی . ۷۸ . الصحیح فی فضل الزیاره الحسینیه . ۷۹ . الصحیح فی کشف بیت فاطمه(علیها السلام).

بیوگرافی نویسنده

دکتر مهـدی خُدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرسـتان آران و بیدگل ــ اصـفهان ــ دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیّه کاشـان شـد و در سـال ۱۳۷۲ در دانشـگاه علامـه طباطبائی تهران در رشـته ادبیات عرب مشـغول به تحصـیل گردید.

ایشـان در سال ۱۳۷۶ به شـهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تـا مقطع خـارج فقه و اصول ادامه داد و مـدرک سـطح چهـار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.

موفقیّت وی در کسب مقـام اوّل مسابقه کتاب رضوی بیروت در تاریـخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشـحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانسته بود در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شـیعه از دیگر فعالیّت های پژوهشـی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشـمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکـتر خـدّامیان آرانی، هرگز جوانـان این مرز و بـوم را فراموش نکرد و در کنـار فعـالیّت هـای علمی، برای آنهـا نیز قلم زد. او تـاکنون بیش از ۷۰ کتـاب فارسـی نوشـته است که بیشتر آنهـا جوایز مهمّی در جشـنواره هـای مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیـان جـذاب و همراه بودن بـا مسـتندات تاریخی – حـدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می باشـد. آثار فارسـی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

* * *

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۲۵ - ۳۷۷ ۳۵ ۷۰۰ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

جهت کسب اطلاع به سایت M۱۲.ir مراجعه کنید.

ص:۳۵۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹